

آزاد مرد شهید

حزیرا حنی
حضرت

حضرت آیه الله حیدر تربتی کربلائی

آزاد مرد شهید

حضرت

حسینؑ

حسینی

حضرت آية الله حيدر تيرتبي كربلائی

سرشناسه: آزاد مرد شهید حضرت حرّریاحی حسینی
نام پدیدآورنده: حضرت آیه الله حیدر تربتی کربلائی
تایپ و ویرایش: محدّثه تربتی
طرح جلد: محدّثه تربتی

رایانامه: Zabihe.ale.mohammad@gmail.com

وبگاه: Torbatikarbalaee.loxblog.com

شماره تماس: ۰۹۱۳۷۰۰۴۶۱۲

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر برای مؤلف محفوظ است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ

وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ

وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

سوره (٦١) الصَّفَّ آيه ٩

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ

وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ

وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

سوره (٩) التوبة آيه ٣٢

ترشيد زيارت امام زمان عجل الله فرجه الشريف:

«... السَّلَامُ عَلَى الْحَرَبِ بْنِ يَزِيدَ الرَّيَّاحِيِّ ...»

فهرست مطالب

۷	سؤال: خطا و توبه حرّ؟!!!!
	مقدمات:
	۱- مُخَلَّصُونَ، معصوم از شیطان
۸	۲- طینت مؤمن از طینت انبیاء
۹	۳- مقام شهداء کربلاء؛ یاران مخلص و مخلص
۱۰	۴- شهداء کربلاء هم چون کشتگان پیامبران و خاندان آنان
۱۱	نتیجه:
۱۲	بررسی اصل سؤال
۱۳	نگاهی به روایت طبری و دیگر مورّخین از مخالفین
۱۵	ماجرای حرّ شهید در بیان امام معصوم علیه السلام
۱۶	حدیث امام سجّاد علیه السلام
۱۸	حدیث امام محمّد باقر علیه السلام
۲۳	حرّ آزادمرد در کربلا
	بشارت‌های به بهشت
۲۵	تردیدی فراتر از تصوّر
	خیر خواهی حرّ
	حرّ به امام گفت ...
۲۶	خواب دیدن حرّ پدرش را
	بهشت انتخاب حرّ

سخن حربا فرزندش

۲۸ برادر حرّ

خاندانی برمدار ولایت

دستمال امام برپیشانی حرّ

۲۹ مدال امام علیه السّلام به حرّ: أنت الحرّ ...

۳۰ حرّ شهید در زیارت ولیّ الله

۳۱ توبه «حرّ» از چه بود؟!؟!!

۳۴ تذکر

۳۵ **تتمّه افتراءات به حضرت حرّ شهید سلام الله علیه**

۹ سؤال دیگر و جواب آن‌ها

۴۴ جواب سؤال آخر

۵۶ پی‌نوشت‌ها

سؤال: خطا و توبه جز؟!!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضور محترم حضرت استاد آية الله شيخ حيدر تربتي كربلائي (مد ظله)

سلام عليكم، لطفاً بفرماييد آيا صحيح است كه حزين يزيد رياحى با سپاه هزار نفرى جلوى امام حسين عليه السلام را گرفته و سپس از آنچه انجام داده پشيمان شده و توبه كرده است؟

با شکر رضاكهانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين، و لعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى أبد الآبدين.

و السلام عليكم و على جميع المسلمين أنفسهم لآل محمد صلوات الله عليهم

مقدمات:

قبل از جواب دادن به اصل سؤال، ذکر مقدماتى لازم است:

۱- مُخْلِصُونَ، معصوم از شيطان

ابليس لعنة الله عليه، تنها درباره يك گروه با صراحت اعلام كرد كه هيچ سلطه اى بر آنان ندارد و آنان هرگز فريب نيزنگ هاى او را نمى خورند، «عباد الله المُخْلِصِينَ» مى باشند. قرآن

کریم به نقل از وی می فرماید:

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۱.

(شیطان) گفت: پروردگارا! چنان که مرا گمراه نمودی، من نیز روی زمین برای آنان گناهان و غفلت را می آرایم و همه آن‌ها را گمراه می کنم * مگر بندگان خالص تورا.

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۲.

(شیطان) گفت: پروردگارا! به عزّت (و عظمت) تو قسم که همانا همه آن‌ها را گمراه می کنم * مگر بندگان خالص تورا.

و در بیان الهی نیز بر این مهم تأکید شده است که گروهی وجود دارند که ابلیس، هیچ گونه چیرگی بر آنان ندارد:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»^۳.

همانا شیطان هرگز بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی نخواهد داشت * فقط تسلط او بر کسانی است که او را سرپرست می گیرند، و به وسیله او مشرک می شوند.

۲- طینت مؤمن از طینت انبیاء

طینت روح ایمان مؤمن از طینت انبیاء علیهم السّلام است و هرگز نجس و خبیث نمی شود چنان چه امام محمد باقر علیه السّلام فرمود:

«... وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ...»^۴.

... و همانا که هیچ چیزی مؤمن را نجس نمی (تواند) کند، ...

از امام جعفر صادق علیه السلام نیز پرسیده شد: طینت و سرشت مؤمن از چه چیزی آفریده شده است؟ فرمود:

«مِنْ طِينَةِ الْأَنْبِيَاءِ، فَلَنْ يَنْجُسَ (تَخْبُثَ) أَبَدًا».^۵

از گل و سرشت پیامبران، پس هرگز نجس، ناپاک (و خبیث) نمی شود، هیچ وقت.

و در حدیث دیگری در پاسخ فرمود:

«مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ».

از گل و سرشت علیین است.

یا پرسیده شد: طینت و سرشت مؤمن از چه چیزی آفریده شد؟ فرمود:

«مِنْ طِينَةِ الْأَنْبِيَاءِ، فَلَنْ يَنْجَسَهُ شَيْءٌ».^۶

از گل و سرشت پیامبران، پس هرگز چیزی او را نجس نمی کند.

۳- مقام شهداء کربلاء، یاران مخلص و مخلص

شهداء کربلاء از بهترین بندگان خالص خداوند تعالی بودند که هرگز شیطان در آن ها راه نفوذ نیافت و در آن ابتلاء و امتحان بزرگ فریبش را نخوردند.

رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در ضمن روایتی درباره یاران شهید امام حسین علیه السلام در کربلاء فرمودند:

«... تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، أَوْلَئِكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ،

...».^۷

... او (یعنی امام حسین علیه السلام) را گروهی از مسلمانان یاری کنند، آنان در روز

قیامت، از جمله سروران شهدای امت من هستند، ...

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

«خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسِيرُ بِالنَّاسِ، حَتَّى إِذَا كَانَ مِنْ كَرْبَلَاءِ

عَلَى مَسِيرَةِ مِيلٍ أَوْ مِيلَيْنِ، فَتَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، حَتَّى إِذَا صَارَ بِمَصَارِعِ الشُّهَدَاءِ قَالَ: قُبِضَ فِيهَا مِائَتَا نَبِيٍّ وَمِائَتَا وَصِيٍّ وَمِائَتَا سَبِطٍ شُهَدَاءَ بِاتِّبَاعِهِمْ، فَطَافَ بِهَا عَلَى بَعْلَتِهِ خَارِجاً رِجْلِيهِ مِنَ الرِّكَابِ وَ أَنْشَأَ يَقُولُ: مُنَاخَ رِكَابٍ، وَ مَصَارِعُ شُهَدَاءَ، لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ، وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ كَانَ بَعْدَهُمْ»^۸.

امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام از خانه خارج شدند و در میان مردم حرکت کردند، تا وقتی که فاصله ایشان تا کربلا یک میل و یا دو میل بود، در میان ایشان از همه جلوتر رفتند تا به محلّ شهادت شهدای کربلا رسیدند، فرمودند: در این سرزمین ۲۰۰ پیامبر و ۲۰۰ جانشین پیامبر از دنیا رفته‌اند و ۲۰۰ پیامبرزاده همراه با پیروانشان در این مکان شهید شده‌اند. پس از این کلام، در حالی که روی قاطر بودند و پای مبارک از رکاب بیرون آورده بودند، آن مکان را طواف کرده و در حال طواف می‌فرمودند: محلّ خواباندن مرکب‌هایی و محلّ شهادت شهدایی که گذشتگان آنان بر آن‌ها پیشی نگرفتند و کسانی که پس از ایشان هستند نیز هرگز به ایشان نخواهند پیوست.

۴- شهداء کربلاء هم چون کشتگان پیامبران و خاندان آنان

امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

«الْمُؤْمِنُونَ يُبْتَلَوْنَ ثُمَّ يَمَيِّزُهُمُ اللَّهُ عِنْدَهُ، إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُؤْمِنِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَمَرَائِرِهَا، وَ لَكِنْ أَمَنَهُمْ فِيهَا مِنَ الْعَمَى وَ الشَّقَاءِ فِي الْآخِرَةِ. ثُمَّ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَضَعُ قِتْلَاهُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ يَقُولُ: قَتَلْنَا قَتْلَى النَّبِيِّينَ (وَ آلِ النَّبِيِّينَ - بحار)»^۹.

مؤمنان گرفتار خواهند شد و خداوند در آن حال ایشان را از یکدیگر جدا می‌سازد و بازشناسی می‌کند، همانا خداوند هرگز مؤمنان را از بلای دنیا و تلخ‌کامی‌های آن در امان نداشته است، بلکه آنان را در این جهان از کوری در آخرت و از سیه‌روزی در امان

آزادمرد شهید حضرت حرّریاحی / ۱۱

داشته، سپس علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: کشته شده گان خود (اجساد کشتگان خانواده اش را که در روز عاشورا به شهادت رسیدند) بعضی را بر روی بعضی دیگر می گذاشت و می فرمود: کشته گان ما کشته گان پیامبران (و خاندان پیامبران) هستند.

سید مقررّم قدّس سرّه می نویسد:

تاریخ نویسان آورده اند که سیدالشهداء علیه السلام در نزدیکی میدان جنگ خیمه ای را برپا نمود و می فرمود: کشته های اصحاب و اهل بیتش را به آن خیمه حمل کنند، و هر شهیدی را که می آوردند می فرمود:

«قَتَلَهُ مِثْلَ قَتَلَةِ النَّبِيِّنَّ وَ آلِ النَّبِيِّنَّ»^{۱۰}

کشته هایی (شهیدانی) همانند کشته ها (و شهیدان) پیامبران و خاندان پیامبران اند.

نتیجه:

- ۱- مخلصون در ذات خود از غیر ولایت الله و ولایت اولیاء او خالص هستند، و شیطان رجیم لعنه الله توان نفوذ در آنان و سلطه برایشان را ندارد.
- ۲- ارتفاع آنان جوهری است، زیرا از جنس و سرشت انبیاء هستند و هرگز به کفر و شرک و ظلم و فسق آلوده نمی شوند، دارای ایمانی مستقرّ می باشند و نه مستودع و عاریتی، فتأمل.
- ۳- شهدای کربلاء و نیز حضرت حرّ شهید که از شمار آنان است، به جهت خلوص در ذات و اخلاص در آن عمل جاودانه، مجاهدت عظیم در روز عاشورا و در محضر حجّت خدا، از سادات شهدای امت رسول الله شدند، که نه پیشینیان بر آنان سبقت گرفتند، و نه پس از آنان کسی به گرد پای آنان می رسد.
- ۴- شهدای کربلاء مانند پیامبران شهید شده و خاندان شهید آنان می باشند.
- ۵- شهدای از اهل بیت و اصحاب سیدالشهداء علیهم السلام، هیچ یک نظیر نداشته و نخواهند داشت؛ کسانی که در کربلا با امام بودند، برگزیدگان الهی هستند تا جایی که از شمار آنان، یک تن کم و یا به آنان اضافه نمی شد.

اصحاب امام حسین علیه السّلام، اختصاصاتی داشتند که در زیارت‌های شهدای کربلا که در اوقات مختلف خوانده می‌شود، به این نشانه‌ها و ویژگی‌ها تصریح و دلالت شده است. از چهار مقدّمه‌ای که گذشت عصمت حضرات شهدای کربلاء - به سبب طینت آنان که از طینت انبیاء است - به روشنی معلوم می‌شود اما عصمت درجاتی دارد و خمیرمایه آن قبول ولایت و ولایت الله و رسول الله و اهل بیت اطهار او صلوات الله علیهم اجمعین است. شهدای کربلاء حائز درجه‌ای هستند که از سادات شهدای امّت نبیّ خاتم می‌باشند. حال با توجّه به مطالبی که همراه با بیان معصومین علیهم السّلام ذکر گردید به آخرین مقدّمه می‌رسیم: این که تنها منبع معتبر برای اخذ معارف و حقایق دینی، که ارزش و اعتبار استناد و استدلال دارد، قرآن و عترت است، از طریق راویان مورد وثوق و شیعیان و ارادتمندان به اهل بیت علیهم السّلام و نه از دشمنان آنان.

بررسی اصل سؤال

آنچه در برخی از اخبار آمده مبنی بر این که حرّو لشکر هزار نفره‌اش، راه را بر امام بستند و قصد داشتند امام حسین علیه السّلام را نزد عبیدالله بن زیاد لعنه الله ببرند و حرّ با امام درگیری کلامی نموده و امام به او فرمود: می‌خواهی چکار کنی مادرت به عزایت بنشیند؟ و غیر آن، مأخذ اصلی آن، کتاب‌های دشمنان اهل بیت وحی مانند الأخبار الطّوال، أنساب الأشراف، تاریخ الطّبری و غیر آن‌ها^۱ به نقل از کتاب مقتل ابی مخنف است در حالی که اصل این کتاب مفقود است و چند راوی مجهول نیز در سند آن واقع می‌باشند؛ اضافه بر این که این خبر است و از غیر معصوم و ضعیف است، و بعضی از کتاب‌های شیعیان^۲ نیز از همان کتاب‌ها نقل کرده‌اند، و راویان از این کتاب از مخالفین می‌باشند و در سند آنان به این کتاب و در سندی که در مقتل بوده افرادی مجهول می‌باشند، نتیجه این که خبر از غیر اهل عصمت است و ضعیف می‌باشد.

و اکثر کتاب‌ها - مانند تاریخ طبری - که از مقتل ابی مخنف نقل کرده‌اند، یک جانبه و در

راستای رضایت امویان و دشمنان اهل بیت نبوّت . علیهم لعائن الله تتری . تحریر شده است؛ چنان چه طبری حوادث سال ۱۱ هجری را با شکوهی خاص بیان می کند و تمام آن را در ابوبکر و عمرو و عثمان خلاصه می کند، وی فضائل حضرات اهل بیت نبوّت را در اسلام پنهان می نماید و بدین شکل شدیداً دشمنی خود را با اهل بیت وحی علیهم السّلام آشکار می سازد.

طبری در نقل حوادث تاریخی، در بیش از ۷۰۰ مورد، از فردی به نام «سیف بن عمر» روایت کرده که شرح حال او در منابع رجالی و نزد حدیث شناسان، حتّی عامّه مشخص است و برخی از رجالیون عامّه، او را با عنوان «کذّاب و ضّاع» یاد نموده و به او نسبت کفر و زندقه می دهند.^{۱۳}

نگاهی به روایت طبری و دیگر مورّخین از مخالفین

طبری از ابو مخنف نقل می کند، او از ابو جناب کلبی، او از عدیّ بن حرمه.

اشکالات وارد بر نقل طبری:

۱- شخص طبری از نواصب است.

۲- از نواصب بسیار نقل می کند.

۳- سند او به کتاب مقتل لوط بن یحیی ضعیف است.

۴- دوراوی ذکر شده در سند نیز مجهول هستند؛

نتیجه این که نقل او قابل اعتماد نیست، لکن فرازهایی از آن در روایات دیگر آمده و تنها آن

قسمت هایی که در متون معتبر آمده، قابل پذیرش است، متن روایت طبری بدین شرح است:

عدیّ بن حرمه گوید: وقتی عمر بن سعد حمله برد، حرّ بن یزید به او گفت: خداوند

تو را بر صلاح بدارد با این مرد جنگ می کنی؟ گفت: آری به خدا، چنان جنگی که سرها

بریزد و دست ها بیفتند. گفت: به یکی از سه چیز که به شما گفت رضایت نمی دهید؟

عمر بن سعد گفت: به خدا اگر کار با من بود رضایت می دادم اما امیر تو این را

نپذیرفت. گوید: حرّ بیامد و با کسان بایستاد، یکی از مردم قومش نیز با وی بود به نام

قرّه پسر قیس. حرّ به او گفت: امروز اسبت را آب داده ای؟ گفت: نه. گفت:

نمی خواهی آبش دهی؟ قرّه گوید: به خدا پنداشتم که می خواهد دور شود و حاضر جنگ نباشد و نمی خواهد به هنگام این کار او را ببینم و از او خبر دهم، گفتمش: آبش نداده ام و می روم و آبش می دهم. گوید: از جایی که وی بود دور شدم. گوید: به خدا اگر مرا از مقصود خویش آگاه کرده بود با وی پیش حسین رفته بودم. گوید: بنا کرد، کم کم به حسین نزدیک شد، یکی از قوم وی به نام مهاجر پسر اوس گفت: ای پسریزید چه می خواهی؟ می خواهی حمله کنی؟ گوید: او خاموش ماند و لرزش سرپایش را گرفت. مهاجر گفت: به خدا کار تو شگفتی آور است، هرگز به هنگام جنگ تو را چنین ندیده بودم که اکنون می بینم، اگر به من می گفتند: دلیرترین مردم کوفه کیست؟ از تو نمی گذشتم، این چیست که از تو می بینم؟ گفت: به خدا خودم را میان بهشت و جهنّم مردّد می بینم، به خدا اگر پاره پاره ام کنند و بسوزانند چیزی را بر بهشت نمی گزینم. گوید: آنگاه اسب خویش را زد و به حسین علیه السلام پیوست و گفت: خدایم فدایت کند، من همانم که تو را از بازگشت بداشتم و همراه تو شدم و در این مکان فرودت آوردم. به خدایی که جز او خدایی نیست گمان نداشتم این قوم آنچه را گفته بودی نپذیرند و کار ما به اینجا بکشد. به خویش می گفتم که قسمتی از دستور این قوم را اطاعت می کنم که نگویند از اطاعتشان برون شده ام ولی آن ها این چیزها را که حسین می گوید می پذیرند، به خدا اگر می دانستم که نمی پذیرند چنان نمی کردم، اینک پیش تو آمده ام و از آنچه کرده ام به پیشگاه پروردگارم توبه می برم، تو را به جان یاری می کنم تا پیش رویت بمیرم آیا این را توبه من می دانی؟ فرمود: آری، خدا توبه ات را می پذیرد و تو را می بخشد، نام تو چیست؟ گفتم: من حرّم پسر یزید. گفت: تو چنان که مادرت نامت داد، حرّی، إنّ شاء الله در دنیا و آخرت حرّی، فرود آی. گفتم: من به حال سواری از پیاده بهترم، بر اسبم مدتی با آن ها می جنگم و آخر کارم به فرود آمدن می کشد. فرمود: خدا رحمتت کند، هر چه به نظرت می رسد بکن. گوید:

حرّپیش روی اصحابش رفت و گفت: ای قوم، چرا یکی از این چیزها را که حسین به شما عرضه می‌کند نمی‌پذیرید که خدایتان از جنگ وی معاف دارد؟ گفتند: اینک امیر عمر بن سعد، با وی سخن کن. گوید: با وی سخنانی گفت همانند آنچه از پیش با وی گفته بود و نیز به اصحاب خویش گفته بود. عمر گفت: دلم می‌خواست اگر راهی می‌یافتم چنین می‌کردم. حرّگفت: ای مردم کوفه! مادرتان عزادارتان شود و بگرید که او را دعوت کردید و چون بیامد تسلیمش کردید، می‌گفتید خویشتن را برای دفاع از او به کشتن می‌دهید، اما بر او تاخته‌اید که خونش بریزید، خودش را بداشته‌اید، گلویش را گرفته‌اید و از همه سو در میانش گرفته‌اید و نمی‌گذارید در دیار وسیع خدا برود تا ایمن شود و خاندانش نیز ایمن شوند، به دست شما چون اسیر مانده که برای خویش نه سودی تواند گرفت و نه دفع ضرری تواند کرد، وی را با زنانش و کودکان خردسالش و یارانش از آب روان فرات که یهودی و مجوسی و نصرانی می‌نوشند، و خوکها و سگان روستا در آن می‌غلطند ممنوع داشته‌اید که هم اکنون از تشنگی از پا در آمده‌اند، چه رفتار بدی با بازماندگان محمّد پیش گرفته‌اید، اگر هم اکنون توبه نیارید و از این رفتارتان دست برندارید خدا به روز تشنگی آبتان ندهد. گوید: پیادگان قوم سوی او حمله بردند و تیر انداختند که رفت تا پیش روی حسین ایستاد.^{۱۴}

ماجرای حرّ شهید در بیان امام معصوم علیه السلام

بنابراین از مجموع اخباری که همه آن‌ها از غیر معصومین علیهم السلام بوده و بسیاری از آن‌ها مرسل است، چنین برمی‌آید که حرّ و لشکرش در ظاهر امر، بنابر دستور پسر زیاد لعنه الله، راه بر امام بستند و گاهی همراهی می‌کردند تا این که به کربلاء رسیدند و مانع از بازگشت امام به مکه شدند اما چنان چه گذشت، روایت طبری، محلی از اعتنا ندارد.

شیخ صدوق (متوفای سال ۳۸۱ قمری) داستان حرّ شهید را از آغاز خروجش از شهر کوفه تا هنگام شهادتش، به سند خود از امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام چنین نقل می‌کند:

«... وَ بَلَغَ عَبِيدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ الْخَبْرَ وَأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ نَزَلَ الرَّهْمِيَّةَ (الرَّهْمِيَّةَ) فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ. قَالَ الْحُرُّ: فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُودِيْتُ ثَلَاثًا: يَا حُرُّ! أَبَشِّرْ بِالْجَنَّةِ، فَالْتَفَتُّ فَلَمْ أَرِ أَحَدًا فَقُلْتُ: تَكَلَّمَتِ الْحُرَّامَةُ يُخْرِجُ إِلَى قِتَالِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ يُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ؟! فَرَهَقَهُ عِنْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ فَادَّانَ وَ أَقَامَ وَ قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى بِالْفَرِيقَيْنِ جَمِيعًا فَلَمَّا سَلَّمَ وَثَبَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَنَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ. فَقَالَ: يَا حُرُّ! أَعَلَيْنَا أَمْرٌ لَنَا؟ فَقَالَ الْحُرُّ: وَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ بُعِثْتُ لِقِتَالِكَ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَحْشَرَ مِنْ قَبْرِي وَ نَاصِيَتِي مَشْدُودَةً إِلَى رِجْلِي وَ يَدَيَّ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَ أَكْبَبَ عَلَيَّ حُرَّ وَجْهِي فِي النَّارِ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَيْنَ تَذْهَبُ؟! ارْجِعْ إِلَى حَرَمِ جَدِّكَ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

سَأَمْضِي فَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى * إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا
وَ وَا سَى الرِّجَالِ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ * وَ فَارَقَ مُثْبُورًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا
فَإِنْ مِتُّ لَمْ أُنْدَمْ وَ إِنْ عِشْتُ لَمْ أَلَمْ * كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَمُوتَ وَ تُرْعَمَا.

ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... حَتَّى نَزَلَ كَرْبَلَاءَ ... قَالَ: فَضْرَبَ الْحُرْبُنُ
يَزِيدَ فَرَسَهُ وَ جَازَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاضِعاً يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أُنَيْبٌ [أُنْبَتْ] فَتُبْ
عَلَيَّ فَقَدْ أُرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادَ نَبِيِّكَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ لِي مِنْ
تَوْبَةٍ؟ قَالَ: نَعَمْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ. قَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَتَأْذَنُ لِي فَأُقَاتِلَ
عَنكَ؟ فَأَذِنَ لَهُ فَبَرَزَ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَصْرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ * عَنْ خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِلَادَ الْخَيْفِ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ، فَاتَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَمُهُ
يَسْخَبُ فَقَالَ: بَخُ بَخُ يَا حُرُّ! أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. ثُمَّ أَنْشَأَ
الْحُسَيْنُ يَقُولُ:

لِنَعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ * وَ نِعْمَ الْحُرُّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَاحِ

وَ نِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا * فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ

ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ ...» ۱۵

... خبر به عبید الله بن زیاد رسید که حسین (علیه السلام) در رهیمیّه فرود آمده، حرّ بن
یزید را با هزار سوار جلوی او فرستاد، حر گفت: چون از منزل برآمدم که برابر حسین
(علیه السلام) روم، سه بار ندایی را شنیدم که «ای حرّ! مزده بهشت گیر» برگشتم، کسی
را ندیدم. گفتم: مادر به عزای حربنشینند، به جنگ زاده پیغمبر می رود، چگونه مزده
بهشت دارد؟ حر هنگام نماز ظهر به حسین (علیه السلام) رسید، حسین پسرش را امر کرد
اذان و اقامه گفت و حسین (علیه السلام) با هر دو گروه نماز ظهر را خواند و چون سلام
نماز داد، حر پیش جست و عرض کرد: السلام عليك يا ابن رسول الله و رحمة الله و

برکاته» حسین فرمود: و عليك السّلام، تو کیستی ای بنده خدا؟ گفت: من حرّبن یزید هستم. فرمود: حر، به جنگ ما آمدی یا به یاری ما؟ گفت: مرا به جنگ شما فرستادند و به خدا پناه می برم که از قبر برآیم و پایم به موی سرم بسته باشد و دستم به گردنم و مرا به رودر آتش جهنم اندازند. ای زاده رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلّم) کجا می روی؟ به حرم جدّ خویش بازگرد، زیرا تو را می کشند. حسین فرمود:

من می روم و زمرگ ننگی نبود* آن را که به دل نیت خیر است و جهاد

هم درد نکویان شود و جان بدهد* از بدمنش و مجرم و بی دین آزاد

با عیب بمانم و بمیرم بی غم* خواری که بمانی و بود دشمن شاد

حسین (علیه السّلام) ره سپرد تا ... به کربلاء منزل نمود... حرّبن یزید براسب خود زد و از لشکر عمر بن سعد لعین به لشکر حسین (علیه السّلام) آمد و دست بر سر نهاد و می گفت: خدایا، به سوی تو بازگشتم، توبه ام بپذیر که دل دوستانت و اولاد پیغمبرت را به هراس انداختم. یا ابن رسول الله، آیا توبه من قبول است؟ فرمود: آری، خدا توبه ات را پذیرفت. گفت: یا ابن رسول الله، به من اجازه می دهی از جانب شما نبرد کنم؟ به او اجازه داد و به میدان رفت و می گفت:

به گردن زفمتان به شمشیرتیز* زبهر کسی کامده در عراق

و هیجده کس از آن ها را کشت و کشته شد. حسین بالینش آمد و هنوز خون از او فواره می زد، فرمود: به به، تو در این دنیا و در آخرت، آزادی که حرّ نام داری و این شعر را بالای سرش سرود:

چه خوش حرّیست حرّبن ریاحی* شکیبایزیرنیزه و در پناهم

چه خوش حرّی که گوید وا حسینا* بیخشد جان بجنگد در سپاهم

حدیث امام محمّد باقر علیه السّلام

کتاب جوهر الثمین، نوشته شیخ حسین بن علیّ البغدادی که آن را در سال ۱۰۱۹ قمری تألیف نموده،

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: از پدرم امام محمد باقر علیه السلام شنیدم می فرمود:

«لَمَّا التَقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَقَامَتِ الْحَرْبُ أَنْزَلَ النَّصْرُ، حَتَّى رَفُرَفَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ خَيْرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى. قَالَ: وَصَاحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوَجْهِ اللَّهِ؟ أَمَا مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟! فَإِذَا الْحُرْبُ بَيْنَ يَزِيدَ قَدْ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِ سَعْدٍ وَقَالَ: أَمْ قَاتِلٌ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلُ؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ قِتَالًا أَيْسَرُهُ أَنْ تَطِيرَ الرَّعُوسُ وَتَطِيحَ الْأَيْدِي. قَالَ: فَمَضَى الْحُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَخَذَهُ مِثْلُ الْأَفْكَلِ، فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُونَ أَوْسٍ: وَاللَّهِ إِنَّ أَمْرَكَ لَمُرِيبٌ، وَلَوْ قِيلَ لِي: مَنْ أَشْجَعُ أَهْلِ الْكُوفَةِ؟ لَمَا عَدَوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَاهُ مِنْكَ؟ قَالَ لَهُ: وَاللَّهِ إِنِّي أَحْيَرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، فَوَاللَّهِ لَا أَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَ لَوْ قُطِعَتْ وَ حُرِّقَتْ. ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ وَ لَكَزَهُ بِرِجْلَيْهِ وَ أَوْمَأَ إِلَى وَدَيْهِ بُكَيْرٍ، أَنْ كُنْ عَلَى أَثَرِي، فَأَتَى إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْتَذَرَ وَقَالَ: هَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَيْكَ. فَفَرَّحَ بِهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ هَذَا الْغُلَامُ؟ قَالَ: سَيِّدِي هَذَا وَوَدَيْ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنْزِلْ يَا حُرُّ. فَقَالَ: أَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا. وَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَجَعَ إِلَى الْقَوْمِ وَ نَادَى: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، عَلَامَ دَعَوْتُمَا هَذَا الْعَبْدَ الصَّالِحَ؟ حَتَّى إِذَا آتَاكُمْ غَدَرْتُمَا بِهِ وَ نَكَّثْتُمَا وَ مَنَعْتُمُوهُ الرُّجُوعَ إِلَى بِلَادِهِ، فَصَارَ فِي

أَيْدِيكُمْ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا، وَمَنْعْتُمُوهُ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ، بِئْسَ مَا خَلَقْتُمْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ. ثُمَّ قَالَ لَوْلَدِهِ: إِحْمِلْ عَلَى الْقَوْمِ، بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ، فَإِنِّي فِي أَثْرِكَ، فَدَنَى بُكَيْرٌ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَبَلَ يَدَيْهِ وَرَجَلَيْهِ وَوَدَّعَهُ وَبَرَزَ بَيْنَ الصَّفَيْنِ فَقَالَ الْحُرُّ: الْحَمْدُ لِلَّهِ يَا بُنَيَّ الَّذِي طَهَّرَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، ثُمَّ قَالَ الْحُرُّ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مَوْلَايَ! لَمَّا خَرَجْتُ مِنَ الْكُوفَةِ، عَقَدَ لِي ابْنُ زِيَادٍ رِيَاثًا وَأَمَرَنِي عَلَى الْفِئَةِ فَارِسٍ، وَإِذَا أَنَا بِمُنَادٍ مِنْ خَلْفِي وَهُوَ يَقُولُ: أَبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا الشَّيْطَانُ يَهْتَفُ لِي: أَبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ، وَأَنَا سَائِرٌ إِلَى حَرْبِ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرًا أَنْ يُبَشِّرَكَ بِالْجَنَّةِ. ثُمَّ حَمَلَ وَلَدَهُ وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ سَبْعِينَ مُبَارِزًا، وَرَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَقَالَ: هَلْ شَرَبْتَ مَاءً أَنْقَوَى بِهَا عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ وَأَعْدَاءِ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ: إِصْبِرْ يَا بُنَيَّ قَلِيلًا وَارْجِعْ فِقَاتِلْ، فَارْجِعْ بُكَيْرٌ إِلَى الْقَوْمِ وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ خَلْقًا كَثِيرًا، وَاسْتَشْهَدَ فَلَمَّا نَظَرَ الْحُرُّ إِلَيْهِ قَتِيلًا قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْكَ بِالشَّهَادَةِ بَيْنَ يَدَيْ إِمَامِكَ، ثُمَّ حَمَلَ الْحُرُّ بَعْدَ أَنْ اسْتَأْذَنَ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَرْتَجِزُ، فَقَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً ثُمَّ قَالَ: تَبًّا لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ مَا أَجْرَاكُمْ عَلَى اللَّهِ، تَمْنَعُونَهُ الْمَاءَ؟! مَا لَكُمْ؟! لَا سَقَاكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الطَّمَاءِ الْأَكْبَرِ، هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ؟ فَبَرَزَ إِلَيْهِ سُفْيَانٌ فَمَا لَبِثَ سَاعَةً حَتَّى قَتَلَهُ، وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ أَرْبَعِينَ مُبَارِزًا، ثُمَّ عَطَفَ بِالْحَمَلَةِ بَعْدَ أَنْ أُتْخِنَ بِالْجِرَاحِ، قَالَ: فَرَمَوْهُ بِالنَّبْلِ فَارْجِعْ».^{١٧}

هنگامی که حسین علیه السّلام با عمر بن سعد روبرو شد و جنگ برپا گردید خدای تعالی مدد غیبی فرو فرستاد تا آن جا که بال‌های خود را بالای سر حسین گشودند سپس حضرتش را مخیّر کردند که بردشمنانش پیروز گردد و یا خداوند را (با شهادت) ملاقات نماید و آن حضرت ملاقات خداوند را (با شهادت) برگزید، سپس حسین علیه السّلام فریاد برآورد: آیا دادرسی نیست که برای رضای خدا به داد ما برسد؟ آیا دفاع کننده‌ای نیست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ پس آن گاه حرّ بن یزید روی به پسر سعد آورده و گفت: راستی با این مرد خواهی جنگید؟ گفت: آری به خدا سوگند، جنگی که آسان‌ترین مراحلش آن باشد که سرها از بدن‌ها بپرد و دست‌ها از پیکرها بیفتند. گوید: پس حرّ گذشت و در جایی نزدیک اصحابش ایستاد و لرزه بر اندامش افتاده بود، پس مهاجر بن اوس به او گفت: به خدا قسم که کار تو شک انداز است، چه اگر از من پرسش می‌شد دل‌اورترین افراد اهل کوفه کیست؟ من جز از نام تو نمی‌گذشتم، این چه حالتی است که در تو می‌بینم؟! به او گفت: به خدا که خود را بر سردو راهی بهشت و دوزخ مخیّر می‌بینم و به خدا قسم بر بهشت چیز دیگری اختیار نکنم هر چند پاره پاره و سوانده شوم، این بگفت و رکاب براسب زد و به پسرش بکیر اشاره کرد که پشت سرم بیا، و متوجه به سوی حسین گردید و معذرت خواهی کرد، و گفت: آیا (راه قبول) توبه‌ای هست؟ امام حسین علیه السّلام فرمود: آری خداوند توبه تو را می‌پذیرد، پس به آن (سخن امام) شاد شد. و امام فرمود: این جوان کیست؟ عرضه داشت: ای سرورم! این فرزند من است. پس امام علیه السّلام فرمود: خداوند از جانب من به شما خیر دهد. امام فرمود: ای حرّ! پاده شو، عرض کرد: سواره باشم برایت بهتر است تا پیاده باشم. و از امام علیه السّلام اجازه گرفت و به سوی لشکر (دشمن) رفت و ندا داد که: ای اهل کوفه! ای بندگان خدا از خداوند پروا کنید، بر چه چیزی این بنده صالح را دعوت نمودید؟ تا این که به سوی شما آمد با او مکر نمودید و پیمان شکستید و از بازگشتش به سرزمین

خود منع نمودید، پس در دستان شما چنان شد که برای خود مالک نفع و ضرری نگردید، و او را از نوشیدن آب نیز منع نمودید، چه بد رعایت محمد را درباره فرزندان و اهل بیتش کردید. سپس به فرزندش گفت: بر لشکریان حمله نما، الله در تو برکت نهد، همانا من در پی تو هستم، پس بکیر نزدیک امام حسین علیه السلام آمد و دو دست و دو پای امام بوسید و با امام وداع کرد و میان دو صف لشکر به مبارزه پرداخت، پس حرّری گفت: حمد از برای خداوندی است ای پسر! که ما را از قوم ظالم پاک و طاهر نمود، سپس به امام علیه السلام عرض کرد: ای مولای من! وقتی که از کوفه خارج شدم، پسر زیاد برای من پرچم‌هایی را به پا کرد و بر هزار سوار امیر نمود، به ناگاه ندا دهنده‌ای از پشت سرم ندا داد که: (به خودت) بشارت به بهشت بده. پس در خود گفتم: این (ندای) شیطان است که برایم ندا می‌دهد: (خودت را) به بهشت بشارت بده، حال آن که من به جنگ پسر دخت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌روم. پس امام حسین علیه السلام به او فرمود: این (ندا دهنده) همان خضر علیه السلام است که امر شده بود که تو را به بهشت بشارت دهد. سپس پسر حرّری حمله نمود و مقاتله می‌نمود تا این که هفتاد مبارز از لشکریان (عمر سعد) را کشت، و نزدیک برگشت و گفت: آیا آبی برای نوشیدن هست تا به سبب آن بردشمنان خدا و رسول قوی شوم؟ حرّری گفت: ای پسر کمی صبر پیشه کن و بازگرد و جنگ کن، پس بکیر به سمت لشکر برگشت و به جنگ پرداخت تا این که بسیاری را کشت، و شهید گشت، زمانی که حرّری کشته او نگاه کرد گفت: حمد خدایی را سزااست که بر تو شهادت در مقابل امامت را نصیب نمود، سپس حرّری بعد از اجازه گرفتن از امام حسین علیه السلام گرفت رجزخوان حمله (بر لشکریان) نمود و کشتار عظیمی را (از لشکریان دشمن) انجام داد و فرمود: ای مردم کوفه! نابودی بر شما باد، چه چیزی شما را بر خداوند جرأت داده که او را از آب منع می‌نمایید؟ روز تشنگی بزرگتر خداوند شما را آب ندهد، آیا مبارزی هست (با من مبارزه نماید)؟ پس سفیان به جنگ او

رفت که لحظه‌ای بیش نگذشت که (حرّ) او را کشت و همچنان به جنگ می‌پرداخت تا این که چهل تن از مبارزان را کشت، و پس از آن که زخم بسیار داشت سر خم کرد برای حمله نمودن، گفت: پس او را تیرزدند و او بازگشت ...

در حدیث امالی صدوق قضیه بستن راه امام حسین علیه‌السلام توسط حرّ و برخورد حضرت با ایشان وجود ندارد، ضمن این که صحّت عبارت «ثكلتك أمك»، توسط امام خطاب به او، محلّ تردید است، و بشارت حضرت خضر علیه‌السلام به او «أَبَشِرُ يَا حُرُّ» (که در ادامه خواهد آمد) و این که امام علیه‌السلام ندای به بشارت را تأیید نمودند، بر استقامت او از ابتدای خروجش از کوفه دلالت می‌کند ...

حرّ به امام ارادت داشت و آن را مکرراً در بیانات خویش اظهار می‌نمود، در نماز به امام اقتدا کرد و امام را دستگیر نکرد و به کوفه نبرد. هم چنین برای اثبات حسن نیت حضرت حرّ شهید از ابتدای امر، به بررسی پرده به پرده ماجرا می‌پردازیم:

حرّ آزادمرد در کربلا

می‌توان در منابع شیعه امامیه و عامّه، حکایت حرّ شهید را در روز عاشورا و مشاجره او با عمر بن سعد و لشکرش لعنهم الله و نیز تلاش حرّ برای راضی نمودن عمر بن سعد برای انصراف از جنگ، ملحق شدنش به امام علیه‌السلام و توبه کردنش و این که نیتش از آغاز چه بوده است، به تفصیل، ملاحظه نمود.^{۱۸}

بشارت‌های به بهشت

در برخی از مقاتل آمده است که حرّ در پاسخ امام حسین علیه‌السلام گفت:

دست حرّ بریده باد اگر بر شما تیغ کشد، من در این راه که می‌آدمم از هیچ سنگ و کلوخی نگذشتم مگر آن که مرا به بهشت بشارت می‌دادند ...^{۱۹}

حرّ شهید پس از ملحق شدن به لشکر نور به امام حسین علیه‌السلام عرضه داشت: هنگامی که پسر زیاد لعنه الله مرا به سوی شما روانه کرد و از قصر دارالیماره خارج شدم، از پشت

سرم ندایی شنیدم:

«أَبْشِرْ يَا حُرُّ بِخَيْرٍ».

ای حرّ! به خیر بشارت ده.

حرّ عرضه داشت: رو کردم و کسی را ندیدم (با خود) گفتم: به خدا سوگند این کار بشارتی ندارد، حال آن که به سوی حسین علیه السلام می‌روم؛ و با خود تصوّری از افتخار پیروی شما را نداشتم. امام حسین علیه السلام به او فرمود:

«لَقَدْ أَصَبْتَ أَجْرًا وَخَيْرًا».

به تحقیق به پاداش و خیری برجسته نایل آمدی.

و آن گاه دگر باره با شوری وصف ناپذیر رو به میدان آورد ... تا این که به فیض عظمای شهادت رسید.^{۲۰}

در روایت دیگری آمده است؛ وقتی از خانه اش خارج شد سه مرتبه ندایی را شنید که می‌گفت:

«يَا حُرُّ! أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ».^{۲۱}

ای حرّ! به بهشت بشارت بده.

و در نقل دیگری امام علیه السلام به او فرمود:

«أَبْشِرْ يَا حُرُّ بِالْجَنَّةِ، فَاحْمَدِ اللَّهَ الَّذِي وَفَّقَكَ، فَإِنَّ الْمُنَادِيَ كَانَ الْخَضِرُ».^{۲۲}

ای حرّ به بهشت بشارت ده، و حمد الله نما که تو را موفق نمود، همانا ندا دهنده خضر بود.

بنابر نقل برخی دیگر از منابع، حرّ به امام عرضه داشت:

يا مولاي! لما خرجت من الكوفة، عقد لي ابن زياد رايات وأمرني على الف فارس، و

إذا أنا بمناد من خلفي و هو يقول: أبشر بالجنة، فقلت في نفسي: هذا الشيطان يهتف

لي أبشر بالجنة و أنا سائر إلى حرب ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله.

ای مولایم! آنگاه که از کوفه خارج شدم، پسر زیاد برایم پرچم‌هایی را برپا کرد و مرا امیری

آزادمرد شهید حضرت حرّریاحی / ۲۵

برهزار سوار نمود، و ناگاه ندا دهنده‌ای از پشت سرم می‌گفت: بشارت ده به بهشت، با خود گفتم: این شیطان است که برآیم ندا می‌دهد که بشارت ده به بهشت حا آن که به جنگ فرزند دخت رسول الله صلی الله علیه وآله می‌روم.

و امام حسین علیه السلام به او فرمود:

«هَذَا هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرًا أَنْ يُبَشِّرَكَ بِالْجَنَّةِ».^{۲۳}

این همان خضر علیه السلام است که مأمور بود تا تو را به بهشت بشارت دهد.

بنابر بیان و تأیید امام علیه السلام، حضرت خضر، حرّ شهید را از آغاز خروج از خانه‌اش در شهر کوفه به بهشت بشارت داد و از همین جا آشکار می‌شود که حرّ در باطن با امام بوده است.

تردیدی فراتر از تصوّر

و بنابر نقل قاضی نعمان بن محمّد مغربی متوفای به سال ۳۶۳ ملاقات حرّ شهید و امام حسین علیه السلام در کربلاء بوده است، وی در کتاب شرح الأخبار می‌نویسد:

فلقي [الحرّ] الحسين عليه السلام بكربلاء، فتواقفا.^{۲۴}

پس حرّ (امام) حسین علیه السلام را در کربلا ملاقات نمود، و هر دو (آن جا) توقّف نمودند.

چنان چه ملاقات حرّ با امام علیه السلام در کربلا صورت گرفته باشد، راه بستن بر امام، کلاً منتفی خواهد بود.

خیر خواهی حرّ

بنابر نقل برخی منابع نیز، حرّ علاوه بر این که مزاحمتی برای امام ایجاد نکرد، بلکه در آغاز ملاقات خود، به امام علیه السلام عرضه داشت:

از این راه برگرد که من از پشت سرم (مردم کوفه) امید خیری برایت ندارم.^{۲۵}

حرّ به امام گفت ...

در آغاز ملاقات با امام علیه السلام به حضرت عرضه داشت:

... وإني والله لخائف إن أنا قاتلتك أن أخسر الدنيا والآخرة، وأنا والله كاره أن يبتليني

الله بشيءٍ من أمرک، ... ۲۶.

... به خدا سوگند همانا من می ترسم که اگر با شما بجنگم دنیا و آخرت زیان کنم، و به خدا قسم خوش ندارم که خداوند مرا به چیزی (از مخالفت) در امر شما مبتلا نماید، ...
در نقل دیگری چنین آمده است:

فلعلّ الله أن يأتي بأمر يرزقني فيه العافية من أن أتبلي بشيءٍ من أمرک ... ۲۷.
امید است که خداوند مرا به چیزی از امر شما جز به عافیت روزی نکند ...

خواب دیدن حرّ پدرش را

در برخی از مقاتل چنین آمده است: حرّ به امام عرضه داشت:

سیّدي! رأيت اللّيلة أبي في منامي، فقال لي: أين كنت في هذه الأيام؟ قلت: خرجت لأخذ الطريق على الحسين عليه السّلام، فصاح عليّ، وقال: وا ويلاه! ما أنت وابن رسول الله؟ إن كنت تريد أن تعذب و تخلد في النّار فاخرج إلى حرب، وإن أحببت أن يكون جدّه شفيعك في القيامة و تحشر معه في الجنّة فانصره و جاهد معه. ۲۸.

ای سرورم! شب گذشته پدرم را به خواب دیدم، پس به من گفتم: در این روزها کجا بودی؟ گفتم: برای گرفتن سر راه حسین علیه السّلام خارج گردیده‌ام، بر من فریاد زد، و گفتم: وا ویلاه! تو را چه و فرزند رسول الله؟ اگر می خواهی عذاب شده و در آتش جاودانه باشی پس به جنگش برو، و اگر دوست داری که در روز قیامت جدّ او شفیع تو باشد و با او در بهشت محشور شوی پس او را یاری ده و همراه با او جهاد کن.

بهشت انتخاب حرّ

و منابعی که ذکر خطای حرّ را از روایت منسوب به ابو مخنف ذکر کرده‌اند، سخن حرّ را که در جواب مهاجر بن اوس فرمود، چنین آورده‌اند:

و الله إنّي أخير نفسي بين الجنّة و النّار، فو الله لا أختار على الجنّة شيئاً، و لو قطعت و أحرقت. ۲۹.

به خداوند سوگند همانا خود را میان بهشت و آتش محیّر می بینم، و به خدا قسم که چیزی را بر بهشت ترجیح نداده و اختیار نکنم، هر چند که پاره پاره شده و سوزانده شوم.

سخن حربا فرزندش

حضرت حرّپیش از آغاز جنگ، به امام و یارانش پیوست و نیز خطاب به فرزندش گفت:

يا بني! لا صبر لي على النار، فسر بنا إلى الحسين عليه السلام لننصره ونقاتل بين يديه،

فلعلّ الله تعالى يرزقنا الشهادة، ونحظى بالسعادة التي لا انقطاع لها!

ای فرزندم! همانا مرا بر آتش صبر (و توان) نیست، پس بیا به سوی حسین علیه السلام

برویم او را یاری کنیم و پیش او (با دشمنانش) بجنگیم، امید است که خداوند شهادت را

روزیمان کند، و به سعادت پیوسته برسیم!

و فرزندش به او گفت:

لست مخالفك. ۳۰

با تو مخالف نکم.

و در روایتی دیگر به فرزندش چنین فرمود:

يا بني! لا صبر لي على النار، ولا على غضب الجبار، ولا أن يكون غداً خصمي أحمد

المختار، يا بني! أما ترى الحسين عليه السلام يستغيث فلا يُغاث؟ ويستجير فلا يُجار؟

يا بني! سر بنا إليه نُقاتل بين يديه، فلعلّنا نفوز بالشهادة ونكون من أهل السعادة.

ای فرزندم! همانا مرا بر آتش صبر (و طاقت) نیست، و نه بر غضب خداون، و نه بر

این که فردا (ای قیامت پیامبر) احمد مختار دشمنم باشد؛ ای فرزندم! آیا حسین علیه السلام

را نمی بینی که دادخواهی می کند و دادرسی ندارد؟ و امان خواهی می کند و کسی او را

امان نمی دهد؟ بیا تا برویم و پیش او مبارزه نماییم، امید است که به به شهادت فائز

گردیم و از اهل سعادت گردیم.

و پسرش در پاسخ گفت:

حَبّاً وَكِرَامَةً.^{۳۱}

(از جان و دل) با دوستی و کرامت (می پذیریم).

برادر حرّ

جمال الدین محدّث که از ثقات مخالفین است، در کتاب روضة الأحاباب می نویسد: چون حرّ آهنگ جنگ فرمود، برادرش مصعب بن یزید ریاحی که هنوز در میان لشکر ابن سعد بود، این ارجوزه حرّ [به هنگام مبارزه حرّ پس از شهادت فرزند] را بشنید، اسب برانگیخت، کوفیان چنان دانستند که به مبارزت برادر می تازد؛ چون راه نزدیک کرد، حرّ را ترحیب و ترجیب فرستاد و ندا در داد که: ای برادر! مرا از مطموره (سیاه چاه) غوایت (هلاکت، گمراهی) به شاهراه هدایت دلالت فرمودی. اینک از در توبه و انابه آمده ام. حرّ او را به حضرت حسین علیه السلام آورد تا تائب گشت و در میان اصحاب بر صف شد. [ناسخ التّواریخ توبه برادر حرّ را بعد از مبارزه حرّ و شهادت فرزند حرّ ذکر می کند].^{۳۲}

خاندانی برمدار ولایت

عموی حرّ، مطربن ناجیه است که بر شرطه حضرت علی علیه السلام بوده است.^{۳۳} و چنان چه می بینیم، فرزند حرّ و برادرش، برای یاری امام، حرّ را همراهی می کنند و حتّی پدرش در خواب، او را به حمایت و یاری امام فرا می خواند، از همین جا آشکار می شود که این خاندان، برمدار ولایت و پیروان راستین راه هدایت بوده اند نه از بنی امیه یا پیرو آنان.

دستمال امام برپیشانی حرّ

سید نعمت الله جزائری رحمه الله علیه نقل می کند: جمعی از موثّقین برایم نقل کردند که چون شاه اسماعیل (صفوی)، بغداد را متصرّف شد، به مشهد امام حسین علیه السلام رفت و شنید پاره ای مردم از حربه می گویند، سرقبر او آمد و دستور داد قبرش را شکافتند، دیدند در قبر خوابیده و گویی تازه به خون غلطیده و دستمالی به سرش بسته است، شاه خواست آن دستمال را که طبق تواریخ، حسین علیه السلام بر سر او بسته بگیرد، چون دستمال را باز کردند خون سر

روان شد تا قبر را پر کرد و چون آن دستمال را بستند بند آمد و چون گشودند خون روان شد و هر کاری کردند بدون آن دستمال خون بند نیامد و حسن حال او بر آن‌ها روشن شد و دستور داد مقبره‌ای برای او ساختند و خادمی بر آن گماشت.^{۳۴}

مدال امام علیه السلام به حرّ: أَنْتَ الْحَرّ ...

«أَهْلًا بِكَ وَ سَهْلًا، أَنْتَ وَاللَّهِ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَ سَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ».^{۳۵}

بفرما خوش آمدی، به الله سوگند تو در دنیا و در آخرت آزاده‌ای.

«أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَ سَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ».^{۳۶}

تو آزاده‌ای چنان که مادرت تو را نامیده، در دنیا و در آخرت آزاده‌ای.

«بِخَبِّ بَخٍّ لَكَ يَا حُرُّ! أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سَمَّيْتَنِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».^{۳۷}

به به تو را ای حرّ! تو در دنیا و در آخرت آزاده‌ای چنانکه نامید شده‌ای.

«أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الْآخِرَةِ».^{۳۸}

تو آزاده‌ای در دنیا و در آخرت.

امام علیه السلام التفاتی به حرّ که رمق (و جان داشت) نمود، و در حالی که خاک و خون از صورت او پاک می‌کرد به او فرمود:

«أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ، وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».

تو آزاده‌ای چنان که مادرت تو را نامیده، و تو آزاده‌ای در دنیا و در آخرت.

و امام برایش چنین سرود:

لِنَعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيَاحٍ * صَبُورٌ عِنْدَ مُسْتَبَكِّ الرِّمَاحِ
وَنِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا * وَ جَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ

فَيَا رَبِّي أَضْفَهُ فِي جِنَانٍ * وَ زَوَّجَهُ مَعَ الْحُورِ الْمِلَاحِ.^{۳۹}

حقاً که نیک آزاده مردی است حرّ از قبیله بنی ریح!

صبور است هنگام بیابی آمد و شد نیزه‌ها
و چه نیک آزاده‌ای که به ندای حسین لبیک گفت
و در این صبحگاه جان خود را بخشش کرد
پس ای پروردگارم! در بهشت‌ها او را مهمان کن
و با حوریان ملیح بهشتی همسرگردان.

حرّ شهید در زیارت ولی الله

حرّ شهید در زیارت امام زمان عجل الله فرجه الشریف:

«... السَّلَامُ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدِ الرَّيَّاحِيِّ، السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَيْرِ الْكَلْبِيِّ،
...»^{۴۰}

... سلام بر حرّ بن یزید ریاحی، سلام بر عبد الله بن عمیر کلبی، ...

و در زیارت رجبیه شهداء علیهم السلام آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ، السَّلَامُ عَلَى حُرِّ بْنِ يَزِيدِ الرَّيَّاحِيِّ،
السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ، السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ، ... السَّلَامُ عَلَيْكُمْ
أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّونَ، أَنْتُمْ خَيْرَةٌ (خَيْرَةُ اللَّهِ)، اخْتَارَكُمْ اللَّهُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَنْتُمْ خَاصَّةٌ (خَاصَّتُهُ)، اخْتَصَّكُمْ اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قُتِلْتُمْ عَلَى
الدُّعَاءِ إِلَى الْحَقِّ، وَ نَصَرْتُمْ وَ وَفَيْتُمْ وَ بَدَلْتُمْ مُهَجَّكُمْ مَعَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَنْتُمْ السُّعْدَاءُ (سُعْدَاءُ)، سَعِدْتُمْ وَ فُزْتُمْ بِالْذَّرَجَاتِ الْعُلَى.
فَجَزَاكُمْ اللَّهُ مِنْ أَعْوَانٍ وَ إِخْوَانٍ خَيْرَ مَا جَازَى مَنْ صَبَرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، هَنِيئًا لَكُمْ مَا أُعْطِيتُمْ، وَ هَنِيئًا لَكُمْ مَا بِهِ (بِمَا) حُيِّيتُمْ،
طَافَتْ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةُ، وَ بَلَغْتُمْ بِهَا شَرَفَ الْآخِرَةِ»^{۴۱}.

سلام بر سعید بن عبد الله حنفی، سلام بر حرّ بن یزید ریاحی، سلام بر زهیر بن القین، سلام بر حبیب بن مظاهر،... سلام بر شما ای خدائیان، شما اختیار شده اید (خداوند شما را اختیار نموده) برای (یاری) امام (و شهادت در رکابش اختیار نموده)، و شما خاصان خداوند هستید، الله شما را خاص خود نموده، شهادت می‌دهم که شما بر دعوت به حق کشته شدید، و یاری کردید و وفا نمودید و خون جگر خود را همراه با پسر رسول الله صلی الله علیه و آله دادید، و شما سعادتمندان هستید، سعادتمند شدید و به درجات والا پیروز گشتید، پس خداوند به شما پاداش یاران و برادرانی بهتر از آن چه را که به صابرا همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله داده بدهد، گوارایتان باد آن چه را که به شما داده، و گوارایتان باد آن چه را که به سبب آن زنده گشتید، رحمت خداوند (شما را فراگرفته) و گرداگردتان باد، و به سبب آن به شرف آخرت رسیدید.

در زیارت شهداء و خطابات به آنها، حضرت حرّ شهید نیز داخل است ...

شکی در مقام والا و قداست او نیست زیرا در زیارت ناحیه مقدّسه و رجبیه بر او سلام رفته.^{۴۲}

توبه «حرّ» از چه بود!!!

سؤال - آیا حرّ شهید توبه کرده؛ (توبه‌اش به خاطر مزاحمت و مخالفت امر امام علیه السلام بوده، و یا چیز دیگری؟).

جواب - چنانچه گذشت، خروج حرّ از آغاز برای جنگ نبوده تا سخن از توبه و قبول توبه او به میان بیاید. او در باطن قصد ملحق شدن به امام را داشت؛ و این که بنابراین برخی از اخبار، حرّ توبه نمود و آن را با گفتار خود به امام آشکار نمود، ممکن است بدین جهت باشد که:

۱- بنابراین ظاهر و ماموریتش، سردار لشکری از جانب پسر زیاد بوده تا راه بر امام بگیرد و او را دستگیر کرده و به کوفه ببرد.

۲- یا از آن جا که پیش بینی نموده بود که اگر در لشکر ابن زیاد باشد، بتواند عده‌ای را به سپاه امام ملحق ساخته و از درگیری جلوگیری نماید، و از این که به فکر خود اعتماد کرده توبه نموده

باشد، چنان که هنگام پیوستن به جمع اصحاب امام به حضرت عرضه داشت:

و الله الذي لا إله إلا هو ما ظننت القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم، ولا يبلغون بك هذه المنزلة.^{۴۳}

به خداوندی که خدای جزا و نیست سوگند که گمان نمی بردم که این قوم آن چه را بر آنان عرضه نمودی برتور دکنند (و نپذیرند)، و (گمان نمی بردم که) تورا به این جای گاه برسانند. در برخی منابع دیگر نیز وجه عذر حرّ شهید علیه السلام از آن چه انجام داد از زبان او خطاب به امام، چنین آمده است:

جعلت فداك يا بن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع، و سايرتك في الطريق، و جعجت بك في هذا المكان، و ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك ما عرضته عليهم، و لا يبلغون منك هذا المنزلة، و الله لو علمت أنّهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت مثل الذي ركبت، فإني تأب إلى الله ممّا صنعت، ...^{۴۴}

فدایت شوم ای پسر رسول خدا! من همان مصاحبی هستم که مانع از بازگشت تان شده ام، و در راه شما را همراهی کرده و در این مکان شما را متوقف کرده ام، هرگز گمان نمی کردم این قوم [یعنی سپاه عمر سعد، پیشنه‌های] را که به آنان ارائه می‌دهی، رد کرده و بدان ترتیب اثر نخواهند داد، قسم به خداوند اگر می‌دانستم که اینان کار را به آن چه می‌بینم (یعنی جنگ و خون ریزی) می‌رسانند، هرگز چنین نمی‌کردم، همانا از آن چه کرده ام تأب به درگاه خداوند هستم، ...

۳- یا بدین جهت باشد که بایسته بود از اولین ملاقات با امام، گوش به فرمان امام می‌بود، به هر حال او با این کار خویش، به دیگران فهماند که دیگر با دشمنان در ظاهر سازش و همراهی نمی‌کند، و ملحق شدن سردار رشید و شجاعی چون او به امام شکستی بزرگ بر روان لشکر دشمن بود و نیز نشان داد که راه توبه باز و امام توبه پذیراست، و ...؛

سپس جنگ و نبردی جانانه با دشمن کرد و تعداد صد سوار و ده نفر پیاده از لشکر بنی امیه

لعنهم الله را به درک واصل نمود.^{۴۵}

حضرت حرّو زهیر علیهما السلام با هم به میدان رفتند و یکدیگر را کمک می کردند، و این دو صحابی جلیل، در باطن با امام بودند و قبل از ملحق شدن به امام، تقیّه می کردند و در میدان نبرد در کربلاء نیز هم رزم بودند.

از سخنان و رفتار حرّ با امام به خوبی و وضوح معلوم می شود که وی تقیّه می نموده، و آن چه را درباره آن ندای غیبی، و خواب دیدن پدرش گفته برای این است که دیگران بدانند از آغاز برای جنگ با امام نیامده و با دشمن در ظاهر مصانعه می کرده، تا بتواند به قدر توان خود، از برافروخته شدن آتش جنگ جلوگیری کند، و در عاقبت به امام بپیوندد، چنان چه تا جایی که توانست افرادی را به سپاه امام ملحق نمود، چون بیش از بیست هزار نفر از کوفیان با مسلم بن عقیل علیه السلام بیعت کرده بودند، او امید داشت اگر بتواند جلوی درگیری و جنگ را بگیرد، یا کسانی را به امام ملحق نماید، چنان چه فرزند خود «علی» یا «بُکیر» و غلام ترکش «عروّه» و برادرش «مصعب» را نیز به امام ملحق نمود.

حرّ در خطاب خود به امام عرضه می داشت: «یا بن رسول الله!» و کمال احترام را با امام علیه السلام مراعات می نمود. همراهی وی با حضرت تا کربلاء، و نبرد حضرت به کوفه، و اقتدا نمودنش در نماز به حضرت، و خطابه ای که در میدان جنگ برای دشمنان ایراد نمود و ... همه نشان دهنده ایمان و ارادت خالصانه او نسبت به امام است، و در آخر شجاعانه به میدان رفت و بسیاری از دشمنان را به جهنم فرستاد، و خودش و برادر و فرزندش در راه امام مظلوم ناجوان مردانه به شهادت رسیدند.

کسی که رضای خداوند را بخواهد و آزاده و حق خواه باشد و با دقت و به دیده توجه به آن چه در این جوابیّه آوردیم بنگرد، هرگز در عقل و افرو قصد خیر حرّ شهید شک نمی کند، و او را مجاهدی آزاده و دانا می داند، و او را بزرگ داشته و عزیز می دارد، بلکه او را در رفتار با دشمن، همانند زهیر بن القین، عامل به تقیّه می داند.

برای دانستن فضل او همین بس که در زیارت صادره از ولیّ معصوم براو سلام داده شده است.

تذکر

لازم است در سخن گفتن و اظهار نظر کردن به هر نحوی نسبت به شهید والا مقام حرّ علیه السّلام کمال تعظیم را بداریم و تحقیق نکرده اظهار نظر نکنیم، که او از شهداء کربلاء است، و امام حسین علیه السّلام شخصاً با دستان مبارکشان خاک و خون از صورت مبارکش پاک فرمودند، و دستمال خود را به سرش بستند و آن اشعار را در وصفش سرودند و ...

اینجانب از برای کسانی که اهلّیت اظهار نظر راجع به این شهید بزرگوار را ندارند و سخنانی دور از حقیقت و واقعیت و چه بسا تهمت به آن حضرت می زنند بسیار متاسفم، گاهی گفته اند: حرّ به جهت این که سرراه امام گرفت و چنین و چنان کرد سبب شد تا از فیض این که سرش بریده شود محروم گشت، و مرقد او از حائر امام حسین علیه السّلام دور گشت و در جمع شهداء دفن نشد، و سخنان سخیف دیگر که به یقین سبب آزدگی امام حسین علیه السّلام بلکه همه معصومین و حضرات شهداء کربلاء علیهم السّلام می گردد. ما را چه به حکم کردن درباره کسانی که خاصّة الله می باشند، ما کجا و آنان کجا؟ ان شاء الله تعالی به زودی ولیّ الله الأعظم حجّة بن الحسن المهدیّ عجل الله فرجه الشّریف خواهد آمد و در دولتش مسجدی با هزار دراز کوفه و نجف تا کربلاء و تا پشت نهر فرات می سازد که قبر حرّ شهید را نیز در خود خواهد داشت و از مزارات شیعیان بیش از پیش خواهد شد، اضافه بر این، او همراه با امام حسین و شهداء کربلاء علیهم السّلام رجعت خواهد کرد.

حرّ از کسانی است که درباره آنان امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام فرمود:

«مُنَاخُ رِکَابٍ، وَ مَصَارِعُ شُهَدَاءَ، لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ، وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ كَانَ بَعْدَهُمْ».^{۴۶}

(کربلاء) محلّ خواباندن مرکب هابی، و شهادت شهدایی، که گذشتگان (در مقام) بر آنها پیشی نگرفتند، پسینیان نیز هرگز به ایشان (در فضائل) نخواهند پیوست.

تتمّه افتراءات به حضرت حرّ شهید سلام الله علیه

۹ سؤال دیگر

با عرض سلام محضر استاد بزرگوار حضرت آیت الله تربتی کربلائی (حفظه الله تعالی) لطفاً با توجه به این که اصحاب حضرت اباعبد الله الحسین سلام الله علیه مورد هجمه شدید از طرف گروه‌های مختلف قرار دارند و در این میان شاید بیشترین شبهه‌ها در مورد جناب شهید حرّ بن یزید ریاحی وجود دارد لطف فرموده به سؤالات زیر پاسخ فرمائید:

روی منبرها اشکال می‌کنند که مقام «حرّ» به خاطر این که راه بر امام علیه السلام بست پایین‌تر از بقیه شهداء است، و با وجود این که توبه کرد و حضرت سید الشهداء علیه السلام توبه‌اش را پذیرفت با این حال:

- ۱- سر همه شهداء از تن مبارکشان جدا شد ولی این اتفاق برای جناب حرّ نیفتاد؛
- ۲- همه شهداء را حضرت ابا عبد الله علیه السلام به خیمه دارالحرب آوردند ولی جناب حرّ را قوم و عشیره‌اش بدن مطهرش را بردند و دفن کردند؛
- ۳- تمامی شهداء کربلاء را امام معصوم بر بدن آن‌ها نماز خوانده و دفن نمودند ولی جناب حرّ از این فضیلت نیز محرومند زیرا قوم و قبیله‌اش این کار را انجام دادند؛
- ۴- تمامی شهداء کربلاء که در آن روز فاجعه یعنی دهم ماه محرّم سال ۶۱ هجری قمری تا قبل از ظهر به شهادت رسیدند و پایین پای حضرت و در حائر الحسین علیه السلام دفن‌اند و جناب حرّ شهید علیه السلام با مسافتی حدود ۶ کیلومتر دورتر از حضرت و بقیه شهداء دفن‌اند؛
- ۵- روی منبرها گاهاً گفته می‌شود: با همه وجودی که حرّ علیه السلام توبه کرد ولی به خاطر این که

یک لحظه بدن حضرت زینب سلام الله علیها و اطفال امام حسین علیهم السلام را لرزاند و با سپاه هزار نفری آمد الآن می بینیم که قبر ایشان در کربلا محلّ جمع شدن اراذل و اوباش می باشد، و این را من خود از یک منبری شنیدم؛

۶- آیا کلمه (مادرت به عزایت بنشیند) از طرف امام حسین علیه السلام به جناب حرّ شهید یک نفرین و توهین است؟ و آیا چنین چیزی بیان شده؟ و اگر بیان شده بفرمایید چه بار معنایی دارد؟

۷- آیا برداشت این که داستان های شهداء کربلا را روی منابر این گونه نقل کنند که کسانی که حضرت سید الشهداء علیه السلام را در ظهر عاشوراء یاری نمودند قبل از این اتفاق یعنی رویارویی با امام حسین علیه السلام بعضاً آدم های پاکی نبودند و یک مرتبه تصمیم گرفتند و خوب شدند و بهشتی شدند تا ما نیز امروزه اگر خود را گنه کار می دانیم نا امید نشویم و به درگاه ایشان روی آورده و سرنوشت زندگی خود را تغییر دهیم و غیره...؟ آیا این قیاس و مثال آوردن درست است؟ یا اصحاب حضرت علیه السلام همگی از عالم ذرّ خوب بوده و در آن عوالم (قالوا بلی) را اصطلاحاً گفته اند؟

۸- گفته شده است که جناب حرّ شهید راه را بر امام بست و در لشکر کفر بود، و وقتی که توبه کرد و به محضر امام آمد اولین کسی بود که به میدان رفت و بدون خواندن حتّی یک نماز صحیح شهید شد و از دنیا رفت!! آیا چنین است؟

۹- و سؤال آخر و نه آخرین: آیا بودن در لشکر کفر (عمر بن سعد) و قرار گرفتن روبروی امام علیه السلام و بعد آمدن و قرار گرفتن در لشکر امام آیا از مخلصین بودن و ارزش عصمت یاران امام علیه السلام می گاهد؟

با تشکر از زحمات استاد بزرگوار

الحقیر محمد علی بدیعی ۱۳۹۶/۵/۵ مطابق با ۳ ذی القعدة ۱۴۳۸

جواب سوالات- از کارهای شیطان رجیم و شیاطین جتی و انسی لعنهم الله تعالی این بوده و هست که القاء شبهه در عقائد حقّه نمایند، تا جاهلان را فریفته و گمراه نمایند. و از موارد شبهه که بر روی آن تاکید دارند این است که درباره حضرات محمد و آل محمد صلوات الله وسلامه علیهم ایجاد و القاء و نشر شبهه ها نمایند و خاصّه درباره سید الشهداء علیه السلام و فاجعه عاشوراء. امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام از حضرت زینب و او از امیر المؤمنین

علیهم السّلام روایت کند که فرمود:

«... وَ هُنْكَامِي كِه رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَبِرَ عَاشُوْرَاءَ رَا بَرَايَ مَا نَقَلَ مِي نَمُوْدُ فَرْمُوْدُ:
 «... إِنَّ إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللّٰهُ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ يَطِيْرُ فَرَحًا فَيَجُوْلُ الْاَرْضَ كُلَّهَا
 بِشَيَاطِيْنِهِ وَ عَفَارِيْتِهِ فَيَقُوْلُ: يَا مَعَاشِرَ الشَّيَاطِيْنِ! قَدْ اَدْرَكُنَا مِنْ ذُرِّيَّةِ اٰدَمَ
 الطَّلَبَةَ، وَ بَلَّغْنَا فِي هَلَاكِهِمُ الْعَايَةَ، وَ اَوْرَثْنَاهُمُ النَّارَ، اِلَّا مَنْ اِعْتَصَمَ بِهٰذِهِ
 الْعِصَابَةِ، فَاجْعَلُوْا شُغْلَكُمْ بِتَشْكِيْكَ النَّاسِ فِيْهِمْ، وَ حَمَلِهِمْ عَلٰى عَدَاوَتِهِمْ، وَ
 اِغْرَائِهِمْ بِهِمْ وَ اَوْلِيَائِهِمْ، حَتّٰى تَسْتَحْكِمُوْا ضَلَالَةَ الْخَلْقِ وَ كُفْرَهُمْ، وَ لَا
 يَنْجُوْ مِنْهُمْ نَاجٍ، وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ اِبْلِيسُ وَ هُوَ كَذُوْبٌ اَنَّهُ؛ لَا يَنْفَعُ مَعَ
 عَدَاوَتِكُمْ عَمَلٌ صَالِحٌ، وَ لَا يَضُرُّ مَعَ مَحَبَّتِكُمْ وَ مَوَالَاتِكُمْ ذَنْبٌ غَيْرُ الْكِبَايْرِ».

... همانا ابليس لعنة الله عليه در آن روز (روز عاشورا) از خوشحالی به پرواز درآید و در
 تمام نقاط دستیاران و عفریت‌هایش را فرا خوانده و به آن‌ها می‌گوید: ای جماعت
 شیاطین: طلب و تقاض خود را از فرزند آدم گرفته، و در هلاکت ایشان به نهایت آرزوی
 خود رسیده، و آتش دوزخ را نصیب ایشان نمودیم، مگر کسانی که به این جماعت
 (اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله) پیوندند، از این روسعی کنید نسبت به ایشان در
 مردم تشکیک ایجاد کرده، و آن‌ها را بردشمنی ایشان وادارید، تا بدین وسیله گمراهی مردم
 و کفرشان مسلّم و محقق شده، و نجات دهنده‌ای برایشان بهم نرسد، ابلیس با این‌که
 بسیار دروغ‌گواست این کلام را به ایشان راست گفت، وی به آن‌ها اطلاع داد؛ اگر کسی
 با این جماعت (اهل بیت صلی الله علیه و آله) عداوت داشته باشد هیچ عمل صالحی
 برایش نافع نیست، چنان‌چه اگر با ایشان محبت داشته باشد هیچ گناهی غیر از معاصی
 کبیره ضرری به او نمی‌رساند.

زائده گوید: حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام پس از نقل این حدیث برایم فرمودند:

«خُذْهُ إِلَيْكَ، مَا لَوْ صَرَبْتَ فِي طَلْبِهِ أَبَاطُ الْإِبِلِ حَوْلًا لَكَانَ قَلِيلًا».^۷

این حدیث را بگیر و ضبط کن، اگر در طلب آن یک سال شتر می‌دواندی و در کوه و کمر به دنبال آن تفحص می‌کردی محققاً کم و اندک بود.

و اکنون که دشمنان حق می‌بینند ظهور نور دین حق و مظاهر عالیّه آن بلکه اعلای آن‌ها عاشوراء، بیشتر شده آنان نیز نهایت سعی خود را در گمراه کردن مستعدّین می‌نمایند، و متأسفانه کسانی که تحقیق دقیق در حوادث مهمّ تاریخی و معارف حقّه ننموده‌اند یا آگاهانه و یا نا آگاهانه وسیله‌ای برای آنان می‌شوند.

و از بهترین ظهورات ارادات الله تعالی و زیباترین آن‌ها همان‌طور که حضرت زینب کبری علیها السلام فرمودند: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»، در واقعه فجیعه عاشوراء که «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» است بواطن و غیبات وجودی همه شهداء و از آن‌ها حضرت حرّ شهید سلام الله علیهم به ظهور آمد و معلوم شد که آنان خاصّه الله و خیره الله هستند:

«السَّلَامُ عَلَى سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ، السَّلَامُ عَلَى حُرِّ بْنِ يَزِيدِ الرَّيَاحِيِّ، ... السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّونَ، أَنْتُمْ خَيْرَةُ اللَّهِ، اخْتَارَكُمْ اللَّهُ لِأَيِّ عَبْدٍ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَنْتُمْ خَاصَّتُهُ اخْتَصَّكُمْ اللَّهُ. أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَتَلْتُمْ عَلَى الدُّعَاءِ إِلَى الْحَقِّ، وَ نَصَرْتُمْ، وَ وَفَيْتُمْ، وَ بَدَلْتُمْ مُهَجَّكُمْ مَعَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَنْتُمْ سُعْدَاءُ، سَعِدْتُمْ وَفُزْتُمْ بِاللِّدْرَجَاتِ».^۸

سلام بر سعید بن عبد الله حنفی، سلام بر حرّ فرزند یزید ریاحی، ... درود بر شما ای راسخین در علم و دین، شما را اختیار شده خداوند هستید، الله شما را برای امام حسین علیه السلام اختیار کرده، و شما اختصاص یافته‌گانی هستید که الله شما را اختصاص داده. شهادت می‌دهم که شما بر دعوت به حق کشته شدید، و یاری نمودید، و وفا نمودید، و خون دلتان را (برای) فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و با او بذل نمودید، و شما

سعادت‌مند هستید، به سعادت رسیدید و درجات را بردید.

در زیارت شهداء که از ناحیه مقدّسه صادره شده توجه کنید که سلام حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف بر حرّ شهید پیش از بسیاری از شهداء کربلاء می باشد، و همچنین در زیارت رجبیه شهداء، برای کسی که صاحب وجدان و فطرت سلیمه است بطلان این سخنانی که نقل کردید معلوم می شود.

در این جا نکته ای لازم به ذکر است؛ بیشترین سخنان بی اساس که از بعضی نقل کردید از منابع بی اعتبار مخالفین و نواصبی همچون طبری لعنة الله عليهم می باشد که نسبت می دهند به مقتل ابی مخنف لوط بن یحیی متوفای ۱۵۷ یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام، فاصله زمانی وفات او و ولادت طبری که در اواخر سال ۲۲۴ و یا اوائل ۲۲۵ بوده ۶۸ سال است، باید که واسطه و یا واسطه ها معلوم شوند که برای ما مجهول اند، و دو راوی در سند مقتل منسوب نیز مجهول و غیر معتبر می باشند، و آن چه مسلم است بنابر سخن جامع کتاب «مقتل الطّف» اختلاف فاحشی میان متن طبری و متن دیگرانی که از مقتل نقل کرده اند می باشد، لذا منقولات از مقتل ابی مخنف اگر مقرون به قرائنی موثّق و صحیح نباشد معتبر و قابل استناد نیست.

الف) ما را چه به ارزش گذاری و سنجیدن ارزش آنانی که در مقام و رتبه «خیره الله» و «خاصّة الله» می باشند، آنان را خداوند تعالی اختیار نموده، پیش از نشأه دنیویّه منتخَب ربّ جلیل برای ابی عبد الله الحسین علیه السلام بوده اند، و ما که درک احاطی مقامات آنان را نداریم نمی توانیم با حساب ظاهر بسنجیم، اضافه بر این که بسیاری از حقائق آن واقعه عظیمه از ما مخفی است، و بسیاری از منابع درباره آن مفقود شده و به دست ما نرسیده است، همچون؛ مقتل الحسین علیه السلام اصبع بن نباتة و شیخ صدوق و طوسی و دیگر مقاتل معتبر، و انسان منصف با تقوی، و یا حتی انسان مقیم در مقام انسانیت باید در مسائل مهم تاریخی با دقّت و تحقیق سخن بگوید، و قضاوت او مستند به دلیل محکمی باشد.

حضرت خضر علیه السلام او را پیشتر از ملاقات با امام سه بار بشارت به بهشت داده، و امام

آن بشارت را تایید نمود، و این که حرّحکایت آن را برای امام در جمع می کند و در تاریخ ثبت می گردد برای اظهار حقیقت امر او و حقیقت امر امام، و اتمام حجّت بردشمنان می باشد، تا شاید کسانی دست از جنگ با امام بکشند و به گناه این ظلم عظیم آلوده نشوند.

ب) حرّ شهید را نیز به خیمه آوردند، و حضرت سیّد الشهداء علیه السلام خاک و خون از صورت مبارکش پاک می کرد و می فرمود:

«أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَحُرٌّ فِي الْآخِرَةِ، وَسَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ».^{۴۹}

تو آزاد مرد هستی همان طور که مادرت تو را حرّ نامید، آزاد مرد در دنیا و آزاد مرد در آخرت، و سعادتمند در آخرت.

امام علیه السلام با این کلام خود او را به تمامه امضاء فرموده، و دستمال خود را به سر مطهر حرّ بستند که پس از چند صد سال هنوز تن مطهرش سالم بود گویی که به خواب رفته است و آن گاه که دستمال را باز کردند قبر مطهرش از خون سرش پر شد، آیا به این مطالب مستند توجه نمی کنند؟!

ج) و روایاتی را داریم که هر شیعه مخلصی هر کجای عالم میرد ولیّ معصوم برای تجهیز او می آید، و آنچه از موارد برای ما حکایت شده و قابل انکار نیست؛ حضور امیر المؤمنین علیه السلام برای تجهیز سلمان محمدی، و حضور امام موسی بن جعفر علیه السلام برای تجهیز شیطیه در شهر نیشابور است که این حکایات را مستنداً در کتاب «شاخسار شجره طیّبه» آورده ایم، حرّ شهید در رکاب سیّد الشهداء که جای خود دارد. همچنین احادیثی از رسول الله صلی الله علیه وآله است که فرمودند: تاکنون مشغول حفر قبور شهداء بوده ام.

و حرّ شهید حسب تحدید حائر الحسین علیه السلام که روایات آن را در کتاب «زیارات ذبیح آل محمد العاشورائیه» آورده ایم تا بعد از مرقد مطهر حرّ نیز داخل در حائر الحسین علیه السلام است، و در دولت کریمه آل محمد صلی الله علیهم و به دستور امام عصر عجل الله فرجه الشریف مسجدی با هزار درب بنا می شود و مساحت آن از کوفه تا حائرو تا پشت نهر فرات خواهد بود،

یعنی تا کیلومترها پس از شهر کربلاء ادامه خواهد داشت که شیعیان از همه جای جهان برای اقامه نماز به امامت ولیّ معصوم داخل آن مسجد می‌شوند.

دیگر مطلبی که باید مورد توجه قرار گیرد این که قضیّه ملحق شدن اشخاصی به جمع حضرت و بنی‌هاشم علیهم‌السلام هرگز احساسی نبوده، و به صریح زیارت معصومیّه همه شهداء کربلاء منتخب الهی و خاصّۀ الله می‌باشند، و این مقام بسیار بلندی است که از آن عصمت آنان استفاده می‌شود، و احادیث و مدارک معتبری که دلالت بر عصمت ذاتیّه آنان می‌کند را در کتاب «شاخسار شجره طیّبه» آورده‌ایم.

۵) در زیارت صادره از ناحیه مقدّسه نیز پس از سلام بر شهداء بنی‌هاشم و پس از دوازده صحابی که آخرین آن‌ها حبیب بن مظاهراسدی است نوبت به سلام بر حرّرشهید علیهم‌السلام می‌رسد.^{۵۰} و در زیارت رجبیّه پس از سلام بر امام و شهداء بنی‌هاشم سلام بر شهداء از اصحاب شروع می‌شود؛ اوّلین آن‌ها سعد بن عبد الله الحنفی و دومین ایشان حرّبن یزید ریاحی است.^{۵۱} اضافه بر این، مراقد مطهّر حضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه که در کوفه‌اند و مضجع مطهّر قیس بن مسهّر صیداوی که در کوفه و نامعلوم است آیا این دوری مسافت زمینی برای آنان موجب منقصتی می‌باشد؟!

۶) این که گفته شده مرقد مطهّر او محلّ جمع شدن اراذل و اوباش می‌باشد حرف باطلی است، ما در کودکی و هم اکنون چنین ندیده‌ایم، بلکه محلّ اجتماع زائران دل‌باخته امام حسین و یاران شهیدش علیهم‌السلام از همه جای جهان بوده و هست.

۷) پیشتر گفته‌ایم که این سخن نقل شده از امام علیه‌السلام: (ثکلتک أمّک - مادرت به عزایت بنشیند) در منابع مخالفین است، مورد اعتماد نیست و صحّت ندارد.

۸) حاشا و کلا که آن امام رؤف به حرّ که بشارت بهشت به او داده شده و از اوّلین برخوردارش با امام چنان احترام و تعظیم نمود و خود و لشکرش در نماز به حضرت اقتدا کرد چنین سخنی بگوید.

۹) اصحاب امام علیهم‌السلام از آغاز انتخاب شده و خاصّۀ الله بودند، و هیچ‌کدام بر اساس

احساس تعیین سرنوشت نکردند بلکه همه بر اساس بصیرت درست بوده است، لکن قلم در دست مزدوران حاکمان ظالم بوده که چنین اخبار نادرستی را ساخته‌اند تا تخریب شخصیت افراد پاک‌باخته امامان همانند حرّ شهید و زهیر نمایند.

حضرات شهداء کربلاء علیهم‌السلام همگی از عوالم اولیّه به ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» امام علیه‌السلام «لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ» را گفته بودند و ظهور اتمّ آن در عاشوراء بوده است. و آنان بهترین شیعیان بودند، و طینت شیعیان از فاضل و زیادت و جزء و شعاع طینت اهل بیت اطهار است، همانطور که اصل طینت منتخَب الهی و منتجَب او است، فاضل آن طینت نیز چنین است، و ظهور آن غیب وجودی ایشان در عالم دنیا و در روز عاشوراء حسینی است، و به یقین اگر از فاضل طینت علّیین نبودند به این شرافت بزرگ هرگز نمی‌رسیدند، شهادت شهداء کربلاء دری است که بسته شده است، و نه متقدّمین و نه متأخّرین در آن راه ندارند، فافهم.

ح) اگر بپذیریم که او راه بر امام بست که دلیل محکمی ندارد، و بپذیریم که در لشکر کفر بود چون حسب ظاهر سربازان بنی امیه بوده‌اند، گوییم: همه این‌ها در ظاهر بوده، در حالی که در میان آنان حدّ اقلّ سه نفر بودند که در رکاب ابی عبد الله الحسین علیه‌وعلیهم‌السلام به فیض عظمای شهادت رسیدند، آیا آنان نیز چون در ظاهر در لشکر بنی امیه بودند کافر بوده‌اند؟!

و این که گفته شده: او اولین کسی بود که بدون خواندن یک نماز صحیح ...

می‌پرسیم: آیا آن نماز او که به امامت سیّد الشهداء علیه‌السلام در اولین برخوردش با امام اقامه نمود نیز باطل است؟! و تا رسیدن به کربلاء؟! ما لکم؟! کیف تحکمون؟!

آیا فکر نمی‌کنند که این افتراء بزرگ بر شهیدی آزادمرد که شکوه دنیا و سرداری لشکری را داشت و شجاعت زبانزدش را که نه تنها آن‌ها را بلکه جان خود و فرزند و برادرش را نیز فدای امام کرد، ردّ سخن امام است که در چند موقع به او فرمود:

«أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الْآخِرَةِ». ۵۲

تو در دنیا و آخرت حرّ (و آزاد مردی).

«بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا حُرٌّ! أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».^{۵۳}

به به تو رای حرّ! چنانکه نامیده شده ای در دنیا و آخرت حرّ (و آزاد مردی).

«أَهْلًا بِكَ وَ سَهْلًا، أَنْتَ وَاللَّهِ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَ سَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ».^{۵۴}

خوش آمدی (از مای)، قسم به الله که تو در دنیا حرّ و در آخرت سعادتمندی.

«أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمَّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَ سَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ».^{۵۵}

تو حرّ (و آزاد مردی) چنانکه مادرت نامیدت، در دنیا حرّی و در آخرت سعادتمندی.

«وَ اللّٰهُ مَا أَخْطَأْتُ أُمَّكَ إِذْ سَمَّيْتُكَ حُرًّا، فَأَنْتَ وَ اللّٰهُ حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَ سَعِيدٌ فِي

الْآخِرَةِ».

قسم به الله، مادرت در نامیدنت به حرّ خطا نکرد، پس به الله سوگند تو در دنیا حرّ (و آزاد مرد) و در آخرت سعادتمندی.

و آن سخنانی که به امام گفت از عرض ارادتش به امام و حکایت بشارت‌ها و تایید امام، آیا این‌ها حکایت از طیب ذات مطهرش نمی‌کند؟! و شاید که ما با ادعای معلّم اخلاق و چنین چیزهایی همچون امام معصوم به باطن اشخاص علمی احاطی داریم؟! آیا ولیّ معصوم هستیم که به صریح قرآن کریم که فرموده:

«وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ ...».^{۵۶}

خداوند و رسولش و مؤمنان بی‌درنگ اعمال شما را می‌بینند.

و مؤمنان که در این آیه پس از خداوند و رسولش ذکر شده‌اند در احادیث بسیاری تفسیر به ائمه معصومین شده است، اوست که نیات و اعمال همه در حیظه علم و قدرت اوست، آیا ما نیز چنین هستیم؟! و یا باورمان شده که این مقام اکتسابی است!!!

أَعَاذَنَا اللّٰهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ تَسْوِيلَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ وَسَاوِسِهِ، از این گناه بزرگ به

خداوند تبارک و تعالی و به ولیّ الله الأعظم عجل الله فرجه الشریف پناه می‌بریم، و از او می‌خواهیم که بصیرت در دین و ایمانی ثابت و مستقرّ و تسلیم محض الله تعالی و رسول و اهل بیت اطهار علیهم السّلام را به ما مرحمت نماید.

جواب سؤال آخر

خفقان و اختناقی که در عصر بنی امیّه لعنة الله علیهم حاکم بود، بویژه از آغاز قرار گرفتن عبید الله بن زیاد لعنة الله علیهما در دار الإماره شهر کوفه، که دستور داد کسی از کوفه خارج نشود، و کسی از خارج داخل نشود مگر این که او را نزدش بیاورند، و دروازه‌ها را بست، و بر سر راه‌ها لشکر و مأمور گماشت تا کسی به یاری امام نرود، و از طرف حضرت کسی داخل نشود، لذا اشخاصی که منسوب به امام بودند مانند عبد الله یقطر، قیس بن مسهر صیداوی دستگیر شدند و آن‌ها را به شهادت رساندند، به این خاطر برخی از شهداء کربلاء به سختی و با تقیّه و به ظاهر خود را در لشکر دشمنان امام قرار دادند تا این که بتوانند خود را به امام برسانند. و این که کسانی به ظاهر از عاملان دشمن باشند تا بتوانند به حق و اهل حق کمک کنند امری عقلی و شرعی است، همانند حضرت یوسف نبیّ و علیّ بن یقظین و غیر آن‌ها، و ما نباید به ظاهر قضاوت نماییم و باطن اشخاص را خداوند تعالی می‌داند، پسر مرجانه لعنة الله علیهما حتّی میزبان خود هانی بن عروه صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله و شهید بزرگواری که خود صاحب قبیله‌ای بزرگ بود و از او حمایت کردند را به مکر به دار الإماره کشاند، و به طرز فجیعی او را به شهادت رساند، و میثم تمار صاحب سرّ امیر المؤمنین علیه السّلام را به فجیع‌ترین وجه در ملاء عامّ به شهادت رساند، و ... آیا می‌توان تصوّر و حسّ کرد خفقان و دیکتاتوری در آن زمان را که ریشه در خلافت اوّلی و دوّمی و سوّمی و معاویه داشت؟! به این خاطر است که حتّی زهیر بن القین شهید کربلاء علیه السّلام از خانواده خود نیز تقیّه می‌نمود تا این که به ملاقات امام علیه السّلام رفت، و در برگشتن از آن ملاقات تقیّه را دیگر کنار گذاشت و همه چیز آشکار شد. درباره حضرت حرّ شهید و برادر و پسرش و دیگرانی که حسب

ظاهر در لشکر دشمن بودند، و یا در آن لشکر صاحب مقامی بودند در فرصت مناسب به لشکر امام پیوستند، آن گاه برای همه ظاهر گردید که با امام هستند، و آن چه را که در باطن و غیب وجودشان بود ظاهر شد.

و بدانیم بودند کسانی که حق بر آن‌ها روشن بود و لکن با امام همراهی نکردند، از بنی هاشم و از غیر آن‌ها همانند؛ ابن عباس، محمد حنفیه، عبد الله بن جعفر، ام سلمه، ام البنین و ... آیا می‌توان گفت اینان چون با امام همراهی نکردند در حالی که ما سبب را نمی‌دانیم پس چنین و چنان؟ و یا اگر کسانی در جایی خوب چون مسجد و مشغول کاری خوب چون قرائت قرآن هستند پس انسان‌هایی مؤمن و باتقوی می‌باشند؟

پیشتر گفته شد که بنا بر آیه کریمه:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»

همانا شیطان هرگز بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نخواهد داشت * فقط سلطه او بر کسانی است که او را سرپرست می‌گیرند، و به وسیله او مشرک می‌شوند.

ابلیس لعنه الله تعالی نمی‌تواند سلطه‌ای بر مخلصین داشته باشد، و نه مخلصین که اینان عمل خود را خالص نموده‌اند و آنان خود خالص در رضای الله می‌باشند، و این خلوص ذات آنان از عوالم دُز و اشباح و اظلال بوده است، که مطالب درباره آن عوالم بسیار است و به همین مقدار اکتفا می‌نماییم که؛ خداوند تعالی هر چیزی و شخصی را که آفریده و بیافریند در حالی که هیچ سابقه‌ای از وجود را ندارد در علم خداوند است که او کیست و چیست و چه خواهد کرد، و به افعال او و حالات و صفات او در همه زمان‌ها و مکان‌ها علم احاطی دارد، و حسب قابلیت آنان در امکان آنان درجه و فضیلت و یا درکه داده (استعداد کسب سعادت و یا شقاوت داده)،

و آنان را در عوالم مختلف عقل و علم و مقدمات و ابزار لازم و اختیار را داده، سپس آنان را تکلیف فرموده است، گروهی با اختیار، اختیار حق کردند و صاحب فضیلت شدند و سعادت‌مند گردیدند و گروهی دیگر با اختیار باطل گمراه و شقاوت‌مند شدند. در عالم ذرّ حقائق بر همه فرزندان آدم عرضه گردید و وحی شد که: «الْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» و برخی با ایمان به قلب اجابت کردند و برخی به زبان بلی گفتند ولی اجابت با قلب نبود، و بنا بر صریح آیه کریمه:

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَنْبِغُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ».^{۵۸}

آن‌گاه پس از نوح پیامبرانی به سوی قومشان فرو فرستادیم: برای آن‌ها معجزاتی آوردند ولی آن‌ها (اکنون و در این عالم) ایمان نیاورند به آن‌چه (در عالم ذرّ) قبلاً تکذیب کرده بودند، این چنین به قلوب تجاوزکاران مهر می‌نهم.

امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث صحیح درباره این آیه کریمه چنین فرمود:

«نَعَمْ، فَتَبَّتِ الْمَعْرِفَةُ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَيَذَكُرُونَهُ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالَقَهُ وَ رَازِقُهُ. فَمِنْهُمْ مَنْ أَقْرَبَ بِلِسَانِهِ فِي الذَّرِّ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ، فَقَالَ اللَّهُ: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ».

معرفت خالق و رازق برای آنان در عالم ذرّ معلوم و ثابت گردید، و آن موقف و جای‌گاه را در این جا فراموش کردند، و به زودی یادآور می‌شوند، و اگر چنین نبود که معرفت در آن جا و در ایشان قرار می‌گرفت هیچ‌کس نمی‌دانست آفریننده و روزی دهنده او کیست، پس از آنان کسانی بودند که در عالم ذرّ با زبان اقرار به توحید نمودند و به قلب ایمان نیاورند، و خداوند فرمود: پس (در این عالم) به آن‌چه را که پیش‌تر (در عالم ذرّ) تکذیب نمودند ایمان نمی‌آورند.^{۵۹}

لازم به ذکر است، این‌که آیه کریمه و احادیث درباره عوالم ذرّ و اشباح و اظله و عرضه معرفت بر

آنان و اجابت عده‌ای و انکار عده‌ای را بیان می‌کند، و این که هر کسی که در آن عالم اجابت نمود این جا نیز ایمان نمی‌آورد به معنی جبر نیست، زیرا که در این جا نیز انبیاء و رسل و بیّنات را برای ایشان می‌فرستد و خودشان اختیار می‌کنند، و در اختیار کردن باطل هیچ جبری نیست، و در عالم دنیویّه ظهور غیب وجودی و باطن اشخاص و اشیاء است، خودشان سرنوشته خود را رقم زده‌اند و لکن رحمت رحمانیّه الهیّه برای آنان نیز هست، و در وجود آنان نیز امکان اختیار حق و همچنین باطل را قرار داده، و رسول و وصی و وحی و عقل و علم و دیگر ابزار هدایت را در امکان او قرار داده تا حجّت بر او تمام گردد، لکن جاحدین حق با عقل و علم اختیار باطل می‌کنند، عمر بن سعد لعنهما الله تعالی بر امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کند و ریش نخسش از اشک تر می‌شود و در همان وقت دستور می‌دهد که: «إنزلوا و أریحوه، امام با آن لشکر سخن می‌گوید و احتجاج می‌کند و آنان اقرار به آن حقائق می‌کنند ولی تصمیم بر کشتن او گرفته‌اند، و دانسته اختیار ظلم و کفر می‌کنند، این به خاطر این است که در عوالم پیشین جحد حق نمودند و در این عالم ظهور اتمّ آن است:

«... کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»^{۶۰}

... همانگونه که نخست پدید کردتان باز می‌گردید.

و مخلصین از اوّل اجابت ندای ربّ جلیل با ایمان قلبی بلی گفتند، پس قبل از این عالم آنان ایمان آورده‌اند و لکن برای همه اشخاص معلوم و مکشوف نبوده است، و اگر در ظاهر اشخاصی را در لشکر دشمنان امام علیه‌السلام و از آن‌ها می‌بینیم نمی‌توانیم قضاوت کنیم که تا حالا ایشان با دشمنان بوده و اکنون بازگشته و هدایت شده و عاقبت به خیر شده است.

و احادیث فراوانی تصریح دارد بر این که خداوند تعالی ده طینت و سرشت قرار داد، و طینت علیّین، و فوق علیّین، و از فوق علیّین روح حضرات آل الله محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین را آفرید، و کسی را در آن با آن‌ها شراکتی نیست، و جسم اهل بیت را از طینت و سرشت علیّین آفرید، و از شعاع نور آن روح شیعیان و انبیاء و ملائکه را آفرید، زیرا که در علم او بود که اینان

اجابت کنندگان اویند، و حسب قابلیت آنان، زیرا آنان ممتحن گردیدند، و در ظاهر نیز با ایمان قلبی اجابت نمودند، پس ایمان مؤمن پیش از این عالم بوده است، و نباید ظاهراً ولی آنان در این عالم ملاک سنجش ایمان آنان باشد.

و طینت و سرشتی سجّینی، ناری و خبیث آفرید، و آنانی را که به او ایمان نیاوردند را از آن آفرید، و این نبود مگر برای قابلیتّی که خودشان برای خودشان اختیار نمودند، و وجود آنان نیز حسب رحمت رحمانی اش امکان اختیار و ابزار هدایت را به نحو امکان قرار داد و لکن باز در این عالم اختیار ایمان ننموده و شقاوت ابدی را برای خود اختیار کردند.

و خداوند سبحان طینت طیّبه و خبیثه را خلط و مزج فرمود به نحو امکان و نه حتم، لذا هرگاه که از مؤمن گناهی سرزند به جهت خلط از طینت خبیثه در اوست و به ایمان او آسیبی نمی زند. و درباره سرشت مؤمن فرمودند:

«مِنْ طِينَةِ الْأَنْبِيَاءِ، فَلَنْ يُنَجِّسَهُ شَيْءٌ».

از گل و سرشت پیامبران، پس هرگز چیزی او را نجس نمی کند.

و فرمودند:

«مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ».

از گل و سرشت علیّین است.

و اگر کافر و منافق به حسب ظاهر عمل صالحی انجام دهد به خاطر خلط و مزج از طینت طیّبه در اوست که از امکان به تکوین آمده، و برای او سودی ندارد چون در قلب خود ایمانی ندارد، همان طور که در حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله بود نقل از ابلیس پیشتر گذشت.

و اگر در مسجد کوفه و یا جای دیگری دیده شد که قاری قرآنی با صوت حسن تلاوت می کند نگوئیم پس او انسان مؤمن و با تقوا است، بلکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا كُمْيَلُ! لَا تُعْجِبَكَ طَنْطَنَةُ الرَّجُلِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَ سَأُنَبِّئُكَ فِيمَا بَعْدُ».

ای کمیل! صدای (نیکوی) این مرد تو را شگفت زده نکند همانا او از اهل آتش است، و به زودی بعد از این تو را خبر می دهیم.

و لذا در جنگ نهروان به درک واصل شد. و امام فرمودند: این همان شخص بود که آیه: «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» را با صدای اندوهگین و حزین می خواند و تواز صوت قرآن او خوشت آمد، به جنگ با من آمد و شمشیر بر من کشید، و کمیل جلوی پاهای حضرت را بوسید و استغفار نمود.^{۶۱}

اگر می بینیم از انسان بی ایمانی چون اوّلی فرزندی صالح و مؤمن و شهید چون محمد بن ابی بکر رضوان الله علیه به وجود می آید، و از فرد صالحی فرزند کافر و منافق و ظالمی به دنیا می آید، به جهت آن خلط و مزج است، قرآن کریم فرموده:

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ».^{۶۲}

زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می نماید.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخُلُقَ، فَخَلَقَ مَنْ أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ، وَ كَانَ (ما) أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ، وَ خَلَقَ مَنْ أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ وَ كَانَ ما أَبْغَضَ أَنْ يَخْلُقَهُ (خَلَقَهُ) مِنْ طِينَةِ النَّارِ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظُّلُمِ. قال: قلت: أي شيء الظلال؟ قال: أَلَمْ تَرَ (ظِلِّكَ) إِذَا ظَلَّلَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ؟ ثُمَّ بَعَثَ فِيهِمْ (مِنْهُمْ) النَّبِيِّينَ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ فَأَقْرَبَ بَعْضُهُمْ وَ أَنْكَرَ بَعْضُهُمْ، ثُمَّ دَعَاهُمْ (دَعَوْهُمْ) إِلَى وَلايَتِنَا، فَأَقْرَبَ وَ اللَّهُ بِهَا مَنْ أَحَبَّ (اللَّهُ) وَ

أَنْكَرَهَا مَنْ أْبْعَضَ، وَهُوَ قَوْلُهُ: فَمَا كَانُوا لِيَوْمِنَا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ».

همانا الله تعالی خلق را خلق فرمود، و آن را که دوست داشت از آن چه دوست داشت و محبوبش بود آفرید، و آن گِل و سرشت بهشت بود، و آن را که به او بغض داشت از آن چه مبعوضش بود آفرید، و آن گِل و سرشت آتش بود، سپس آن ها را در عالم سایه ها که ناچیز است (و غیر قابل توجه) برانگیخت، سپس پیامبران را بر آنان مبعوث فرمود تا آنان را دعوت به اقرار به الله نمایند، و اقرار به پیامبران آنان، پس بعضی از آنان اقرار کرد و برخی انکار کردند، پس آنان را دعوت به ولایت ما اهل بیت نمودند، پس به خداوند سوگند آن کسی که محبوب خداوند بود به ولایت ما اقرار کرد و آن کسی که مبعوض خداوند بود انکار نمود و دلیل آن آیه کریمه: «... فَمَا كَانُوا لِيَوْمِنَا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ...» است.

و فرمود:

«كَانَ التَّكْذِيبُ ثَمَّةً». ۶۳

و تکذیب از آن عالم شروع شد.

خداوند تعالی که علم دارد به ذات مخلوق قبل از آفریدن او و این که چه چیزی را اختیار خواهد کرد و علم به نیات او و صفات و حالات او قبل از وجودش پس بنا بر علم خود قبل از معلوم، آن را که محبوب اوست را از آن چه محبوب اوست خلق فرمود و آن را که می داند ایمان نمی آورد و مبعوض اوست را از آن چه مبعوض اوست آفرید. و تکذیب بر اساس جبر نیست، پیامبر و برهان را می فرستد و ابزار هدایت و اختیار را و همه با اختیار اختیار می کنند، و تکذیب در این نشأه دنیویّه از عوالم قبل پایه گذاری شده است.

در حدیث امام محمّد باقر و جعفر صادق علیهما السلام است که فرمودند:

الله تعالی خلق را خلق فرمود در عالم سایه ها، پس برای هدایت آنان رسول الله

صلی الله علیه وآله را فرستاد، از آنان بعضی ایمان آوردند، و برخی تکذیبش کردند، سپس او را در خلق دیگری (که قرار گرفتند) فرستاد، پس آنان که به او در عالم سایه‌ها ایمان آورده بودند در این عالم نیز ایمان آوردند، و آنانی که آن روز انکار نموده بودند در این عالم نیز انکار نمودند.

پس فرمود:

«فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»^{۶۴}.

پس آنان بر آن نبودند که به آنچه پیش از آن تکذیب کرده بودند ایمان آورند.

ابوبصیر گوید: امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ... بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» فرمود:

«بَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلَ إِلَىٰ الْخَلْقِ وَهُمْ فِي أَصْلَابِ الرَّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، فَمَنْ صَدَّقَ حِينَئِذٍ صَدَقَ بَعْدَ ذَلِكَ، وَمَنْ كَذَّبَ حِينَئِذٍ كَذَّبَ بَعْدَ ذَلِكَ»^{۶۵}.

خداوند تعالی پیامبران را بر خلق فرستاد در حالی که آنان در پشت پدران و رحم زنان بودند، پس هرکسی که اینجا تصدیق کرد پس از تصدیق در آن عالم بوده، و هرکه در این جا تکذیب کرد پس از تکذیب در آن جا بوده است.

و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّاسِ لِلَّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنُّبُوَّةِ، وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِالإِمَامَةِ. ثُمَّ قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّكُمْ، وَ عَلِيٌّ إِمَامَكُمْ، وَ الْأَئِمَّةُ الْهَادُونَ أَوْلِيَاءَكُمْ؟ فَقَالُوا: بَلَى، مِنْهُمْ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَ مِنْهُمْ تَصَدِيقٌ بِالْقَلْبِ، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ لَهُمْ: أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ». فَأَصَابَهُمْ فِي الدَّرِّ مِنَ الْحَسَدِ مَا

أَصَابَهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِي الذَّرِّ وَبِرَسُولِهِ وَبِالْأَيْمَةِ فِي قَلْبِهِ، وَإِنَّمَا أَقْرَبَ لِسَانِهِ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمِنْ فِي الدُّنْيَا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِالْأَيْمَةِ فِي قَلْبِهِ. وَالدَّلِيلُ عَلَى تَكْذِيبِهِمْ فِي الذَّرِّ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ، إِلَّا أَنَّ الْحُجَّةَ كَانَتْ أَعْظَمَ عَلَيْهِمْ فِي الذَّرِّ، لِأَنَّ الْأَمْرَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ مُشَافَهَةً» ٦٦.

همانا الله تعالی از مردم برای الله به پروردگاری، و برای رسولش به نبوت، و از برای امیر المؤمنین و امامان علیهم السلام به امامت میثاق گرفت. سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم، و محمد پیامبر شما، و علی امام شما، و امامان هدایتگرا اولیاء و سرپرستان شما نیستند؟ گفتند: آری، از آن‌ها کسانی اقرار به زبان نمودند، و از آن‌ها برخی تصدیق و باور به قلب نمودند، پس خدای عزوجل به آن‌ها فرمود: این برای این است که روز قیامت نگوئید ما از این عهد غافل بودیم. پس در عالم ذرّانان را حسد رسید و از آن حسد به دنیا هم رسید (حسد در این عالم از عالم ذرّاست و ریشه از آن جا دارد)، و هرکسی که در عالم ذرّ تصدیق خداوند و رسولش و امامان را در قلب خود نکرد، همانا تنها اقرار به زبان نموده است در دنیا نیز با قلب ایمان به الله و رسول او و امامان نخواهد کرد، و دلیل بر تکذیب آنان در عالم ذرّ سخن خداوند به پیامبرش است که فرمود: «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» الا این که اقامه حجّت در عالم ذرّ بزرگ‌تر بوده است، زیرا امر از جانب الله عزوجل به مشافهت بوده است.

داود رقی گوید: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مرا خبر دهید از سخن خداوند که فرموده: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ». فرمود:

«نَطَقَ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الْمِيثَاقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِالْفِي عَامٍ».

خداوند آن را آن گاه که در میثاق خلق فرمود و دو هزار سال قبل از این که آنان را خلق کند فرمود.

گوید: عرض کردم: برایم تفسیر نما. فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِينٍ، وَرَفَعَ لَهُمْ نَارًا، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ، وَتِسْعَةٌ مِنَ الْأَيْمَةِ، إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ، ثُمَّ أَتَبَعَهُمْ بِشِيعَتِهِمْ، فَهُمْ وَاللَّهِ السَّابِقُونَ»^{۶۷}.

آن گاه که خداوند خلق را آفرید از گل آفرید، و برای آنان آتشی قرار داد و فرمود: داخلش شوید، پس اولین کسی که امتثال امر کرد و داخل شد رسول الله و امیرالمؤمنین و امام حسن و حسین و در پی آنان نه امام دیگر، و همه امام پس از امام داخل شدند، و از شیعیان نیز خواست تا تبع آنان در آتش داخل شوند و داخل شدند، به خداوند سوگند که السّابقون (در قرآن) اینانند.

زیربنا و اساس ایمان و عدم ایمان از عالم ذرّ و اشباح و اظّله بوده و در این عالم ظهور اتمّ آن استو البته که در همه عوالم اشخاص با اختیاری که خداوند به آنان داده است اختیار ایمان و کفر و ... می کنند و جبری در کار نیست، و شهداء کربلاء که همه اقرار و تصدیق به خدا و رسولش و امامان در عوالم پیشین نمودند در این عالم چنین نمایش دادند و ایمان آنان از عوالم پیشین بوده.

مطلب دیگر آن که؛ شخص مؤمن اضافه بر سه روحی که عامّه مردم دارند دارنده روح ایمان است به اختیار خودش از عوالم قبل، و به آن از فاقدانش ممتاز است، ایمان او ثابت و مستقرّ است. و آن که در عوالم قبل ایمان به قلب نیاورده است را نیز خداوند به رحمت رحمانیش به او ایمان مستودع عطا می فرماید. این نه به خاطر استحقاق اوست. و آن که به فیض عظیم شهادت در رکاب امام علیه السلام رسیده به یقین از درجات ایمان مستقرّ و ثابت بالایی برخوردار

بوده است که موقّتی و عاریتی نبوده است، فتدبّر و افهم ارشادك الله و ایانا. پس این روا نیست که با حساب این که آنان چند روزی را در لشکر عمر بن سعد لعنهما الله بوده‌اند پس در آن مدّت و یا تا آن مدّت اینان دشمن امام علیه‌السلام بوده‌اند و چنین و چنان. و اما شهداء کربلاء از همه مؤمنین مستثنی هستند، زیرا در عوالم پیشین از سابقون بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی درباره یاران شهید امام حسین علیه‌السلام در کربلاء فرمودند:

«... تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، أَوْلِيكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ

...» ۶۸.

... او (یعنی امام حسین علیه‌السلام) را گروهی از مسلمانان یاری کنند، آنان در روز قیامت از سروران شهدای امت من هستند، ...

و امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره آن‌ها فرمودند:

«... لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ، وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ كَانَ بَعْدَهُمْ» ۶۹.

... گذشتگان بر آن‌ها پیشی نگرفته، پسینیان نیز هرگز به ایشان نخواهند پیوست.

در زیارت شهداء از امام جعفر صادق علیه‌السلام است:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّونَ، ... أَنْتُمْ سَادَةُ الشُّهَدَاءِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ،

أَنْتُمْ السَّابِقُونَ وَالْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارِ...» ۷۰.

درود بر شما ای راسخان در علم و دین، ... شما سرور شهداء هستید در دنیا و آخرت، شما سابقون و مهاجرون و انصار می‌باشید، ...

«... أَشْهَدُ أَنْكُمْ شُهَدَاءُ نَجْبَاءٍ، جَاهَدْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَقُتِلْتُمْ عَلَىٰ مِنْهَاجِ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا، أَنْتُمْ السَّابِقُونَ وَالْمُهَاجِرُونَ وَ

الْأَنْصَارِ...» ۷۱.

... شهادت می دهم همانا شما شهیدان و نجیبان هستید، در راه الله جهاد نمودید، و بر راه و روش رسول الله صلی الله علیه وآله تسلیماً کشته شدید، سابقون و مهاجرون و انصار شماید، ...

آنان در همه نشأت عارف و مؤمن و صالح بوده اند که تکلیف و رسالت از آن جا شروع گردید و به این جا ختم شد، فتدبر.

فسلام الله عليهم حين خلقوا و ولدوا و استشهدوا و في رجعتهم و حشرهم و دخولهم الجنة في جوار مولاهم و مولی العالمین ابي عبد الله الحسين الشّهِيد صلوات الله عليه و عليهم، و رزقنا الله معرفتهم و شفاعتهم. و الحمد لله رب العالمین.

و السلام على المسلمین أنفسهم في جميع الأمور لمحمد و آل محمد

صلوات الله و سلامه عليهم و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

عشية الثلاثاء الثامن من شهر شوال المكرّم

يوم تخريب مرآقد أئمة البقيع الغرقد عليهم السلام سنة ۱۴۳۹

قم المقدّسة عشّ آل محمد صلوات الله عليهم

عبيدُهُم حيدر حسين التريبي الكربلائي

عفى الله عن والديه و عنه



١ - سوره (١٥) الحجر آیه ٤٠ و ٤١.

٢ - سوره (٣٨) ص آیه ٨٣ و ٨٤.

٣ - سوره (١٦) النحل آیه ١٠٠ و ١٠١.

٤ - المحاسن: ج ١ ص ١٣٣ ب ٣ ح ٩ البرقی، عن أبيه و ابن أبي نجران، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة و محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «المؤمن لا يُنجسُ شيءٌ». والكافي: ج ٣ ص ٢١ ح ٢ - علي بن إبراهيم، عن أبيه و محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد، عن حريز، عن زرارة و محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «إِنَّمَا الوُضوءُ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ، لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يُطِيعُهُ وَ مَنْ يَعْصِيهِ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ، إِنَّمَا يَكْفِيهِ مِثْلُ الدَّهْنِ».

و من لا يحضره الفقيه: ج ١ ص ٣٩ ح ٧٨ - وقد روي: «أَنَّ الوُضوءَ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ، لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يُطِيعُهُ وَ مَنْ يَعْصِيهِ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ، وَ إِنَّمَا يَكْفِيهِ مِثْلُ الدَّهْنِ». و علل الشرائع: ج ١ ص ٢٧٩ ب ١٨٩ ح ١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، - بقيه مانند الكافي -.

و تهذيب الأحكام: ج ١ ص ١٣٨ ب ٦ ح ٧٨ - علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد، - بقيه مانند الكافي -.

٥ - المحاسن: ج ١ ص ١٣٣ ب ٣ ح ٧ البرقی، عن أبيه، عن صالح بن سهل الهمداني قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك! من أي شيء خلق الله طينة المؤمن؟ قال: «مِنْ طِينَةِ الْأَنْبِيَاءِ، فَلَنْ يَنْجَسَ أَبَدًا».

و كتاب المؤمن: ص ٣٥ ب ٢ ح ٧٤ و عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ طِينَةَ الْمُؤْمِنِ مِنْ طِينَةِ الْأَنْبِيَاءِ، فَلَنْ تَخْبُثَ أَبَدًا».

بحار الأنوار: ج ٢٧ ص ١٣٢ ب ٤ ح ١٢٥ از كتاب الإحتضار قال: و من كتاب الشفاء و الجلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ طِينَةَ الْمُؤْمِنِ مِنْ طِينَةِ الْأَنْبِيَاءِ فَلَا يَنْجَسُ أَبَدًا». و قال: «إِنَّ عَمَلَ الْمُؤْمِنِ يَذْهَبُ فَيَمْهَدُ لَهُ فِي الْحِجَّةِ كَمَا يُرْسِلُ الرَّجُلُ غُلَامَهُ فَيَفْرُسُ لَهُ» - ثم تلا: «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ».

و المحاسن: ١ ص ١٣٣ ب ٣ ح ٨ البرقي، عن أبيه، عن صالح بن سهل من أهل همدان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: المؤمنون من طينة الأنبياء؟ قال: «نعم».

و بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم: ص ١٨ ب ٩ ح حدثنا أحمد بن محمد... - مانند المحاسن.

و الكافي: ج ٢ ص ٥ ح ٦ - محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، ... - مانند المحاسن -.

٦ - الإختصاص: ص ٢٥ و قال محمد بن حمران: سألت الصادق عليه السلام: من أي شيء خلق الله طينة المؤمن؟ قال: «من طينة عليين». قال: قلت: فمن أي شيء خلق المؤمن؟ قال: «من طينة الأنبياء، فلن ينجسه شيء».

٧ - الأمالي، الشيخ الصدوق: ص ١١٢-١١٥ المجلس ٢٤ ح ٢ - حدثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان جالساً ذات يوم إذ أقبل الحسن عليه السلام فلما رآه بكى ثم قال: «إِلَيَّ إِلَيَّ يَا بُنَيَّ». فما زال يديه حتى أجلسه على فخذه اليمنى. ثم أقبل الحسين عليه السلام فلما رآه بكى ثم قال: «إِلَيَّ إِلَيَّ يَا بُنَيَّ». فما زال يديه حتى أجلسه على فخذه اليسرى. ثم أقبلت فاطمة عليها السلام فلما رآها بكى ثم قال: «إِلَيَّ إِلَيَّ يَا بُنَيَّةً». فأجلسها بين يديه ثم أقبل أمير المؤمنين عليه السلام فلما رآه بكى ثم قال: «إِلَيَّ إِلَيَّ يَا أَخِي». فما زال يديه حتى أجلسه إلى جنبه الأيمن. فقال له أصحابه: يا رسول الله! ما ترى واحداً من هؤلاء

إِلَّا بَكَيْتِ، أَوْ مَا فِيهِمْ مِنْ تَسْرَبْرُؤَيْتِهِ؟! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوءَةِ، وَاصْطَفَانِي عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ، إِنِّي وَإِيَاهُمْ لَأَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَمَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ نَسَمَةٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُمْ، أَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ أَخِي وَشَقِيقِي، وَصَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدِي، وَصَاحِبُ لُؤَائِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَصَاحِبُ حَوْضِي وَشَفَاعَتِي، وَهُوَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، وَإِمَامُ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَقَائِدُ كُلِّ تَقِيٍّ، وَهُوَ وَصِيِّ وَخَلِيفَتِي عَلَى أَهْلِي وَآمَتِي، فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي، مُحِبُّهُ مُحِبِّي، وَمُبْغِضُهُ مُبْغِضِي، وَبَوْلَاتِيهِ صَارَتْ أُمَّتِي مَرْحُومَةً، وَبِعَدَاوَتِهِ صَارَتْ الْمُخَالَفَةُ لَهُ مِنْهَا مَلْعُونَةٌ، وَإِنِّي بَكَيْتُ حِينَ أَقْبَلَ لِأَنِّي ذَكَرْتُ غَدْرَ الْأُمَّةِ بِهِ بَعْدِي، حَتَّى إِنَّهُ لَيَزَالُ عَنِّي مَقْعَدِي، وَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ بَعْدِي، ثُمَّ لَا يَزَالُ الْأَمْرُ بِهِ حَتَّى يُضْرَبَ عَلَى قِرْنِهِ ضَرْبَةً تُخَضَّبُ مِنْهَا لِحْيَتُهُ، فِي أَفْضَلِ الشُّهُورِ «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ». وَ أَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَهِيَ بَصْعَةٌ مِنِّي، وَهِيَ نُورُ عَيْنِي، وَهِيَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَهِيَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبِي، وَهِيَ الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِيَّةُ، مَتَى قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا بَيْنَ يَدَيَّ رَّبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ، ظَهَرَ نُورُهَا لِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ كَمَا يَظْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ: يَا مَلَائِكَتِي! انظُرُوا إِلَى أُمَّتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ إِمَائِي، قَائِمَةً بَيْنَ يَدَيَّ تَرْتَعِدُ فَرَائِضُهَا مِنْ خِيفَتِي، وَقَدْ أَقْبَلْتُ بِقَلْبِهَا عَلَى عِبَادَتِي، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ آمَنْتُ شَيْعَتَهَا مِنَ النَّارِ، وَأَنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي، كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الدُّلُّ بَيْتَهَا، وَأَنْتِ هَكَذَا حُرْمَتُهَا، وَغَضِبَتْ حَقَّهَا، وَ مُنِعَتْ إِزْمَتَهَا، وَ كُسِرَ جَنْبُهَا [وَكُسِرَتْ جَنْبُهَا]، وَ أَسْقَطَتْ جَنْبَهَا، وَ هِيَ تُنَادِي: يَا مُحَمَّدَا! فَلَا تُجَابِ، وَ تَسْتَعِيثُ فَلَا تُعَاثُ، فَلَا تَزَالُ بَعْدِي مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً بَاكِيَةً، تَتَذَكَّرُ انْقِطَاعَ الْوَحْيِ عَنِّ بَيْتِهَا مَرَّةً، وَ تَتَذَكَّرُ فِرَاقِي أُخْرَى، تَسْتَوْحِشُ إِذَا جَنَّهَا اللَّيْلُ لِفَقْدِ صَوْتِي الَّذِي كَانَتْ تَسْمَعُ إِلَيْهِ إِذَا تَهَجَّدَتْ بِالْقُرْآنِ، ثُمَّ تَرَى نَفْسَهَا ذَلِيلَةً بَعْدَ أَنْ كَانَتْ فِي أَيَّامِ أَبِيهَا عَزِيزَةً، فَعِنْدَ ذَلِكَ يُؤَنِّسُهَا اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِالْمَلَائِكَةِ، فَنَادَتْهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ، فَتَقُولُ: يَا فَاطِمَةُ! «إِنَّ اللَّهَ

اصْطَفَاكَ وَظَهَّرَكَ وَاصْطَفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، يَا فَاطِمَةَ! اقْنُتِي لِرَبِّكَ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»، ثُمَّ يَبْتَدِئُ بِهَا الْوَجْعَ فَتَمْرُضُ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهَا مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ تَمْرِضُهَا وَتُوْنِسُهَا فِي عِلَّتِهَا، فَتَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ: يَا رَبِّ! إِنِّي قَدْ سَمِمْتُ الْحَيَاةَ، وَتَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيَا فَأَلْحَقْنِي بِأَبِي، فَيَلْحَقُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، بِي فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً، مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَةً، فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ: اللَّهُمَّ الْعَنِ مَنْ ظَلَمَهَا، وَ عَاقِبِ مَنْ غَصَبَهَا، وَ ذَلِّلْ مَنْ أَذَلَّهَا، وَ خَلِّدْ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَ لَدَهَا، فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: آمِينَ. وَ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّهُ ابْنِي وَ وَلَدِي، وَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَ فُرَّةٌ عَيْنِي، وَ ضِيَاءُ قَلْبِي، وَ مَمْرَةٌ فُؤَادِي، وَ هُوَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْأُمَّةِ، أَمْرُهُ أَمْرِي، وَ قَوْلُهُ قَوْلِي، مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي، وَ مَنْ عَصَاهُ فَلَيْسَ مِنِّي، وَ إِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ تَذَكَّرْتُ مَا يَجْرِي عَلَيْهِ مِنَ الدَّلِّ بَعْدِي فَلَا يَزَالُ الْأَمْرُ بِهِ حَتَّى يُقْتَلَ بِالسَّمِّ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْكِي الْمَلَائِكَةُ وَ السَّبْعُ الشِّدَادُ لِمَوْتِهِ، وَ يَبْكِيهِ كُلُّ شَيْءٍ، حَتَّى الطَّيْرُ فِي جَوِّ السَّمَاءِ، وَ الْحَيْتَانُ فِي جَوْفِ الْمَاءِ، فَمَنْ بَكَاهُ لَمْ تَعَمْ عَيْنُهُ يَوْمَ تَعْمَى الْعُيُونُ، وَ مَنْ حَزَنَ عَلَيْهِ لَمْ يَحْزَنْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَحْزَنُ الْقُلُوبُ، وَ مَنْ زَارَهُ فِي بَقِيْعِهِ، ثَبَّتَتْ قَدَمُهُ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ. وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ مِنِّي، وَ هُوَ ابْنِي وَ وَلَدِي، وَ خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ أَحِيهِ، وَ هُوَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ خَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ غِيَاثُ الْمُسْتَعِيْثِينَ، وَ كَهْفُ الْمُسْتَجِيرِينَ، وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ، وَ هُوَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ بَابُ نَجَاةِ الْأُمَّةِ، أَمْرُهُ أَمْرِي، وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي، مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي، وَ مَنْ عَصَاهُ فَلَيْسَ مِنِّي، وَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهُ تَذَكَّرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهِ بَعْدِي، كَأَنِّي بِهِ وَ قَدْ اسْتَجَارَ حَرَمِي وَ قُرْبِي، فَلَا يُجَارُ، فَأَصُمُّهُ فِي مَنْامِهِ إِلَى صَدْرِي، وَ أَمْرُهُ بِالرَّحْلَةِ عَنْ دَارِ هِجْرَتِي، وَ أَبْشِرُهُ بِالشَّهَادَةِ، فَيَزْتَحِلُّ عَنْهَا إِلَى أَرْضِ مَقْتَلِهِ، وَ مَوْضِعِ مَصْرَعِهِ، أَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ قَتْلِ وَ فَنَاءٍ، تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، أَوْلِيَاكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ قَدْ رُمِيَ بِسَهْمٍ فَخَرَّ عَنْ فَرْسِهِ صَرِيْعًا، ثُمَّ يُذْبِحُ كَمَا يُذْبِحُ الْكَبْشُ مَظْلُومًا»- ثم بكى رسول الله

صلى الله عليه وآله و بكى من حوله و ارتفعت أصواتهم بالصّحيج ثمّ قال صلى الله عليه وآله و هو يقول: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِي بَعْدِي» - ثمّ دخل منزله.

از او: بشارة المصطفى: ص ١٩٧ و مثير الأحران: ص ٢٢ و ذوب النضار، ابن نما الحلي: ص ١١ و الفضائل، شاذان بن جبرئيل: ص ٨ و ١١ و إرشاد القلوب: ج ٢ ص ٢٩٥ و المحتضر: ص ١٠٨ و إثبات الهداة: ج ١ ص ٢٨٠ ح ١٥٠ و بحار الأنوار: ج ١٤ ص ٢٠٥ ح ٢٢ و ج ٢٨ ص ٣٧ و ج ٤٣ ص ١٧٣ ح ١٣ و الدمعة الساكية: ج ١ ص ٢٩٩ و تظلم الزهراء عليها السلام: ص ١٠٨ و نفس المهموم: ص ٦١ و الجنّة العاصمة: ص ٦٠١. و مثل آن، المنتخب، فخرالدين الطريحي: ص ٤١٦. و المحتضر: ص ١٩٦ و چاپ جديد: ص ٣٩٤ ح ٣٧٣ از نوادر الحكمة نقل از كتاب «الدر المنثور في مناقب أهل التقى»: به سند خود از سعيد بن جبیر، از ابن عباس مثل الأمالی صدوق. از او: بحار الأنوار: ج ٢٨ ص ٨٢ ح ٤٣.

منابع عامّه:

فرائد السمطين: ج ٢ ص ٣٤ ب ٧ ح ٣٧١- أنبأني الشيخ أبو طالب علي بن أنجب بن عبید الله بن الحازن، عن كتاب الإمام برهان الدين أبي الفتح ناصر بن أبي المكارم المطرزي، عن أبي المؤيد ابن الموفق، أنبأنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق قال: أنبأنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: أنبأنا موسى بن عمران، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي، عن الحسن بن علي بن حمزة، عن أبيه، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس - مانند الأمالی -.

٨- تهذيب الأحكام: ج ٦ ص ٧٢ ب ٢٢ ح ٧، الخرائج و الجرائح: ج ١ ص ١٨٣ ب ٢، وسائل الشیعة: ج ١٤ ص ٥١٦ ب ٦٨ ح ١٩٧٢٤.

٩- الغيبة، النعماني: ص ٢١١ ب ١٢ ح ١٩- حدّثنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة قال: حدّثنا جعفر بن عبد الله المحمديّ قال: حدّثني شريف بن سابق التفليسي، عن الفضل بن أبي قرة التفليسي، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام أنّه قال:.

از او: بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ٨٠ ب ٣٧ ح ٥٢ ص ١١٧ ب ٢١ ح ٣٩ و در آن است: «قَتَلْنَا قَتْلَى النَّبِيِّينَ وَآلِ النَّبِيِّينَ». و العوالم: ج ١٧ ص ١٧٠ و الدّمة السّاكبة: ج ٤ ص ٣٠٥.

١٠ - مقتل الحسين عليه السّلام، السيّد المقرّم: ص ٤١٢-٤١٨ ذكر أهل التاريخ: إنّ سيّد الشهداء أفرد خيمة في حومة الميدان و كان يأمر بحمل من قتل من صحبه، و أهل بيته إليها، و كلّما يؤتى بشهيد يقول عليه السّلام: «قَتَلْتَهُ مِثْلَ قَتْلَةِ النَّبِيِّينَ وَآلِ النَّبِيِّينَ».

١١ - و الأخبار الطّوال، احمد بن داود الدينوريّ المتوفى ٢٨٢: ص ٢٤٧-٢٤٨ و ذكر منيع نكرده است: و سار، فلمّا انتصف النهار، و اشتدّ الحرّ، و كان ذلك في القبيظ تراءت لهم الخيل، فقال الحسين لزهير بن القين: أما هاهنا مكان يلجأ إليه؟ أو شرف نجعله خلف ظهورنا، و نستقبل من وجه واحد؟ قال له زهير: بلى، هذا جبل ذي جشم يسرة عنك، فل بنا إليه، فإن سبقت إليه فهو كما تحبّ. فسار حتّى سبق إليه، و جعل ذلك الجبل وراء ظهره، و أقبلت الخيل و كانوا ألف فارس مع الحرّ بن يزيد التّميميّ ثمّ اليربوعيّ، حتّى إذا دنوا أمر الحسين عليه السّلام فتياه أن يستقبلوهم بالماء، فشربوا، و تغمّرت خيلهم، ثمّ جلسوا جميعا في ظلّ خيولهم، و أعنتها في أيديهم حتّى إذا حضرت الظّهر، قال الحسين عليه السّلام للحرّ: «أتصليّ معنا، أو تصليّ بأصحابك و أصليّ بأصحابي؟». قال الحرّ بل نصليّ جميعا بصلاتك. فتقدّم الحسين عليه السّلام، فصلّى بهم جميعاً. فلمّا انفتل من صلاته حوّل وجهه إلى القوم، ثمّ قال: «أيّها النّاس، معذرة إلى الله، ثمّ إليكم، إنّني لم أتكلم حتّى أتتني كتبكم، و قدمت عليّ رسلكم، فإن أعطيتموني ما أطمئنّ إليه من عهودكم و موثيقكم، دخلنا معكم مصركم، و إن تكن الأخرى انصرفت من حيث جئت. فأسكت القوم، فلم يردّوا عليه، حتّى إذا جاء وقت العصر، نادى مؤدّن الحسين، ثمّ أقام، و تقدّم الحسين، فصلّى بالفريقين، ثمّ انفتل إليهم، فأعاد مثل القول الأوّل. فقال الحرّ بن يزيد: و الله ما ندري ما هذه الكتب التي تذكر. فقال الحسين عليه السّلام: اتّني بالخرجين اللّذين فيهما كتبهم. فأتي بخرجين مملوءين كتباً فنثرت بين يدي الحرّ و أصحابه، فقال له الحرّ: يا هذا، لسنا

مَن كتب إليك شيئاً من هذه الكتب، و قد أمرنا أن لا نفارقك إذا لقيناك، أو نقدم بك الكوفة على الأمير عبيد الله بن زياد. فقال الحسين عليه السلام: الموت دون ذلك. ثم أمر بأثقاله فحملت، و أمراً أصحابه فركبوا. ثم ولى وجهه منصرفاً نحو الحجاز، فحال القوم بينه و بين ذلك، فقال الحسين للحرّ: ما الذي تريد؟ قال: أريد و الله أن أنطلق بك إلى الأمير عبيد الله بن زياد. قال الحسين: إذن و الله أنا بذلك الحرب. فلما كثر الجدل بينهما، قال الحرّ: إنّي لم أومر بقتالك، و إنما أمرت أن لا أفارقك، و قد رأيت رأياً فيه السّلامة من حربك، و هو أن تجعل بيني و بينك طريقاً لا تدخلك الكوفة، و لا تردّك إلى الحجاز، تكون نصفاً بيني و بينك حتى يأتينا رأي الأمير. قال الحسين: فخذ هاهنا. فأخذ متياسراً من طريق العذيب. و من ذلك المكان إلى العذيب ثمانية و ثلاثون ميلاً. از او: بغية الطلب: ج ٦ ص ٢٦٢٢ - ٢٦٢٣.

أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري القرن ٣: ج ٣ ص ١٦٩ - ١٧١... فقال الحرّ: فإنّا لسنا من هؤلاء الذين كتبوا إليك، و قد أمرنا إن نحن لقيناك أن لا نقاتلك، و أن نقدمك الكوفة على عبيد الله بن زياد. فقال الحسين: الموت أدنى إليك من ذلك. ثم قال لأصحابه: قوموا، فاركبوا. فركبت النساء، ثم أراد الإنصراف، و أمر به أصحابه. فلما ذهبوا لينصرفوا حال القوم بينهم و بين ذلك. فقال الحسين للحرّ: ثكلتك أمك، ما تريد؟ فقال الحرّ: و الله لو غيرك يقولها ما تركت ذكر أمّه، و لكنّه و الله مالي إلى ذكر أمك من سبيل إلا بأحسن ما أقدر عليه. فقال الحسين: فما تريد؟ قال: أريد أن أقدمك على عبيد الله بن زياد. قال: فإنّي و الله لا أتبعك. فقال الحرّ: و أنا و الله لا أدعك. فلما تردّأ الكلام، قال له الحرّ: لم أومر بقتالك، و إنما أمرت أن أقدم بك الكوفة، فإذا أبيت فخذ طريقاً لا يدخلك الكوفة، و لا يردّك إلى المدينة، يكون بيني و بينك نصفاً حتى أكتب إلى الأمير عبيد الله بن زياد، و تكتب أنت إلى يزيد بن معاوية إن أحببت ذلك، أو إلى ابن زياد إن شئت، فلعلّ الله أن يرزقني العافية من أن ابتلى بشيء من أمرك. فلقيته جنود بكر بلاء، فناشدهم الله.

و تاريخ الأمم و الملوك، محمد بن جرير الطبري المتوفى ٣١٠: ج ٥ ص ٤٠٠- ٤٠٣ حدّثت عن هشام، عن أبي مخنف، قال: حدّثني أبو جناب، عن عدي بن حرملة، عن عبد الله بن سليم و المذري بن المشعل الأسدّيّين قالا: أقبل الحسين عليه السّلام حتّى نزل شراف، فلمّا كان في السحر أمر فتيانه فاستقوا من الماء فأكثروا، ثمّ ساروا منها، فرسموا صدر يومهم حتّى انتصف النهار ثمّ إنّ رجلاً قال: الله اكبر! فقال الحسين: الله اكبر ما كبرت؟ قال: رايت النخل، فقال له الأسدّيّان: إنّ هذا المكان ما رأينا به نخلة قطّ، قالا: فقال لنا الحسين: فما تريانه راى؟ قلنا: نراه راى هوادي الخيل، فقال: وانا و الله أرى ذلك، فقال الحسين: اما لنا ملجأ نلجأ اليه، نجعله في ظهورنا، و نستقبل القوم من وجه واحد؟ فقلنا له: بلى، هذا ذو حسم إلى جنبك، تميل اليه عن يسارك، فإن سبقت القوم اليه فهو كما تريد، قالا: فأخذ اليه ذات اليسار، قالا: و ملنا معه فما كان بأسرع من أن طلعت علينا هوادي الخيل، فتبّيّناها، وعدنا، فلمّا رأونا و قد عدلنا عن الطريق عدلوا إلينا كأنّ أسنّتهم اليعاسيب، و كأنّ راياتهم أجنحة الطير، قال: فاستبقنا إلى ذي حسم، فسبقناهم اليه، فنزل الحسين، فأمر بأبنيته فضربت، و جاء القوم و هم الف فارس مع الحرّ بن يزيد التميمي اليربوعي حتّى وقف هو و خيله مقابل الحسين في حرّ الظهيره، و الحسين و أصحابه معتمّون متقلّدو أسيافهم، فقال الحسين لفتيانه: اسقوا القوم و ارووهم من الماء و رشّفوا الخيل ترشيفاً، فقام فتيانه فرشّفوا الخيل ترشيفاً، فقام فتية و سقوا القوم من الماء حتّى ارووهم، و أقبلوا يملئون القصاع و الأتوار و الطساس من الماء ثمّ يدنونها من الفرس، فإذا عبّ فيه ثلاثاً أو أربعاً أو خمساً عزلت عنه، و سقوا آخر حتّى سقوا الخيل كلّها. قال هشام: حدّثني لقيط، عن عليّ بن الطّعان المحاربيّ: كنت مع الحرّ بن يزيد، فجئت في آخر من جاء من اصحابه، فلمّا راى الحسين ما بي و بفرسي من العطش قال: أنخ الراويه- و الراويه عندي السقاء- ثمّ قال: يا بن أخ، أنخ الجمل، فأنخته، فقال: اشرب، فجعلت كلّما شربت سال الماء من السقاء، فقال الحسين: اخنث السقاء- أي اعطفه- قال: فجعلت لا ادري كيف افعل! قال: فقام الحسين فخنثه، فشربت و

سقيت فرسي قال: و كان مجيء الحزبن يزيد و مسيره الى الحسين من القادسيّة، و ذلك أنّ عبيد الله بن زياد لما بلغه إقبال الحسين بعث الحسين ابن تميم التميمي - و كان على شرطه - فأمره أن ينزل القادسيّة، و أن يضع المسالح فينظّم ما بين القطقطانة إلى خفّان، و قدّم الحزبن يزيد بين يديه في هذه الألف من القادسيّة، فيستقبل حسيناً. قال: فلم يزل موافقاً حسيناً حتّى حضرت الصلاة صلاة الظهر، فأمر الحسين الحجاج بن مسروق الجعفي أن يؤذن، فأذن، فلما حضرت الإقامة خرج الحسين في إزار و رداء و نعلين، فحمد الله و أثنى عليه ثمّ قال: أيّها الناس! إنّها معذره إلى الله عزّوجلّ و إليكم، إنّني لم آتكم حتّى أتتني كتبكم، و قدمت عليّ رسلكم: أن أقدم علينا، فإنّه ليس لنا إمام، لعلّ الله يجمعنا بك على الهدى، فإن كنتم على ذلك فقد جئتمكم، فإن تعطوني ما أطمأنّ اليه من عهودكم و موثيقكم أقدم مصركم، و إن لم تفعلوا و كنتم لمقدمي كارهين انصرفت عنكم الى المكان الذي اقبلت منه إليكم. قال: فسكتوا عنه و قالوا للمؤدّن: أقم، فأقام الصلاة، فقال الحسين عليه السلام للحزب: أتريد أن تصلّي بأصحابك؟ قال: لا، بل تصلّي أنت و نصلّي بصلاتك، قال: فصلّى بهم الحسين، ثمّ إنّه دخل و اجتمع إليه أصحابه، و انصرف الحزب إلى مكانه الذي كان به، فدخل خيمة قد ضربت له، فاجتمع إليه جماعة من أصحابه، و عاد أصحابه إلى صفّهم الذي كانوا فيه، فأعادوه، ثمّ أخذ كلّ رجل منهم بعنان دابّته و جلس في ظلّها، فلما كان وقت العصر أمر الحسين أن يتهيئوا للرحيل ثمّ إنّه خرج فأمر مناديه فنادى بالعصر، و أقام فاستقدم الحسين فصلّى بالقوم ثمّ سلّم، و انصرف إلى القوم بوجهه فحمد الله و أثنى عليه ثمّ قال: أمّا بعد، أيها الناس! فإنّكم إن تتّقوا و تعرفوا الحقّ لأهله يكن أرضى الله، و نحن أهل البيت أولى بولاية هذا الأمر عليكم من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم، و السائرين فيكم بالجور و العدوان، و إن أنتم كرهتمونا، و جهلتم حقّنا، و كان رأيكم غير ما أتتني كتبكم، و قدمت به عليّ رسلكم، انصرفت عنكم. فقال له الحزبن يزيد: إنّنا و الله ما ندري ما هذه الكتب التي تذكر! فقال الحسين: يا عقبه بن سمعان، أخرج الخرجين اللذين فيهما كتبهم

إليّ، فأخرج خرجين مملوءين صحفاً، فنشرها بين أيديهم، فقال الحرّ: فاتنا لسنا من هؤلاء الذين كتبوا إليك، وقد أمرنا إذا نحن لقيناك ألا نفارقك حتى نقدمك على عبيد الله بن زياد، فقال له الحسين: الموت أدنى إليك من ذلك، ثمّ قال لأصحابه: قوموا فاركبوا، فركبوا وانتظروا حتى ركب نساؤهم، فقال لأصحابه: انصرفوا بنا، فلما ذهبوا لينصرفوا حال القوم بينهم وبين الإنصراف، فقال الحسين للحرّ: ثكلتك أمك! ما تريد؟ قال: أما والله لو غيرك من العرب يقولها لي وهو على مثل الحال التي أنت عليها ما تركت ذكر أمّه بالثكل أن اقوله كائناً من كان، ولكن والله ما لي إلى ذكر أمك من سبيل إلاّ بأحسن ما يقدر عليه، فقال له الحسين: فما تريد؟ قال الحرّ: أريد والله أن انطلق بك إلى عبيد الله بن زياد، قال له الحسين: إذن والله لا اتبعك، فقال له الحرّ: إذن والله لا أدعك، فترادّ القول ثلاث مرّات، ولما كثر الكلام بينهما قال له الحرّ: إنّي لم أومر بقتالك، وإنما أمرت ألاّ أفارقك حتى أقدمك الكوفة، فإذا أبيت فخذ طريقاً لا تدخلك الكوفة، ولا تردك إلى المدينة، تكون بيني وبينك نصفاً حتى أكتب إلى ابن زياد، وتكتب أنت إلى يزيد ابن معاوية إن أردت أن تكتب إليه، أو إلى عبيد الله بن زياد إن شئت، فلعلّ الله إلى ذاك أن يأتي بأمريرزقي فيه العافية من أن أتلى بشيء من أمرك، قال: فخذ هاهنا، فتياسر عن طريق العذيب والقادسيّة، وبينه وبين العذيب ثمانية وثلاثون ميلاً ثمّ إنّ الحسين سار في أصحابه والحرّ يسايره.

والفتوح، ابن أعثم الكوفي المتوفى ٣١٤: ج ٥ ص ١٣٤-١٤٠ قال: فتكلّم الحرّ بن يزيد بينه وبين أصحابه، فقال: أبا عبد الله! ما نعرف هذه الكتب ولا من هؤلاء الرّسل. قال: فالتفت الحسين إلى غلام له يقال له عقبة بن سمعان فقال: يا عقبة! هات الخرجين اللّذين فيهما الكتب. فجاء عقبة بكتب أهل الشّام والكوفة، فنشرها بين أيديهم، ثمّ تنحّى، فتقدّموا ونظروا إلى عنوانها، ثمّ تنحّوا، فقال الحرّ بن يزيد: أبا عبد الله! لسنا من القوم الذين كتبوا إليك هذه الكتب، وقد أمرنا إن لقيناك لا نفارقك حتى نأتي بك على الأمير. فتبسّم الحسين، ثمّ قال: يا ابن الحرّ! أو تعلم أنّ الموت أدنى [إليك] من ذلك. ثمّ التفت الحسين، فقال: احملوا النّساء ليركبوا حتى ننظر ما الذي

يصنع هذا وأصحابه! قال: فركب أصحاب الحسين، وساقوا النساء بين أيديهم. فقدمت خيل الكوفة حتى حالت بينهم وبين المسير، فضرب الحسين بيده إلى سيفه، ثم صاح بالحرّ: ثكلتك أمك! ما الذي تريد أن تصنع؟ فقال الحرّ: أما والله لو قالها غيرك من العرب لرددتها عليه كائناً من كان، ولكن لا والله ما [لي] إلى ذلك سبيل من ذكر أمك، غير أنه لا بدّ أن أنطلق بك إلى عبيد الله بن زياد. فقال له الحسين: إذا والله لا أتبعك أو تذهب نفسي. قال الحرّ: إذا والله لا أفارقك أو تذهب نفسي وأنفس أصحابي. قال الحسين: برز أصحابي وأصحابك، وأبرز لي، فإن قتلني خذ برأسي إلى [ابن] زياد، وإن قتلتك أرحت الخلق منك. فقال الحرّ: أبا عبد الله! إنّي لم أؤمر بقتلك، وإنما أمرت أن لا أفارقك أو أقدم بك على ابن زياد، وأنا والله كاره إن يبتليني الله بشيء من أمرك غير أنّي قد أخذت ببيعة القوم وخرجت إليك، وأنا أعلم أنّه لا يوافي القيامة أحد من هذه الأمة إلاّ وهو يرجو شفاعة جدّك محمد صلى الله عليه وسلم. وأنا خائف إنّ أنا قاتلتك أن أخسر الدّنيا والآخرة، ولكن أنا أبا عبد الله! لست أقدر الرجوع إلى الكوفة في وقتي هذا، ولكن خذ عني هذا الطّريق، وامض حيث شئت حتى أكتب إلى ابن زياد أنّ هذا خالفني في الطّريق، فلم أقدر عليه وأنا أنشدك الله في نفسك. فقال الحسين: يا حرّ! كأنك تخبرني أنّي مقتول! فقال الحرّ: أبا عبد الله! نعم، ما أشكّ في ذلك إلاّ أن ترجع من حيث جئت. فقال الحسين: ما أدري ما أقول لك، ولكنّي أقول كما قال أخو الأوس حيث يقول:

سأمضي وما بالموت عار على الفتى إذا ما نوى خيراً وجاهد مسلماً

وواسى الرّجال الصّالحين بنفسه وفارق مذموماض وخالف مجرماً

أقدم نفسي لا أريد بقاءها لتلق خميساً في الوغاء عرمرماً

فإن عشت لم ألم وإن مت لم أذم كفى بك ذللاً أن تعيش مرغماً

مقاتل الطالبين، أبو الفرج الإصفهاني المتوفى ٣٦٢: ص ٧٤ چاپ نجف از أبو مخنف: ... ومضى حتى دنا من الحرّ بن يزيد، فلما عاين أصحابه العسكر من بعيد كبروا. فقال لهم الحسين: ما هذا

التكبير؟ قالوا: رأينا النَّخل. فقال بعض أصحابه: ما بهذا الموضع والله نخل، ولا أحسبكم ترون إلا هوادي الخيل، وأطراف الرّماح. فقال الحسين: وأنا والله أرى ذلك. ففضوا لوجوههم، و لحقهم الحرّ بن يزيد في أصحابه، فقال للحسين: إنّي أمرت أن أنزلك في أيّ موضع لقيتك، و اجعجع بك، و لا أتركك، أن تزول من مكانك. قال: إذا أقاتلك، فاحذر أن تشقّ بقتلي، ثكلتك أمك. فقال: أما والله لو غيرك من العرب يقولها، وهو على مثل الحال التي أنت عليها، ما تركت ذكر أمّه بالثكل. أن أقوله كائنا من كان، ولكن والله ما لي إلى ذكر أمك من سبيل إلا بأحسن ما يقدر عليه.

و مقتل الحسين عليه السلام، أخطب خوارزم المتوفى ٥٦٨: ج ١ ص ٢٢٨-٢٣٣ قال عبد الله بن سليمان؛ و المنذر بن المشمعل - الأسدّيّان -: كُنّا نساير الحسين ... و المنتظم، السبّط ابن الجوزي المتوفى ٥٩٧: ج ٥ ص ٣٣٥-٣٣٦ ذكر منبع نكرده است. و تذكرة الخواص، السبّط ابن الجوزي المتوفى ٥٩٧: ص ٢٣٢. و الكامل في التاريخ، ابن الأثير القرن ٧: ج ٣ ص ٢٧٩-٢٨٠ و چاپ ديگرى: ج ٤ ص ٤٦-٤٨ و نهاية الإرب، أحمد بن عبد الوهّاب النويري القرن ٨: ج ٢٠ ص ٤١٦-٤١٨ و البداية والنهاية، إسماعيل بن كثير دمشق المتوفى ٧٧٤: ج ٨ ص ١٧٣.

١٢ - الإرشاد: ج ٢ ص ٧٣-٨٠ و روى عبد الله بن سليمان و المنذر بن المشمعل الأسدّيّان قالا: لما قضينا حجّنا لم تكن لنا همّة إلاّ اللحاق بالحسين عليه السلام في الطريق لننظر ما يكون من أمره فأقبلنا ترقل بنا نياقتنا مسرعين حتّى لحقنا بزورود فلما دنونا منه... فقال الحسين عليه السلام للحرّ: ثكلتك أمك ما تريد؟ فقال له الحرّ: أما لو غيرك من العرب يقولها لي وهو على مثل الحال التي أنت عليها ما تركت ذكر أمّه بالثكل كائناً من كان ولكن والله ما لي إلى ذكر أمك من سبيل إلاّ بأحسن ما يقدر عليه. فقال له الحسين عليه السلام: فما تريد؟ قال: أريد أن أنطلق بك إلى الأمير عبيد الله بن زياد ... و إعلام الورى: ج ١ ص ٤٤٩ و روضة الواعظين: ج ١ ص ١٧٩ و مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: ج ٤ ص ٩٦. رك. اللهوف: ص ٧٦-٨٠ آن فراز از

سخنان منسوب به امام و حرّاندارد.

١٣ - الغدير: ج ٨ ص ٣٢٧.

١٤ - تاريخ الطبري: ج ٥ ص ٤٢٧ قال أبو مخنف: عن أبي جناب الكلبي، عن عدي بن حرملة، قال: ثم إنَّ الحرّبن يزيد لما زحف عمر بن سعد قال له: أصلحك الله! مقاتل أنت هذا الرجل؟ قال: إي والله قتالاً أيسره أن تسقط الرّءوس و تطيح الأيدي، قال: أ فما لكم في واحدة من الخصال التي عرض عليكم رضاً؟ قال عمر بن سعد: أما والله لو كان الأمر لي لفعلت، ولكن أميرك قد أبى ذلك، قال: فأقبل حتى وقف من الناس موقفاً، و معه رجل من قومه يقال له قرة بن قيس، فقال: يا قرة! هل سقيت فرسك اليوم؟ قال: لا، قال: إنما تريد أن تسقيه؟ قال: فظننت والله إنّه يريد أن يتنحى فلا يشهد القتال، و كره أن أراه حين يصنع ذلك، فيخاف أن أرفعه عليه، فقلت له: لم أسقه، و أنا منطلق فساقيه، قال: فاعتزلت ذلك المكان الذي كان فيه، قال: فوالله لوأنّه اطلعني على الذي يريد لخرجت معه الى الحسين، قال: فأخذ يدنو من حسين قليلاً قليلاً، فقال له رجل من قومه يقال له المهاجر ابن أوس: ما تريد يا بن يزيد؟ أتريد أن تحمل؟ فسكت و اخذه مثل العرواء، فقال له: يا بن يزيد! والله إن أمرك لمريب، و الله ما رايت منك في موقف قطّ مثل شيء أراه الآن، و لوقيل لي: من أشجع اهل الكوفه رجلاً ما عدوتك، فما هذا الذي أرى منك! قال: إني و الله أخير نفسي بين الجنة و النار، و والله لا أختار على الجنة شيئاً و لو قطّعت و حرّقت، ثم ضرب فرسه فلحق بحسين عليه السلام، فقال له: جعلني الله فداك يا بن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع، و سايرتك في الطريق، و جعجت بك في هذا المكان، و الله الذي لا إله إلا هو ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم أبداً، و لا يبلغون منك هذه المنزلة فقلت في نفسي: لا أبالي أن أطيع القوم في بعض أمرهم، و لا يرون أنّي خرجت من طاعتهم و أمّا هم فسيقبلون من حسين هذه الخصال التي يعرض عليهم، و والله لو ظننت أنّهم لا يقبلونها منك ما ركبتها منك، و إنّني قد جئتك تائباً ممّا كان ممّي إلى ربّي، و مواسياً

لك بنفسى حتّى أموت بين يديك، أفترى ذلك لي توبه؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، ويغفر لك، ما اسمك؟ قال: أنا الحرّ بن يزيد، قال: أنت الحرّ كما سمّتك أمّك، أنت الحرّ إن شاء الله في الدنيا والآخرة، إنزل، قال: أنا لك فارساً خير منّي راجلاً، أقاتلهم على فرسي ساعة، وإلى النزول ما يصير آخر أمرى. قال الحسين: فاصنع يرحمك الله ما بدا لك. فاستقدم أمام أصحابه ثمّ قال: أيّها القوم! ألا تقبلون من حسين خصلة من هذه الخصال الّتي عرض عليكم فيعافىكم الله من حربته وقاتاله؟ قالوا: هذا الأمير عمر بن سعد فكلمه، فكلمه بمثل ما كلمه به قبل، وبمثل ما كلم به أصحابه، قال عمر: قد حرصت، لو وجدت إلى ذلك سبيلاً فعلت، فقال: يا أهل الكوفة! لأمتكم الهبل والعبر إذ دعوقوه حتّى إذا أتاكم أسلمتموه، وزعمتم أنكم قاتلوا أنفسكم دونه، ثمّ عدوتم عليه لتقتلوه، أمسكتم بنفسه، وأخذتم بكظمه، وأحطتم به من كلّ جانب، فنعمتموه التوجّه في بلاد الله العريضة حتّى يأمن ويأمن أهل بيته، وأصبح في أيديكم كالأسير لا يملك لنفسه نفعاً، ولا يدفع ضرراً، وحلائمه ونساءه وأصبيته وأصحابه عن ماء الفرات الجارى الّذى يشربه اليهوديّ والمجوسيّ والنصرانيّ، وتمرغ فيه خنازير السواد وكلابه، وها هم أولاء قد صرعهم العطش، بسّما خلفتم محمّداً في ذرّيته! لا سقاكم الله يوم الظمّ إن لم تتوبوا و تنزعوا عمّا أنتم عليه من يومكم هذا في ساعتكم هذه. فحملت عليه رجاله لهم ترميه بالنبل، فأقبل حتّى وقف أمام الحسين.

مقتل أبي مخنف (مستخرج از كتب): ص ٧٤-٧٦- و صار الإمام عليه السلام ينظر يميناً وشمالاً، فلم ير أحداً حوله من أصحابه وأنصاره إلّا قتيلاً، وجديل، وطريح وجريح، فنادى: «أما من مغيث يغيثنا؟ أما من مجير يجيرنا؟ أما من ناصر فينصّرنا؟ أما من طالبٍ للجنة فيذبّ عنّا؟ أما من خائفٍ من عذاب الله فيزحّمنا؟ أما من معينٍ فيكشف الكرب عنّا؟». ثمّ أنشأ يقول:

أنا ابن عليّ الطّهر من آل هاشم * كفاني بهذا مفخرا حين أفخر
وفاطمة أمي و جدّي محمّد * وعمّي هو الطّيّار في الخلد جعفر

بنا بین الله الهدی عن ضلالة* ونحن سراج الله في الأرض نزهه
ونحن ولاية الحوض نسقي محبتنا* بكأس رسول الله من ليس ينكر
وشيعتنا في الخلق أكرم شيعة* وباغضنا يوم القيامة يخسر
وطوبى لعبد زارنا بعد موتنا* بجثة عدن صفوها لا يكدر.

قال أبو مخنف: فوقع كلامه في مسامع الحرّرحمه الله، فأقبل على ابن أخيه قرة، وقال: أنتظر إلى الحسين عليه السلام يستغيث فلا يغاث، ويستجير فلا يجار، قد قتلت أنصاره وبنوه، وقد أصبح بين مجادل ومخاذل، فهل لك أن تسير بنا إليه، وتقاتل بين يديه؟ فإنّ الناس عن هذه الدنيا راحلة، وكرامات الدنيا زائلة، فلعلنا نفوز بالشهادة، ونكون من أهل السعادة. فقال له: ما لي بذلك حاجة. فتركه، وأقبل على ولده، وقال له: يا بني! لا صبر لي على النار، ولا على غضب الجبار، ولا أن يكون غداً خصمي أحمد المختار، يا بني! أما ترى الحسين عليه السلام يستغيث فلا يغاث، ويستجير فلا يجار، يا بني! سر بنا إليه نقاتل بين يديه، فلعلنا نفوز بالشهادة، ونكون من أهل السعادة. فقال له ولده: حباً وكرامة. قال: ثمّ إنّهما حملاً من عسكر ابن زياد لعنه الله، كأنّهما يريدان القتال حتّى هجما على الحسين عليه السلام، فنزل الحرّرحمه الله عن ظهر جواده، وطأ رأسه، وجعل يقبل يد الحسين عليه السلام ورجليه، وهويكي بكاءً شديداً. فقال له الحسين عليه السلام: «ارْفَعْ رَأْسَكَ يَا شَيْخُ». فرفع رأسه، وقال: يا مولاي! أنا الذي منعتك عن الرجوع، والله يا مولاي ما علمت أنّ القوم يبلغون منك هذا، وقد جئتك تائباً ممّا كان منّي، ومواسيك بنفسي، وقليل في حقك يا مولاي أن تكون نفسي لك الفداء، وها أنا ألقى حمامي يا مولاي بين يديك، فهل من توبة عند ربّي؟ فقال له عليه السلام: «إِنْ تُبْتُ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَيَغْفِرْ لَكَ، وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». از او: أسرار الشهادة: ص ٢٨٩ و الدّمة السّاكبة: ج ٤ ص ٢٩١-٢٩٢ و وسيلة الدّارين: ص ١٢٩.

١٥ - الأمالي، الشيخ الصدوق: ص ١٥٤ - ١٦٤ مجلس ٣٠ ح ١ و چاپ بعثت ص ٢١٨ - حدّثنا

الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن عمر البغداديّ الحافظ رحمه الله قال: حدّثنا أبو سعيد الحسن بن عثمان بن زياد التستريّ من كتابه قال: حدّثنا إبراهيم بن عبيد الله بن موسى بن يونس بن أبي إسحاق السبيعيّ قاضي بلخ قال: حدّثني مريسة بنت موسى بن يونس بن أبي إسحاق وكانت عمّتي قالت: حدّثني صفية بنت يونس بن أبي إسحاق الهمدانية وكانت عمّتي قالت: حدّثني بهجة بنت الحارث بن عبد الله التغلبيّ، عن خالها عبد الله بن منصور وكان رضيعاً لبعض ولد زيد بن عليّ عليه السلام قال: سألت جعفر بن محمد بن عليّ بن الحسين عليه السلام فقلت: حدّثني عن مقتل ابن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: «حدّثني أبي، عن أبيه قال: لما حَضَرَتْ مُعَاوِيَةَ الْوَفَاةَ دَعَا ابْنَهُ زَيْدَ لَعَنَهُ اللهُ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ! إِنِّي قَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ الرِّقَابَ الصَّعَابَ وَوَطَّدْتُ لَكَ الْبِلَادَ وَجَعَلْتُ الْمُلْكَ وَ مَا فِيهِ لَكَ طُعْمَةً وَإِنِّي أَحْشَى عَلَيْكَ مِنْ ثَلَاثَةٍ نَفَرٍ يُخَالِفُونَ عَلَيْكَ بِجَهْدِهِمْ وَهُمْ عَبْدُ اللهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ عَبْدِ اللهِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَأَمَّا عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ فَهُوَ مَعَكَ فَأَلْزَمَهُ وَ لَا تَدَعُهُ وَ أَمَّا عَبْدُ اللهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَقَطَعَهُ إِنْ ظَفِرَتْ بِهِ إِزْبًا إِزْبًا فَإِنَّهُ يَجْثُو لَكَ كَمَا يَجْثُو الْأَسَدُ لِفَرِيصَتِهِ وَ يُوَارِبُكَ مُوَارِبَةَ الثَّعْلَبِ لِلْكَلْبِ وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ عَرَفَتْ حَظَّهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ هُوَ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللهِ وَ دَمِهِ وَ قَدْ عَلِمْتُ لَا مَالَهُ أَنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ سَيُخْرِجُونَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ يَحْدُونَهُ وَ يُضَيِّعُونَهُ فَإِنْ ظَفِرَتْ بِهِ فَأَعْرِفْ حَقَّهُ وَ مَنْزِلَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَا تَوَاجِدْهُ بِفِعْلِهِ وَ مَعَ ذَلِكَ فَإِنَّ لَنَا بِهِ خِلْطَةً وَ رَحْمًا وَ إِيَّاكَ أَنْ تَنَالَهُ بِسُوءٍ وَ يَرَى مِنْكَ مَكْرُوهًا. قَالَ فَلَمَّا هَلَكَ مُعَاوِيَةَ وَ تَوَلَّى الْأَمْرَ بَعْدَهُ يَزِيدُ بَعَثَ عَامِلَهُ عَلَى مَدِينَةِ رَسُولِ اللهِ وَ هُوَ عُمَةُ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ فَقَدِمَ الْمَدِينَةَ وَ عَلَيْهِ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ وَ كَانَ عَامِلٌ مُعَاوِيَةَ فَأَقَامَهُ عُتْبَةُ مِنْ مَكَانِهِ وَ جَلَسَ فِيهِ لِيُنْفِذَ فِيهِ أَمْرَ يَزِيدَ فَهَرَبَ مَرْوَانُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ وَ بَعَثَ عُتْبَةُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَكَ أَنْ تُبَايِعَ لَهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عُتْبَةُ! قَدْ عَلِمْتُ أَنَا أَهْلَ بَيْتِ الْكِرَامَةِ وَ

مَعِدِنُ الرِّسَالَةِ وَ أَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِينَ أَوْدَعَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قُلُوبَنَا وَ أَنْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتَنَا فَتَطَقَّتْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ وَ كَيْفَ أَبِيهِ أَهْلُ بَيْتٍ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا؟! فَلَمَّا سَمِعَ عُثْبَةَ ذَلِكَ دَعَا الْكَاتِبَ وَ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ يَزِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عُثْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَيْسَ يَرَى لَكَ خِلَافَةً وَ لَا بَيْعَةً فَرَأَيْكَ فِي أَمْرِهِ وَ السَّلَامِ. فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ كَتَبَ الْجَوَابَ إِلَى عُثْبَةَ: أَمَا بَعْدُ فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا فَعَجِّلْ عَلَيَّ بِجَوَابِهِ وَ بَيِّنْ لِي فِي كِتَابِكَ كُلَّ مَنْ فِي طَاعَتِي أَوْ خَرَجَ عَنْهَا وَ لِيَكُنْ مَعَ الْجَوَابِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَبَلَغَ ذَلِكَ الْحُسَيْنَ فَهَمَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ إِلَى أَرْضِ الْعِرَاقِ فَلَمَّا أَقْبَلَ اللَّيْلُ رَاحَ إِلَى مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيُودِعَ الْقَبْرَ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْقَبْرِ سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ فَعَادَ إِلَى مَوْضِعِهِ فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةَ رَاحَ لِيُودِعَ الْقَبْرَ فَحَمَلَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ هُوَ سَاجِدٌ فَجَاءَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ هُوَ فِي مَنْامِهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ صَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يُقْبَلُ عَيْنَيْهِ وَ يَقُولُ: يَا أَبَتِ أَرَأَيْتَ كَيْفَ أَرَاكَ مُرْمَلًا بِدَمِكَ بَيْنَ عِصَابَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَبْرُجُونَ شَفَاعَتِي مَا هُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلْقٍ. يَا بَنِيَّ! إِنَّكَ قَادِمٌ عَلَيَّ أَيْبُكَ وَ أُمِّكَ وَ أَخِيكَ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ وَ إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ. فَانْتَبَهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نَوْمِهِ بَاكِئًا فَاتَى أَهْلَ بَيْتِهِ فَأَخْبَرَهُمْ بِالرُّؤْيَا وَ وَدَّعَهُمْ وَ حَمَلَ أَخَوَاتِهِ عَلَى الْمَحَامِلِ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَ أَخِيهِ الْقَاسِمَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ سَارَ فِي أَحَدِ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْهُمْ أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ وَ عُثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ بْنُ عَقِيلٍ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَصْغَرُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ سَمِعَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ مَخْرُوجَهُ فَقَدَّمَ رَاحِلَتَهُ وَ خَرَجَ خَلْفَهُ مُسْرِعًا فَأَدْرَكَهُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَقَالَ: أَيَنْ تَرِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَالَ: الْعِرَاقُ. قَالَ: مَهْلًا ارْجِعْ إِلَى حَرَمِ جَدِّكَ. فَأَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى ابْنُ عُمَرَ إِبَاءَهُ قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! اكشِفْ لِي عَن

المَوْضِعَ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْبَلُهُ مِنْكَ، فَكَشَفَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سُرَّتِهِ فَقَبَّلَهَا ابْنُ عُمَرَ ثَلَاثًا وَبَكَى، وَقَالَ: أَسْتَوِدُّعَكَ اللَّهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِي وَجْهِكَ هَذَا. فَسَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ، فَلَمَّا نَزَلُوا ثَعْلَبِيَّةَ وَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ بِشْرُ بْنُ غَالِبٍ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» قَالَ: إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوهُ إِلَيْهِ، وَإِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوهُ إِلَيْهَا، هُوَ لَاءٌ فِي الْجَنَّةِ وَهُوَ لَاءٌ فِي النَّارِ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلَ الْعُدَيْبِ، فَقَالَ فِيهَا قَائِلَةٌ الظَّهِيْرَةَ ثُمَّ انْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ بَاكِيًا، فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَتِ؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! إِنَّمَا سَاعَةٌ لَا تَكْذِبُ الرُّؤْيَا فِيهَا وَإِنَّهُ عَرَضَ لِي فِي مَنَامِي عَارِضٌ فَقَالَ: تُسْرِعُونَ السَّيْرَ وَالْمَنِيَا تَسِيرُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ. ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلَ الرَّهَيْمَةَ فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُكْنَى أَبُو هَرَمٍ فَقَالَ: يَا ابْنَ النَّبِيِّ! مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ الْمَدِينَةِ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا أَبَا هَرَمٍ! شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَوَطَّأُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَوَطَّأُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَإِيمُ اللَّهِ لَيَقْتُلُنِي ثُمَّ لَيَلْبَسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا وَلَيَسْلِطَنَّ عَلَيْهِمْ مَنْ يُدْهِمُهُمْ. قَالَ: وَبَلَغَ عُيَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعْنَهُ اللَّهُ الْخَبْرَ وَأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ نَزَلَ الرَّهَيْمِيَّةَ [الرهمية] [الرُهَيْمَةَ]] فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُرْبَنُ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ. قَالَ الْحُرُّ: فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْ مَنزِلِي مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُودِيْتُ ثَلَاثًا: يَا حُرُّ! أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ. فَالْتَفَتُ فَلَمْ أَرِ أَحَدًا، فَقُلْتُ: تَكَلَّمَتِ الْحُرَّامَةُ، يُخْرِجُ إِلَى قِتَالِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ يُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ! فَرَهَقَهُ عِنْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ فَأَذَّنَ وَأَقَامَ وَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى بِالْفَرِيقَيْنِ جَمِيعًا فَلَمَّا سَلَّمَ وَثَبَ الْحُرْبَنُ يَزِيدَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ مِنْ أَنتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَنَا الْحُرْبَنُ يَزِيدَ. فَقَالَ: يَا حُرُّ! أَعَلَيْنَا أَمْ لَنَا؟ فَقَالَ الْحُرُّ: وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ بَعُثْتُ لِقِتَالِكَ، وَاعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَحْسَرَ مِنْ قَبْرِي وَنَاصِيَتِي مَسْدُودَةً إِلَى رِجْلِي، وَيَدَيَّ مَعْلُولَةً إِلَى عُنُقِي، وَ أَكْبَّ عَلَى حُرِّ وَجْهِي فِي النَّارِ يَا ابْنَ

رَسُولِ اللَّهِ! أَيْنَ تَذْهَبُ؟ ارْجِعْ إِلَى حَرَمِ جَدِّكَ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
 سَأَمْضِي فَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌّ عَلَى الْفَتَى * إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا
 وَوَأَسَى الرِّجَالِ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ * وَفَارَقَ مَثُورًا وَخَالَفَ مُجْرِمًا
 فَإِنْ مِتُّ لَمْ أُنْدَمْ وَإِنْ عَشْتُ لَمْ أَلْمُ * كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَمُوتَ وَتُرْعَمَا
 ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَزَلَ الْقُظْقُطَانِيَّةَ فَتَنَظَرَ إِلَى فُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ فَقَالَ: لِمَنْ هَذَا
 الْفُسْطَاطُ؟ فَقِيلَ: لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُرِّ الْحَنْظَلِيِّ [الْجُعْفِيِّ]، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ:
 أَيُّهَا الرَّجُلُ! إِنَّكَ مُذْنِبٌ خَاطِئٌ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَحَدُكَ بِمَا أَنْتَ صَانِعٌ إِنْ لَمْ تَتُبْ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ
 تَعَالَى فِي سَاعَتِكَ هَذِهِ فَتَنْصُرْنِي وَيَكُونُ جَدِّي شَفِيعَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. فَقَالَ: يَا
 ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَاللَّهِ لَوْ نَصَرْتُكَ لَكُنْتُ أَوَّلَ مَقْتُولٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَلَكِنَّ هَذَا فَرَسِي خُذْهُ إِلَيْكَ فَوَ
 اللَّهُ مَا رَكِبْتُهُ قَطُّ وَ أَنَا أَرُومٌ شَيْنًا إِلَّا بَلَّغْتُهُ وَلَا أَرَادَنِي أَحَدٌ إِلَّا نَجَّوْتُ عَلَيْهِ فِدُونَكَ فَخُذْهُ،
 فَأَعْرَضَ عَنْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ: لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ وَلَا فِي فَرَسِكَ «وَمَا كُنْتُ
 مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» وَلَكِنْ فَرَفَلْنَا وَلَا عَلَيْنَا فَإِنَّهُ مَنْ سَمِعَ وَعَايَنَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ لَمْ يُجِبْنَا
 كِتْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلَ كَرْبَلَاءَ فَقَالَ: أَيُّ مَوْضِعٍ هَذَا؟ فَقِيلَ: هَذَا
 كَرْبَلَاءُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: هَذَا وَاللَّهِ يَوْمَ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ وَهَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي يُهْرَاقُ فِيهِ دِمَاؤُنَا
 وَيُبَاخُ فِيهِ حَرِيمُنَا. فَأَقْبَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بَعْسَكَرِهِ حَتَّى عَشَرَ بِالتُّخَيْلَةِ وَبَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ فَارِسٍ وَ أَقْبَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُصَيْنِ
 التَّمِيمِيُّ فِي أَلْفِ فَارِسٍ يَتْبَعُهُ سَبْتُ بْنُ رَبِيعٍ فِي أَلْفِ فَارِسٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ
 الْكِنْدِيِّ أَيْضًا فِي أَلْفِ فَارِسٍ وَ كَتَبَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَلَى النَّاسِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ
 يُطِيعُوهُ، فَبَلَغَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ يُسَامِرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يُحَدِّثُهُ وَ يَكْرَهُ
 قِتَالَهُ، فَوَجَّهَ إِلَيْهِ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ فَارِسٍ وَ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: إِذَا أَتَاكَ
 كِتَابِي هَذَا فَلَا تُتْمَلِّنَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ خُذْ بِكَظْمِهِ وَ حُلِّ بَيْنَ الْمَاءِ وَ بَيْنَهُ كَمَا حِيلَ بَيْنَ عُثْمَانَ وَ

بَيْنَ الْمَاءِ يَوْمَ الدَّارِ. فَلَمَّا وَصَلَ الْكِتَابُ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمْرًا مُنَادِيَهُ فَنَادَى: إِنَّا قَدْ
 أَجَلْنَا حُسَيْنًا وَأَصْحَابَهُ يَوْمَهُمْ وَلَيْلَتُهُمْ. فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى أَصْحَابِهِ،
 فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَصْحَابِهِ خَطِيبًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَلَا أَرْكِي وَ
 لَا أَطْهَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَا أَصْحَابًا هُمْ خَيْرٌ مِنْ أَصْحَابِي وَقَدْ نَزَلَ بِي مَا قَدْ تَرَوْنَ وَأَنْتُمْ فِي حِلِّ
 مِنْ بَيْعَتِي لَيْسَتْ لِي فِي أَعْنَاقِكُمْ بَيْعَةٌ وَلَا لِي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا
 وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِهِ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي وَلَوْ ظَفِرُوا بِي لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي. فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ
 اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَاذَا يَقُولُ لَنَا النَّاسُ إِنْ مَحْنُ
 خَذَلْنَا شَيْخَنَا وَكَبِيرَنَا وَ سَيِّدَنَا وَ ابْنَ سَيِّدِ الْأَعْمَامِ وَ ابْنَ نَبِيِّنَا سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ
 بِسَيْفٍ وَ لَمْ نُقَاتِلْ مَعَهُ بِرُمْحٍ؟! لَا وَاللَّهِ أَوْ نَرِدْ مَوْرِدَكَ وَ نَجْعَلْ أَنْفُسَنَا دُونَ نَفْسِكَ وَ دِمَاءَنَا دُونَ
 دَمِكَ فَإِذَا مَحْنُ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَقَدْ قَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا وَ خَرَجْنَا مِمَّا لَزِمْنَا، وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زُهَيْرُ
 بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ
 قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ فَيْكَ وَ فِي الَّذِينَ مَعَكَ مِائَةٌ قَتَلَتْهُ وَ إِنْ اللَّهُ دَفَعَ بِي عَنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ. فَقَالَ لَهُ وَ
 لِأَصْحَابِهِ: جُزَيْمٌ خَيْرٌ. ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ بِحَفِيرَةٍ فَحَفِرَتْ حَوْلَ عَسْكَرِهِ شِبْهَ الْخُنْدَقِ
 وَ أَمَرَ فَحُشِيَتْ حَطْبًا وَ أُرْسِلَ عَلِيًّا ابْنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَ عِشْرِينَ رَاجِلًا لِيَسْتَقْتُوا
 الْمَاءَ وَ هُمْ عَلَى وَجَلٍ شَدِيدٍ. وَ أَنْشَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

يَا دَهْرُ أَقِ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ * كَمْ لَكَ فِي الْإِشْرَاقِ وَ الْأَصِيلِ

مِنْ طَالِبٍ وَ صَاحِبِ قَتِيلٍ * وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ * وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِ

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: قَوْمُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ وَ تَوَضَّؤُوا وَ اغْتَسَلُوا وَ اغْسَلُوا شِبَابَكُمْ
 لِتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ. ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ وَ عَبَّأَهُمْ تَعْبِيَةَ الْحَرْبِ وَ أَمَرَ بِحَفِيرَتِهِ الَّتِي حَوْلَ عَسْكَرِهِ
 فَأُضْرِمَتْ بِالنَّارِ لِيُقَاتِلَ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ، وَ أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ

يُقَالُ لَهُ: ابْنُ أَبِي جُوَيْرِيَةَ الْمُزَيُّيُّ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّارِ تَتَفَدَّى صَفَقَ بِيَدِهِ وَ نَادَى: يَا حُسَيْنُ وَ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ! أَبْشِرُوا بِالنَّارِ فَقَدْ تَعَجَّلْتُمُوهَا فِي الدُّنْيَا. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ: ابْنُ أَبِي جُوَيْرِيَةَ الْمُزَيُّيُّ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ عَذَابَ النَّارِ فِي الدُّنْيَا. فَتَفَرَّبَهُ فَرَسُهُ فَأَلْقَاهُ فِي تِلْكَ النَّارِ فَاحْتَرَقَ، ثُمَّ بَرَزَ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ رَجُلٌ آخَرُ يُقَالُ لَهُ: تَمِيمُ بْنُ الْحُصَيْنِ الْفَزَارِيُّ فَنَادَى: يَا حُسَيْنُ وَ يَا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ! أَمَا تَرَوْنَ إِلَى مَاءِ الْفُرَاتِ يَلُوحُ كَأَنَّهُ بَطُونُ الْحَيَاتِ [الْحَيَاتَانِ] وَ اللَّهُ لَا دُفْتُمْ مِنْهُ قَطْرَةً حَتَّى تَذُوقُوا الْمَوْتَ جَزَعًا. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ: تَمِيمُ بْنُ حُصَيْنٍ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا وَ أَبُوهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ اللَّهُمَّ اقْتُلْ هَذَا عَطْشًا فِي هَذَا الْيَوْمِ. قَالَ: فَخَنَقَهُ الْعَطْشُ حَتَّى سَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ فَوَطِئَتْهُ الْحَيْلُ بِسَنَابِكِهَا فَاتَتْ. ثُمَّ أَقْبَلَ آخَرَ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثَ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ! أَيُّهُ حُرْمَةٌ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَتْ لِعَبْرِكَ؟ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذِهِ الْآيَةُ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». ثُمَّ قَالَ: وَ اللَّهُ إِنَّ مُحَمَّدًا لِمِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِنَّ الْعِتْرَةَ الْهَادِيَةَ لِمَنْ آلِ مُحَمَّدٍ، مَنْ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ: مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثَ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَرِ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ دُلًّا فِي هَذَا الْيَوْمِ لَا تُعْرِضْهُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا، فَعَرَضَ لَهُ عَارِضٌ فَخَرَجَ مِنَ الْعَسْكَرِ يَتَبَرَّزُ فَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَقْرَبًا فَلَدَعَهُ فَاتَتْ بِأَدْيِ الْعَوْرَةِ. فَبَلَغَ الْعَطْشُ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ أَصْحَابِهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِهِ يُقَالُ لَهُ يَزِيدُ بْنُ الْحُصَيْنِ الْهُمْدَانِيُّ قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَاوِي الْحَدِيثِ: هُوَ خَالَ أَبِي إِسْحَاقَ الْهُمْدَانِيِّ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَتَأْذَنُ لِي فَأَخْرَجَ إِلَيْهِمْ فَأَكَلِمَهُمْ؟ فَأَذِنَ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ النَّاسِ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا، وَ هَذَا مَاءُ الْفُرَاتِ تَقَعُ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ وَ كِلَابُهَا وَ قَدْ حِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ابْنِهِ. فَقَالُوا: يَا يَزِيدُ! فَقَدْ أَكْثَرْتَ الْكَلَامَ فَاكْثُفْ فَوَاللَّهِ لَيُعْطِشُ الْحُسَيْنُ كَمَا عَطَشَ مَنْ كَانَ

قَبْلَهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ: اقْعُدْ يَا زَيْدُ. ثُمَّ وَثَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ مُتَوَكِّئًا عَلَى سَيْفِهِ فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ فَقَالَ: أُنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْرِفُونِي؟ قَالُوا: نَعَمْ أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَ سِبْطُهُ. قَالَ: أُنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أُنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أُنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أُنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أُنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ حَمْرَةَ عَمِّ أَبِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَأُنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَأُنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا مُتَقَلِّدُهُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَأُنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا لِإِسْمِهَا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَأُنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَوْلَهُمْ إِسْلَامًا وَ أَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ أَنَّهُ وَ لِي كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فِيمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَ أَبِي الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَدًا يَذُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ وَ لِيَاءُ الْحَمْدِ فِي يَدِ جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَ نَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشًا. فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَرْفِ لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَوْمِنِدُ ابْنِ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً ثُمَّ قَالَ: اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ حِينَ قَالُوا: عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى حِينَ قَالُوا الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْمُجُوسِ حِينَ عَبَدُوا النَّارَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ قَتَلُوا نَبِيَّهُمْ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى هَذِهِ الْعِصَابَةِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ قَتْلَ ابْنِ نَبِيِّهِمْ. قَالَ: فَضَرَبَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَرَسَهُ وَ جَارَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاضِعًا يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أُنِيبُ [أَنْبَتُ] فَتُبْ عَلَيَّ فَقَدْ أَرَعْبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَوْلَادِ نَبِيِّكَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: نَعَمْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ. قَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَتَأْذَنُ لِي فَأَقَاتِلَ عَنْكَ؟ فَأَذِنَ لَهُ فَبَرَزَ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَضْرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ * عَنْ خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِإِلَادِ الْحَنِيفِ
 فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ، فَأَتَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَمُهُ يَشْخَبُ فَقَالَ: بَخْ بَخْ يَا
 حُرُّ، أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيْتَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. ثُمَّ أَنْشَأَ الْحُسَيْنُ يَقُولُ:
 لِنِعْمِ الْحُرِّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ * وَنِعْمِ الْحُرُّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَّاحِ
 وَنِعْمِ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا * فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَّاحِ
 ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ ... «. از او: بحار الأنوار: ج ٤٤ ص ٣١٤ و عوالم العلوم: ج ١٧
 ص ١٦٣.

١٦ - تا این جا در منابع دیگری نیز وجود دارد.

١٧ - ذخيرة الدارين: ج ١ ص ١٩٨. مانند آن: در أسرار الشهادة: ج ٢ ص ٣١٣ - ٣١٨ با اندک
 تفاوتی.

١٨ - منابع شیعه:

شرح الأخبار: ج ٣ ص ١٥١ و لما عرض عليهم الحسين عليه السلام ما عرضه، و بذل لهم ما بذله،
 و أبوا عليه، قال الحرّ لعمر بن سعد: إنّه و الله لو سألتنا مثل الذي سألنا الحسين التّرك و الدّيلم لما
 وسعنا قتالهم، فاقبلوا ذلك منه. قال عمر: و ما كنت بالذي أقبله دون أمر الأمير- يعني عبید الله
 بن زياد-. [قال: و كتب بذلك إليه. فقال: الآن لما علقته أيدينا ندعه، لا و الله إلا أن يأتي على
 حكيمى، و أنفذ فيه ما رأيته. فكتب بذلك إليهما]. فأما الحرّ بن يزيد، فضرب وجه فرسه حتى
 دخل في أصحاب الحسين عليه السلام، و صار في جملته.

و الإرشاد: ج ٢ ص ١٠٢... فأقبلوا يرحفون نحوه، فلما رأى الحرّ بن يزيد أنّ القوم قد صمّموا على
 قتال الحسين عليه السلام قال لعمر بن سعد: أي عمر! أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي و الله!
 قتالا شديداً أيسره أن تسقط الرّؤوس، و تطيح الأيدي. قال: أفما لكم فيما عرضه عليكم رضى؟
 قال عمر: أما لو كان الأمر ليّ لفعلت، و لكن أميرك قد أبى. فأقبل الحرّ حتى وقف من الناس

موقفا... فأخذ يدنو من الحسين قليلاً قليلاً، فقال له المهاجر بن أوس: ما تريد يا ابن يزيد؟ تريد أن تحمل؟ فلم يجبه وأخذه مثل الأفكل، وهي الرعدة، فقال له المهاجر: إن أمرك لمريب، والله ما رأيت منك في موقف قطّ مثل هذا، ولوقيل لي: من أشجع أهل الكوفة، ما عدوتك؟ فما هذا الذي أرى منك؟ فقال له الحرّ بن إبيّ والله أخير نفسي بين الجتّة والثار، فوالله لا أختار على الجتّة شيئاً، ولو قطعت، وحرقت. ثمّ ضرب فرسه ولحق بالحسين عليه السّلام فقال له: جعلت فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع، وسايرتك في الطّريق، وجعجت بك في هذا المكان، وما ظننت أنّ القوم يردّون عليك ما عرضته عليهم، ولا يبلغون منك هذا المنزلة، والله لو علمت أنّهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت مثل الذي ركبت، فإنّي تائب إلى الله ممّا صنعت، فترى لي من ذلك توبة؟ فقال له الحسين عليه السّلام: نعم يتوب الله عليك، فانزل. قال: فأنا لك فارساً خير ممّي راجلاً أقاتلهم لك على فرسي ساعة، وإلى التّزول آخر ما يصير أمري. فقال له الحسين عليه السّلام: فاصنع يرحمك الله ما بدا لك. از او: بحار الأنوار ج ٤٥ ص ١٠ و عوالم العلوم ج ١٧ ص ٢٥٤ والدمعة الساكبة: ج ٤ ص ٢٩١ وإعلام الورى: ص ٢٤٢. روضة الواعظين: ص ١٥٨... فضرب الحرّ فرسه، فلحق بالحسين عليه السّلام فقال له: جعلت فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع وجعجت بك في هذا المكان، والله لو علمت أنّهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت منك الذي ركبت، وإنّي تائب إلى الله عزّ وجلّ ممّا صنعت، فترى ذلك توبة؟ فقال له الحسين: يتوب الله عليك.

ومناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج ٤ ص ٩٩... فحرّك الحرّ دابّته حتّى استأمن إلى الحسين وقال له: بأبي أنت وأمّي! ما ظننت أنّ الأمر ينتهي بهؤلاء القوم إلى ما أرى، فأما الآن [فإنّي] جئتك تائباً، ومواسياً لك حتّى أموت بين يديك. أترى إلى ذلك توبة؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، ويغفر لك. ومشير الأحران: ص ٣٠... فلما رأى الحرّ بن يزيد إقبال عمر بن سعد على الحسين عليه السّلام قال: أصلحك الله! أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي والله! قتالا أيسره أن

تسقط الرّؤوس، و تطيح الأيدي. فتنحّى، حتّى وقف من التّاس موقفا، و معه قرّة بن قيس، فقال له المهاجر بن أوس: يا ابن يزيد! لوقيل لي من أشجع أهل الكوفة؟ ما عدوتك، و إنّني لمرتاب بك. فقال: إنّني خيّرت نفسي بين الجنّة و التّار، و إنّني لا أختار على الجنّة شيئا. ... و أخذ يندوقليلا، فقال له المهاجر بن أوس: تريد أن تحمل؟ فسكت، فأخذته الرّعدة، ثمّ لحق بالحسين عليه السّلام و قال له: جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك إلى هذا المكان، و ما ظننت أنّ القوم يبلغون منك هذه المنزلة، فهل لي توبة؟ قال: نعم، يتوب الله عليك. از او: بحار الأنوار ج ٤٥ ص ١٥ و عوالم العلوم ج ١٧ ص ٢٥٨ و الدّمعة السّاكبة: ج ٤ ص ٢٩٢ و نفس المهموم: ص ٢٥٦.

اللّهوف في قتلى الطّفوف: ص ١٠٢ قال الرّاوي: ثمّ صاح عليه السّلام: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله؟ أما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله؟ قال: فإذا الحرّين يزيد قد أقبل إلى عمرين سعد، فقال: أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي و الله قتالا أيسره أن تطير الرّؤوس، و تطيح الأيدي. قال: فضى الحرّ، و وقف موقفا من أصحابه، و أخذه مثل الأفكل. فقال له المهاجر بن أوس: و الله إنّ أمرك لمريب، و لوقيل لي: من أشجع أهل الكوفة؟ لما عدوتك، فما هذا الذي أرى منك؟ فقال: و الله إنّني أخير نفسي بين الجنّة و التّار، فوالله لا أختار على الجنّة شيئا، و لوقطعت و أحرقت.

و أسرار الشّهادة: ص ٢٧٧... فاعلم إنّني رأيت كيفيّة شهادة جمع من الأصحاب في التّسخة التي كانت تنسب إلى شهاب الدّين العامليّ هكذا، و هو أنّه: لما رأى الحرّين يزيد الرّياحيّ القوم و قد صمّموا على حرب الحسين عليه السّلام. فقال الحرّ لابن سعد لعنه الله تعالى: أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ فقال: إي و الله قتالا أيسره أن تطيح فيه الأيدي، و تسقط الرّؤوس. قال: فما لكم فيما عرضه عليكم رضا؟ فقال ابن سعد لعنه الله تعالى: لو كان الأمر لي لفعلت، و لكن ابن زياد لعنه الله تعالى أبي عن ذلك... قال: و صار يتنحّى قليلا، فقال مهاجر بن أوس: إنّ أمرك يا حرّ لمريب،

والله إنّي لا أعلم أنّ في فرسان الكوفة أشجع منك، فما هذا الذي أرى منك؟ فقال: إنّي مخير نفسي بين الجتّة و التّار، فوالله ما أختار التّار على الجتّة. ثمّ ضرب فرسه و أتى إلى الحسين عليه السّلام، فقال: جعلت فداك يا مولاي! أنا صاحبك الذي منعتك عن الرّجوع، وسائرتك في الطّريق، و ما ظننت أنّ القوم يصنعون معك ما بلغوا، و يعرضون عمّا عرضته، و قد جئتك تائباً، فهل يا مولاي لي من توبة؟ فقال الحسين عليه السّلام: نعم، فانزل يا حرّ اليهم. فقال: يا مولاي! إنّي أريد أن أقاتلهم، و في عاقبة أمرى أصير على التّزول. فقال له الحسين عليه السّلام: افعل ما بدا لك.

منابع عامّه:

أنساب الأشراف: ج ٣ ص ١٧٣ و كان ابن زياد ممّن بعث إليه الحرّبن يزيد الحنظليّ، فقال: ألا تقبلون ما يسألكم من إتيان يزيد؟ فوالله لو سألكم هذا التّرك و الدّيلم، ما كان ينبغي أن تمنعوههم إيّاه. ف ضرب الحرّوجه فرسه، و صار مع الحسين، فلمّا دنا منه، سلّم عليه و على أصحابه.

وأنساب الأشراف: ج ٣ ص ١٨٩ و قال الحرّبن يزيد اليربوعيّ - وهو الذي كان يساير الحسين و يوافقّه - و الله لا أختار التّار على الجتّة. ثمّ ضرب بفرسه، و صار إلى الحسين.

وأنساب الأشراف: ج ٣ ص ٢٢٥ و كان فيمن بعث [عبيد الله] إليه [إلى الحسين عليه السّلام] الحرّ بن يزيد الحنظليّ، فقال لهم: يا قوم! لو سألتكم هذا التّرك و الدّيلم ما حلّ لكم أن تمنعوا منه. فأبوا إلا أن يحملوه على حكم ابن زياد، فركب، و صار مع الحسين.

و الأخبار الطّوال: ص ٢٥٤ و انحاز الحرّبن يزيد، الذي كان جعجع بالحسين إلى الحسين، فقال له: قد كان ممّي الذي كان، و قد أتيتك مواسيا لك بنفسي، أفترى ذلك لي توبة ممّا كان ممّي؟ قال الحسين: نعم، إمّها لك توبة، فابشر، فأنت الحرّفي الدّنيا و أنت الحرّفي الآخرة إن شاء الله.

و مقتل الحسين عليه السّلام، ابن سعد: ص ٧٢ فأقبل الحرّبن زيد - أحد بني رياح من يربوع -

على عمر بن سعد فقال: أمقاتل أنت هذا الرجل؟ قال: نعم. قال: أما لكم في واحدة من هذه الخصال التي عرض رضى؟ قال: لو كان الأمر ليّ فعلت. فقال: سبحان الله، ما أعظم هذا! أن يعرض ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليكم ما يعرض. فتأبونه! ثمّ مال إلى الحسين.

و تاريخ الطبري: ج ٥ ص ٣٩٢ وكان فيمن بعث إليه الحرّين يزيد الحنظليّ، ثمّ التّهشليّ على خيل، فلمّا سمع ما يقول الحسين، قال لهم: ألاّ تقبلون من هؤلاء ما يعرضون عليكم؟ والله لو سألكم هذا التّرك و الدّيلم، ما حلّ لكم أن تردّوه! فأبوا إلّا على حكم ابن زياد. فصرف الحرّ وجه فرسه، وانطلق إلى الحسين وأصحابه، فظنّوا أنّه إنّما جاء ليقاتلهم، فلمّا دنا منهم قلب ترسه، و سلّم عليهم. از او: البداية و النّهاية: ج ٨ ص ١٧٠.

و تاريخ الطبري: ج ٥ ص ٤٢٧ - قال أبو مخنف: عن أبي جناب الكلبيّ، عن عديّ بن حرملة، قال: ثمّ إنّ الحرّين يزيد لما زحف عمر بن سعد، قال له: أصلحك الله! مقاتل أنت هذا الرجل؟ قال: إي والله قتالا أيسره أن تسقط الرّؤوس، و تطيح الأيدي. قال: أمّا لكم في واحدة من الخصال التي عرض عليكم رضا؟ قال عمر بن سعد: أمّا والله لو كان الأمر ليّ، لفعلت، و لكنّ أميرك قد أبى ذلك... قال: فأخذ يدنو من حسين قليلا قليلا، فقال له رجل من قومه يقال له: المهاجر بن أوس: ما تريد يا ابن يزيد؟ أتريد أن تحمل؟ فسكت، و أخذه مثل العرواء، فقال له: يا ابن يزيد! والله إنّ أمرك لمريب، والله ما رأيت منك في موقف قطّ مثل شيء أراه الآن، و لو قيل لي: من أشجع أهل الكوفة رجلا ما عدوتك، فما هذا الذي أرى منك؟ قال: إنّّي والله أخير نفسي بين الجنّة و النّار، و والله لا أختار على الجنّة شيئا و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فلحق بحسين عليه السّلام، فقال له: جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجت بك في هذا المكان، و الله الذي لا إله إلّا هو ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم أبدا، و لا يبلغون منك هذه المنزلة؛ فقلت في

نفسى: لا أبالى أن أطيع القوم في بعض أمرهم، ولا يرون أنّي خرجت من طاعتهم، وأما هم فسيقبلون من حسين هذه الخصال التي يعرض عليهم، والله لو ظننت أنّهم لا يقبلونها منك ما ركبته منك؛ وإنّي قد جئتك تائباً ممّا كان ممّي إلى ربّي، ومواسياً لك بنفسى حتى أموت بين يديك، أفترى ذلك لي توبة؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، ويغفر لك؛ ما اسمك؟ قال: أنا الحرّ بن يزيد. قال: أنت الحرّ كما سمّتك أمّك، أنت الحرّ إن شاء الله في الدنيا والآخرة؛ انزل. قال: أنا لك فارساً خير ممّي راجلاً، أقاتلهم على فرسي ساعة، وإلى التّزول ما يصير آخر أمرى. قال الحسين: فاصنع يرحمك الله ما بدا لك. از او: نفس المهموم: ص ٢٥٤؛ مقتل الحسين عليه السّلام، المقرّم: ص ٢٩٠. رك. معالي السّبطين: ج ١ ص ٣٦٤.

والفصول المهمّة، ابن الصّبّاغ: ص ١٩٢... فعند ذلك صاح الحسين عليه السّلام: أما من ذاب يذب عن حريم رسول الله صلى الله عليه وآله؟ وإذا بالحرّ بن يزيد الرّباحيّ الذي تقدّم ذكره الذي كان خرج إلى الحسين أوّلاً من جهة ابن زياد قد خرج من عسكر عمر بن سعد ركباً على فرسه، و قال: يا ابن رسول الله! أنا كنت أوّل من خرج عليك عيناً، ولم أظنّ أنّ الأمر يصل إلى هذه الحال، وأنا الآن من حزبك وأنصارك، أقاتل بين يديك حتى أقتل، أرجو بذلك شفاعة جدّك. از او: نور الأبصار، الشّبلنجي: ص ٢٦٢.

ومرأة الجنان: ج ١ ص ١٣٣- وقيل: إنّ ابن زياد كان قد بعث على الجيش أميراً وهو الحارث بن يزيد التّميميّ، فلمّا حقّت له الحقايق ورأى الأمر يؤول إلى ما آل، تاب وانحاز إلى فئة الحسين. منهم: الحرّ بن يزيد أمير مقدّمة جيش ابن زياد، فاعتذر إلى الحسين ممّا كان منهم، قال: ولو أعلم أنّهم على هذه النّيّة، لسرت معك إلى يزيد. فقبل منه الحسين.

والبداية والتهاية: ج ٨ ص ١٧٩- وقال الحرّ بن يزيد لعمر بن سعد: أصلحك الله! أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي والله قتالاً أيسره أن تسقط الرّؤوس، وتطيح الأيدي. وكان الحرّ من أشجع أهل الكوفة، فلأمه بعض أصحابه على الدّهاب إلى الحسين، فقال له: والله إنّي أخير نفسي بين

الجَنَّةِ و التَّارِ، و و الله لا أختار على الجَنَّةِ غيرها، و لوقطعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فالحق بالحسين، فاعتذر إليه بما تقدّم.

و مطالب السّؤال: ص ٧٦... فعند ذلك ضرب الحسين بيده على لحيته، و صاح: أما مغيث يغيثنا لوجه الله؟ أما ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله صلى الله عليه و اله؟ و إذا بالحرّبن يزيد الرّياحيّ الذي تقدّم ذكره، قد أقبل على فرسه إليه، و قال: يا ابن رسول الله! إنّي كنت أوّل من خرج عليك، و أنا الآن في حزبك، فرني لأكون أوّل مقتول في نصرتك، لعليّ أنال شفاعة جدّك غداً. از او: كشف الغمّة: ج ٢ ص ٥٠.

و مقتل الحسين عليه السلام، الخوارزمي: ج ٢ ص ٩-... ثمّ صاح عليه السلام: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله تعالى؟ أما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله؟ فلما سمع الحرّبن يزيد هذا الكلام... أتى إلى عمر بن سعد، فقال له: أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي و الله! قتالا شديداً أيسره أن تسقط الرّؤوس، و تطيح الأيدي. فقال: أما لكم في واحدة من الخصال التي عرض عليكم رضى؟ فقال: و الله لو كان الأمر ليّ، لفعلت، ولكن أميرك قد أبى ذلك. فأقبل الحرّحتى وقف عن الناس جانبا... فأخذ يدنو قليلا قليلا. فقال له رجل من قومه: يا أبا يزيد! إنّ أمرك لمريب، فما الذي تريد؟ قال: و الله إنّي أخير نفسي بين الجَنَّةِ و التَّارِ، و و الله لا أختار على الجَنَّةِ شيئا و لو قطعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، و لحق بالحسين مع غلامه التّركيّ، فقال: يا ابن رسول الله، جعلني الله فداك، إنّي صاحبك الذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجعت بك في هذا المكان، و الله الذي لا إله إلا هو، ما ظننت القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم، و لا يبلغون بك هذه المنزلة، و إنّي لو سوّلت لي نفسي أمهم يقتلونك، ما ركبت هذا منك، و إنّي قد جئتك تائباً إلى ربّي ممّا كان منّي، و مواسيك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أفترى ذلك لي توبة؟ قال: نعم! يتوب الله عليك، و يغفر لك، ما اسمك؟ قال: أنا الحرّ. قال: أنت الحرّ كما سمتك أمك، أنت الحرّ في الدّنيا و الآخرة؛ انزل. فقال: أنا لك فارسا خير منّي لك راجلا، أقاتلهم على فرسي

ساعة، وإلى النزول ما يصير أمرى. ثمّ قال: يابن رسول الله! كنت أول خارج عليك، فأذن لي أن أكون أول قتيل بين يديك؟ فلعلّي أن أكون ممن يصفح جدّك محمّدا غدا في القيامة. فقال له الحسين عليه السّلام: إن شئت فأنت ممن تاب الله عليه، وهو التّوّاب الرّحيم.

و تجارب الأمم: ج ٢ ص ٧٠... فحرّك الحرّدايته، حتّى استأمن إلى الحسين، وقال له: بأبي أنت و أمّي، ما ظننت الأمر ينتهي بهؤلاء القوم إلى ما أرى، و ظننت أنّهم سيقبلون منك إحدى الخصال التي عرضتها عليهم، فقلت في نفسي: لا أبالي أن أطيع القوم في بعض أمورهم، و أمّا الآن فأنيّ جئت تائبا، و مواسيا لك بنفسى حتّى أموت بين يديك، أترى لي ذلك توبة؟ قال: نعم. يتوب الله عليك و يغفر لك. انزل! قال: أنا فارسا خير لك مني راجلا؛ أقاتلهم على فرسى ساعة، و إلى النزول ما يصير آخر أمرى.

و الفتوح، ابن أعثم الكوفي: ج ٥ ص ١٨٤ قال: ثمّ صاح الحسين: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله؟ أما من ذات يذبّ عن حرم رسول الله؟ قال: فإذا الحرّبن يزيد الرّياحى قد أقبل يركض فرسه، حتّى وقف بين يدي الحسين رضى الله عنه، فقال: يا ابن بنت رسول الله! كنت أول من خرج عليك، أفتأذن لي أن أكون أول مقتول بين يديك؟ لعلّي أبلغ بذلك درجة الشّهداء، فألحق بجدّك صلّى الله عليه و سلّم. فقال الحسين: يا أخي! إن تبت، كنت ممن تاب الله عليهم، إنّ الله هو التّوّاب الرّحيم.

و الكامل في التاريخ: ج ٣ ص ٢٨٨... ولما زحف عمرنحو الحسين، أتاه الحرّبن يزيد، فقال له: أصلحك الله! أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال له: إي، إي و الله! قتالا أيسره أن تسقط الرّؤوس، و تطيح الأيدي. قال: أفما لكم في واحدة من الخصال التي عرض عليكم رضا؟ فقال عمر بن سعد: و الله لو كان الأمر لي، لفعلت، و لكنّ أميرك قد أبى ذلك، فأقبل يدنو نحو الحسين قليلا قليلا، و أخذته رعدة، فقال له رجل من قومه يقال له: المهاجرين أوس: و الله إنّ أمرك لمريب! و الله ما رأيت منك في موقف قطّ مثل ما أراه الآن! و لو قيل: من أشجع أهل الكوفة؟ لما عدوتك. فقال

له: إني والله أخير نفسي بين الجنة والنار، ولا أختار على الجنة شيئا، ولو قطعت وحرقت. ثم ضرب فرسه، فلحق بالحسين، فقال له: جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع، وسأيرتك في الطريق، وجعجت بك في هذا المكان، والله ما ظننت أن القوم يردون عليك، ما عرضت عليهم أبدا، ولا يبلغون منك هذه المنزلة أبدا! فقلت في نفسي: لا أبالي أن أطيع القوم في بعض أمرهم، ولا يرون أنني خرجت من طاعتهم، وأما هم فيقبلون بعض ما تدعوهم إليه والله لو ظننت أنهم لا يقبلونها منك، ما ركبتها منك. وإني قد جئتك تائبا مما كان مني إلى ربي، مواسيا لك بنفسي حتى أموت بين يديك، أفترى ذلك توبة؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، ويغفر لك. ومانند آن: نهاية الإرب: ج ۲۰ ص ۴۴۴.

۱۹ - روضة الشهداء: ص ۳۲۳... على الصباح روان شد و چون آفتاب به وسط السماء رسید لشکر حرّرا دید، که در آن صحرا فرود آمده بودند و در سایه‌های اسبان خود نشستند، چون سپاهی سپاه امام حسین را دیدند، سوار شده در پیش راه ایشان صف کشیدند. امام حسین کس فرستاد، که مهتر آن سپاه کیست؟ حرّبن یزید پیش آمد و نام و نسب خود بگفت، امام حسین فرمود که: «یا حرّ! انا أم علينا»، بیاری ما آمده‌ای یا به حرب ما؟ حرّ گفت: که به حرب شما. امام حسین فرمود: که «لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم» آنکه گفت، ای حر چه خیال داری؟ گفت مرا پسر زیاد فرستاده که تو را رها نکنم که بازگردی و نگذارم که به طرف دیگر بیرون روی، بلکه ملازم تو باشم تا دروازه کوفه، آن حضرت بازنگریست وقت نماز پیشین بود، گفت: ای حرّ وقت نماز است فرود آی و تو با قوم خود نماز گزار و من با قوم خود نماز گزاریم حرّ گفت یا بن رسول الله! تو فرمایش شوتا هر دو لشکر در پی تو نماز گزاریم. که تو پیشوای زمانی و امام اهل جهانی. و مضمون این بیت را ادا کرد. من و اقتدا با تو در هر نمازی همین است تا زنده‌ام نیت من به محراب ابرویت از، رو نیارم کجا در پذیرد، خدا طاعت من. امام حسین او را دعا گفت: و فرود آمده، نماز پیشین بگزارد پس برخاست و بر شمشیر خود تکیه فرموده خطبه‌ای

فصیحانه ادا کرد و گفت ایها الناس! من روی به دین صوب نیاوردم و عزیمت این جانب نکردم، تا رسولان شما متعاقب بیامدند و نامه‌های شما پی در پی رسید، که به سرعت هر چه تمام‌تر متوجّه دیار ما شو، که امامی نداریم که اقتدا به وی کنیم اگر تو در میان ما باشی، مهمّات دنیا و آخرت ما انتظام پذیرد. و من به سخن شما آمدم اگر بر عهد و موثیق خود راسخید به تجدید آن پردازید، تا من از سر اطمینان قدم در شهر شما نهم، و اگر از مبیعت و متابعت من پشیمانید، عنان مراجعت برتافتته به هر جانب که خواهم بروم. حرّ گفت ای امام حسین! سوگند به خدا که من از این مکتوبات خبر ندارم. امام فرمود، که جمعی در لشکر تواند که نامه‌های ایشان با من است، پس فرمود، که آن مکاتیب را آوردند و چون خوانده شد بعضی از آن مردم سردر پیش انداختند و خجل زده و منفعل شده و خاموش گشتند. پس امام حسین برخاست و نماز دیگر نیز به جماعت کرد که ناگاه شترسواری در رسید و نزد حرّ آمده، مکتوب ابن زیاد به وی داد. مضمون آنکه در هر موضع که این مکتوب به تو رسد امام حسین را در آنجا موقوف دار و او را در منزلی که از آب و گیاه دور باشد فرود آر. حرّ نامه را مطالعه کرد و به امام حسین داد که بنگر که اینک: پسر زیاد چه مبالغه دارد، در گرفتن تو، و من حیرانم که اگر چنین نکنم از پسر زیاد می‌ترسم و اگر مباشر حرب شوم از خدا و رسول شرم می‌دارم. پس پنهان از سپاه خود گفت یا بن رسول الله دست حر بریده باد اگر بر تو تیغ کشد و دیده‌اش برکنده باشد اگر به خیانت در تو نگرَد. و من در این راه که می‌آمدم به هیچ سنگ و کلوخی نگذشتم، آلا که آوازی از ایشان به گوش من می‌رسید و مرا به بهشت بشارت می‌دادند و من با خود می‌گفتم و یلک وای بر تو به حرب پسر رسول خدا می‌روی این چه بشارت است؟ اکنون مخالفان با من همراهند و به ضرورت مرا با تو می‌باید بود اگر به بهانه آنکه حرم همراهست دورتر فرود آئید و چون مردم به خواب روند برخیزید و راه بگردانید و از هر طرف که خواهید بروید و چون روز شود و مردم من بیدار گردند و معلوم شود که شما رفته‌اید، ما پاره‌ای در این بادیه به گردیم و رفتن شما

را بهانه ساخته مراجعت نمائیم. امام حسین او را دعا گفت و سوار شده هر دو لشکر با یکدیگر می‌راندند تا دو دانگ از شب بگذشت، فرود آمدند و چون لشکر حرّبخفتند و به خواب غفلت فرو رفتند امام حسین علیه‌السلام برخاست و با مردم خود روی به راه نهادند. ... و تذکرة الشهداء جلد ۱ صفحه ۲۴۰.

۲۰ - مشیر الأحران: ص ۴۴ - ورویت باسنادی أنه قال للحسين عليه السلام: وجّهني عبید الله إليك خرجت من القصر فنوديت من خلقي: «أبشريا حُرُّبِحَيْرٍ». فالتفت فلم أر أحداً، فقلت: و الله ما هذه بشارة و أنا أسير إلى الحسين عليه السلام وما أحدث نفسي باتّباعك. فقال عليه السلام: «لَقَدْ أَصَبْتَ أَجْراً وَ خَيْراً». ثمّ خرج إلى القتال فبرز إليه زيد بن سفيان فقتله الحرّ، ثمّ بعث عمر بن سعد بعض الرماة فعقر فرس الحرّ، فكان يقاتل ويقول: إن تعقروني فأنا ابن الحرّ* أشجع من ذي لبيد هزبر. فلم يزل يقاتل إلى أن قتل رحمه الله. از او: بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۵ ب ۳۷ و عوالم العلوم ج ۱۷ ص ۲۵۸ و سفينة البحار ج ۲ ص ۱۴۷.

۲۱ - تسلية المجالس: ج ۲ ص ۲۷۹ و كان الحرّ حين أمره عبید الله بن زياد بالمسير الى حرب الحسين عليه السلام و خرج من منزله نودي ثلاث مرّات: يا حُرّاً! أبشربا الحنّة، فالتفت فلم ير أحداً.

۲۲ - أسرار الشّهادة: ج ۲ ص ۲۷۷.

۲۳ - جوهر الثمين، الشيخ حسين بن عليّ البغداديّ الذي ألفه في سنة ألف وتسعة عشر- روى فيه، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال: سمعت أبي يقول: لما التقى الحسين عليه السلام و عمر بن سعد، و قامت الحرب ... ثمّ قال الحرّ للحسين عليه السلام: يا مولاي! لما خرجت من الكوفة، عقد لي ابن زياد رايات و أمرني على الف فارس، و إذا أنا بمناد من خلقي و هو يقول: أبشربا الحنّة، فقلت في نفسي: هذا الشيطان يهتف لي أبشربا الحنّة و أنا سائر إلى حرب ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال الحسين عليه السلام: «هذا هو الخضر عليه السلام أمر أن يبشرك

بِالْحِجَّةِ».

۲۴ - شرح الأخبان ج ۳ ص ۱۴۸.

۲۵ - مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۰- فلما بلغ الحسين القادسيّة لقيه الحرّبن يزيد التميمي، فقال له: أين تريد يا ابن رسول الله؟ قال: أريدُ هذا المِصرَ. فعرفه بقتل مسلم و ما كان من خبره، ثمّ قال: ارجع، فإنّي لم أدع خلمي خيراً أرجوه لك. فهمم بالرجوع، فقال له إخوة مسلم: والله لا نرجع حتى نصيب بثأرنا أو نقتل كلنا. فقال الحسين: لا خَيْرَ في الحَيَاةِ بَعْدَكُمْ. و تذكرة الخواص: ص ۱۴۰ قال علماء السّين: و لم يزل الحسين قاصداً لكوفة، مجدداً في السّين، و لا علم له بما جرى على مسلم بن عقيل حتى إذا كان بينه و بين القادسيّة ثلاثة أميال، تلقاه الحرّبن يزيد التميمي، فسلم عليه و قال له: أين تريد يا ابن رسول الله؟ فقال: أريدُ هذا المِصرَ. فقال له: ارجع، فوالله ما تركت لك خلمي خيراً ترجوه. و أخبره بقتل مسلم بن عقيل و هاني ابن عروة، و قدوم ابن زياد الكوفة، و استعداده له، فهمم بالرجوع، و كان معه إخوة مسلم ابن عقيل، فقالوا: والله لا نرجع حتى نصيب بثأرنا أو نقتل. فقال: لا خَيْرَ في الحَيَاةِ بَعْدَكُمْ. ثمّ سار و الإصابة: ج ۲ ص ۷۱ و تهذيب التهذيب: ج ۲ ص ۳۵۲ و الحدائق الوردية: ج ۱ ص ۲۰۰ و الكواكب الدرّية: ص ۱۰۸ و... ر.ك. الصّواعق المحرقة: ص ۱۱۷.

و حبيب السّين: ج ۲ ص ۴۶- و بعد از آن که امام حسين رضی الله عنه از زرود نیزروان گشت، شخصی از طرف کوفه رسید و خبرشهادت مسلم بن عقيل و هانی بن عروه را معروض گردانید و جگرگوشه بتول از شنیدن آن واقعه ملول شده [بود]. بعضی از اصحاب گفتند: یا بن رسول الله! تو را به خدا سوگند می‌دهم که بر خود و متعلّقان ترحم نمای و هم ازین منزل مراجعت فرمای که ما در کوفه کسی را نمی‌دانیم که به نصرت توقيام نماید. اما بنی عقيل گفتند که: ما را بعد از مسلم زندگانی به کار نیست و بازمی‌گردیم تا همه کشته شویم. امام حسين رضی الله عنه فرمود: لا خَيْرَ في العَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ. و از آن جا نیز حرکت فرموده.

٢٦ - الفتوح، ابن أعمش الكوفي: ج ٥ ص ٧٩ ... فقال الحرز: أبا عبد الله! إني لم أومر بقتلك، وإنما أمرت أن لا أفارقك أو أقدم بك على ابن زياد، وأنا والله كاره إن سلبنى الله بشيء من أمرك غير أني قد أخذت بببيعة القوم وخرجت إليك، وأنا أعلم أنه لا يوافي القيامة أحد من هذه الأمة إلا وهو يرجو شفاعة جدك محمد صلى الله عليه وسلم، وأنا خائف إن أنا قاتلتك أن أخسر الدنيا والآخرة، ولكن أنا أبا عبد الله! لست أقدر الرجوع إلى الكوفة في وقتي هذا، ولكن خذ عني هذا الطريق وامض حيث شئت حتى أكتب إلى ابن زياد أن هذا خالفني في الطريق فلم أقدر عليه، وأنا أنشدك الله في نفسك، فقال الحسين: يا حرا! كأنك تخبرني أني مقتول! فقال الحرز: أبا عبد الله! نعم ما أشك في ذلك إلا أن ترجع من حيث جئت....

و مانند آن با اندک اختلافی مقتل الحسين عليه السلام، الخوارزمي: ج ١ ص ٣٣٢.

٢٧ - الكامل، ابن الأثير: ج ٣ ص ٢٨٠ ودر تاريخ الطبرى والإرشاد و... .

٢٨ - معالي السبطين: ج ١ ص ٣٦٤، وسيلة الدارين: ص ٢٧ في روضة الشهداء، ورياض الشهادة، ومهيب الأحران.

٢٩ - اللّهُوف: ص ١٠٢.

أسرار الشهادة: ص ٢٧٧... إني مخير نفسي بين الجنة والنار، فوالله ما أختار النار على الجنة... .
منايع عامه:

أنساب الأشراف: ج ٣ ص ١٨٩ وقال الحرّ بن يزيد اليربوعي - وهو الذي كان يساير الحسين و يواقفه -: والله لا أختار النار على الجنة. ثمّ ضرب فرسه، وصار إلى الحسين.

وتاريخ الطبري: ج ٥ ص ٤٢٧ قال أبو مخنف: عن أبي جناب الكلبي، عن عدي بن حرملة، قال: ... إني والله أخير نفسي بين الجنة والنار، والله لا أختار على الجنة شيئاً ولو قطعت وحرقت.

ثمّ ضرب فرسه، فلحق بحسين عليه السلام، از او: نفس المهموم: ص ٢٥٤؛ مقتل الحسين عليه السلام، المقرّم: ص ٢٩٠. رك. معالي السبطين: ج ١ ص ٣٦٤.

والبداية والتهامة: ج ٨ ص ١٧٩ و كان الحرّ من أشجع أهل الكوفة، فلامه بعض أصحابه على الذّهاب إلى الحسين، فقال له: والله إنّي أخير نفسي بين الجتّة والتّار، والله لا أختار على الجتّة غيرها، ولو قطّعت وحرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فلاحق بالحسين، ...

و مقتل الحسين عليه السّلام، الخوارزمي: ج ٢ ص ٩٠٠... والله إنّي أخير نفسي بين الجتّة والتّار، والله لا أختار على الجتّة شيئاً ولو قطّعت وحرّقت. ثمّ ضرب فرسه، ولحق بالحسين مع غلامه التّركي، ...

والكامل في التاريخ: ج ٣ ص ٢٨٨... فأقبل يدنو نحو الحسين قليلاً قليلاً، وأخذته رعدة، فقال له رجل من قومه يقال له: المهاجرين أوس: والله إنّ أمرك لمريب! والله ما رأيت منك في موقف قطّ مثل ما أراه الآن! ولوقيل: من أشجع أهل الكوفة؟ لما عدوتك. فقال له: إنّي والله أخير نفسي بين الجتّة والتّار، ولا أختار على الجتّة شيئاً، ولو قطّعت وحرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فلاحق بالحسين، ... ومانند آن: نهاية الإرب: ج ٢٠ ص ٤٤٤ و تاريخ الطبري: ج ٤ ص ٣٢٥ و الكامل في التاريخ: ج ٤ ص ٦٤ و بحار الأنوار ج ٤٥ ص ١١.

٣٠ - شرح شافية أبي فراس، ابن أمير الحاج: ص ٣٥٩.

٣١ - الدّمة السّاكبة: ج ٤ ص ٢٩١ از مقتل أبي مخنف.

معالي السّبطين: ج ١ ص ٣٦٤ ورأيت في بعض الكتب القديمة بالأسانيد المعتمدة: أنّ الحرّكاً جاء إلى الحسين عليه السّلام، كان ولده بكبير معه، وقال: كن على أثري. فأتى إلى الحسين عليه السّلام واعتذر، وقال: هل من توبة؟ قال: نعم، يتوب الله عليك. ففرح، وقال الحسين عليه السّلام: من هذا الغلام؟ قال: سيدي هذا ولدي، وهو يريد أن ينصرك. فقال: جزاكم الله عني خيراً. ثمّ قال عليه السّلام له: إنزل يا حرّ. قال: أنا لك فارسا خير مني رجلاً. ثمّ قال لولده: ابرز إلى القوم، بارك الله فيك، فإني في أثرك.

٣٢ - ناسخ التّواريخ سيّد الشّهداء عليه السّلام: ج ٢ ص ٢٥٣-٢٥٦ و ٢٦١-٢٦٢.

٣٣ - الإشتقاق: ص ٢٢٢.

٣٤ - الأنوار التّعمانية: ج ٣ ص ٢٦٣- لقد حدّثني جماعة من الثّقات إنّ الشّاه إسماعيل لما ملك بغداد و أتى إلى مشهد الحسين عليه السّلام و سمع من بعض النّاس الطّعن على الحرّ، أتى إلى قبره و أمر بنبشه؛ فنبشوه فأروه نائماً كهيئته لما قُتل؛ و رأوا على رأسه عصابة مشدوداً بها رأسه؛ فأراد الشّاه أخذ تلك العصابة لما نقل في كتب السّير و التّواريخ أنّ تلك العصابة هي دسمال الحسين عليه السّلام شدّ به رأس الحرّ لما اصيب في تلك الواقعة؛ و دفن على تلك الهيئة، فلما حلّوا تلك العصابة جرى الدّم من رأسه حتّى امتلأ منه القبر، فلما شدّوا عليه تلك العصابة انقطع الدّم، فلما حلّوها جرى الدّم، و كلّما أرادوا أن يعالجوا قطع الدّم بغير تلك العصابة لم يمكنهم، فتبيّن لهم حسن حاله، فأمر، فبني على قبره بناء، و عيّن له خادماً يخدم قبره. از او: منتهى المقال: ج ٢ ص ٣٤٦ و ٣٤٧ چاپ سنگي و تنقيح المقال: ج ١ و ٢ ص ٢٦٠. رك. نفس المهموم: ج ٢ ص ٢٧٤ و العيون العبري: ص ١١٩ و تحفة العالم: ج ١ ص ٣٠٧ و ٣٠٨.

٣٥ - تذكرة الخواص: ص ٢٢٦.

٣٦ - تنقيح المقال في علم الرجال: ج ١٨ ص ١٧٢ از تذكرة خواصّ الأئمة: ٢٥٢.

٣٧ - تنقيح المقال في علم الرجال: ج ١٨ ص ١٧٢ از تذكرة خواصّ الأئمة: ٢٥٢.

٣٨ - تسلية المجالس: ج ٢ ص ٢٨٢ و بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ١٤.

٣٩ - مقتل الحسين عليه السّلام، السيّد عبد الرزّاق المقرّم: ص ٣٠٢ - ٣٠٣ ... و خرج من بعده الحرّ بن يزيد الرّياحيّ، و معه زهير بن القين يحمي ظهره. فكان إذا شدّ أحدهما و استلحم، شدّ الآخر و استنقذه، ففعلاً ساعة، و إنّ فرس الحرّ لمضروب على أذنيه و حاجبيه، و الدماء تسيل منه، و هو يتمثّل بقول عنتره: ما زلت أرميهم بثغرة نحره* و لبانه حتّى تسربل بالدّم. فقال الحصين ليزيد بن سفيان: هذا الحرّ الذي كنت تتمنّى قتله؟ قال: نعم. و خرج إليه يطلب المبارزة، فما أسرع أن قتله الحرّ، ثمّ رمى أيّوب بن مشرّح الخيوانيّ فرس الحرّ بسهم، ففقره، و شبّ

به الفرس، فوثب عنه كأنه ليث وبيده السيف، وجعل يقاتل راجلاً حتى قتل نيفاً وأربعين، ثمّ شدّت عليه الرّجالة، فصرعته، وحمله أصحاب الحسين عليه السّلام، ووضعوه أمام الفسطاط الذي يقاتلون دونه، وهكذا يؤتى بكلّ قتيل إلى هذا الفسطاط، والحسين يقول: «قَتَلَهُ مِثْلُ قَتَلَةِ النَّبِيِّينَ وَآلِ النَّبِيِّينَ». ثمّ التفت إلى الحرّ، وكان به رمق، فقال له وهو يمسخ الدّم عنه: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمَّكَ، وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». ورثاه رجل من أصحاب الحسين، وقيل: عليّ بن الحسين، وقيل: إثمها من إنشاء الحسين خاصّة:

لِنِعَمِ الْحُرِّ حُرِّبَنِي رِيَا حِ * صَبُورٌ عِنْدَ مُشْتَبَكِ الرِّمَاحِ
وَنِعَمِ الْحُرِّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا * وَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ.
وبحار الأنوار ج ٤٥ ص ١٤، والقول السديد: ص ١٤٦.

واللهوف على قتلى الطّفوف: ص ١٠٢-١٠٤ قال الرّواي: ثمّ صاح عليه السّلام: «أما من مغيثٍ يُغيثنا لوجه الله؟! أما من ذابّ يذبّ عن حرّم رسول الله؟!». قال: فإذا الحرّ بن يزيد قد أقبل إلى عمر بن سعد، فقال: أمقاتل أنت هذا الرّجل؟ قال: إي والله قتالاً أيسره أن تطير الرّؤوس، و تطيح الأيدي. قال: فضى الحرّ، ووقف موقفاً من أصحابه، وأخذه مثل الأفكل. فقال له المهاجر بن أوس: والله إنّ أمرك لمريب، ولوقيل لي: من أشجع أهل الكوفة؟ لما عدوتك، فما هذا الذي أرى منك؟ فقال: والله إنّّي أخير نفسي بين الجنّة والنار فوالله لا أختار على الجنّة شيئاً، ولو قطعت وأحرقت. ثمّ ضرب فرسه قاصداً إلى الحسين عليه السّلام، ويده على رأسه، وهو يقول: اللهمّ إليك أنبت، فتب عليّ، فقد أرعبت قلوب أوليائك، وأولاد بنت نبيك. وقال للحسين عليه السّلام: جعلت فداك! أنا صاحبك الذي حبسك عن الرجوع، وجعجع بك، وما ظننت أنّ القوم يبلغون منك ما أرى، وأنا تائب إلى الله تعالى، فهل ترى لي من توبة؟ فقال الحسين عليه السّلام: نعم يتوب الله عليك فإنزّل. فقال: أنا لك فارساً خير ممّي لك راجلاً، وإلى التزول يصير آخر أمري. ثمّ قال: فإذا كنت أوّل من خرج عليك، فأذن لي أن أكون أوّل قتيل بين يديك،

لعلّي أكون ممن يصفح جدك محمدًا صلى الله عليه وآله غداً في القيامة. قال جامع الكتاب رحمه الله: إنّما أراد أول قتيل من الآن، لأنّ جماعة قتلوا قبله كما ورد. فأذن له فجعل يقاتل أحسن قتال حتى قتل جماعة من شجعان و أبطال ثمّ استشهد فحمل إلى الحسين عليه السلام فجعل يمسح التراب عن وجهه ويقول: «أَنْتَ الْخُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمُّكَ حُرّاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». از او: الدّمعة الساكبة: ج ٤ ص ٢٩٢ وتظلم الزهراء عليها السلام: ص ١٨٥ - ١٨٦. ومانند آن: معالي السبطين: ج ١ ص ٣٦٤.

و تسليّة المجالس: ج ٢ ص ٢٨٠ و ٢٨١. از او: بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ١٣ و عوالم العلوم: ج ١٧ ص ٣٦٥. و الأمل، الشيخ الصدوق: ص ١٦٠ و روضة الواعظين: ... و إِبصار العين: ص ٢٢٥. لواعج الأشجان، سيّد محسن الأمين: ص ١١١ ثمّ حمل، و قال: أضرب في أعناقكم بالسيف* عن خير من حلّ مني والخيف. ثمّ حملت الرّجالة على الحرّو تكاثروا عليه، فاشترك في قتله أيّوب بن مسرح و رجل آخر من خرسان أهل الكوفة، فاحتمله أصحاب الحسين حتّى وضعوه بين يدي الحسين و به رمق فجعل يمسح التراب عن وجهه، و يقول: «أَنْتَ الْخُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمُّكَ، حُرّاً فِي الدُّنْيَا وَ سَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ». و في رواية أنّه أتاه الحسين عليه السلام و دمه يشخب فقال: «يَخِّ بَخِّ لَكَ يَا حُرّاً! أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سَمَّيْتِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

تسليّة المجالس: ج ٢ ص ٢٨٢: ثمّ استشهد رضوان الله عليه، فاحتمله أصحاب الحسين عليه السلام ثمّ وضعوه بين يديه فجعل عليه السلام يمسح وجهه و يقول: «أَنْتَ الْخُرُّ، كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمُّكَ، حُرّاً فِي الدُّنْيَا وَ سَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ ...».

الفتوح، ابن أعثم الكوفي: ج ٥ ص ١٨٥ ثمّ لم يزل يقاتل حتّى قتل رحمه الله! فاحتمله أصحاب الحسين رضی الله عنه، حتّى وضعوه بين يديه، و فيه رمق، فجعل يمسح وجهه الحسين، و يقول: «أَنْتَ الْخُرُّ! كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمُّكَ حُرّاً، وَ أَنْتَ الْخُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

و تذكرة الخواص: ص ٢٢٦ لما نادى الحسين: ياشبث بن ربعي، و يا حجار بن أجمر، و يا قيس بن

الأشعث، ويا يزيد بن الحرث، ويا فلان، ويا فلان ألم تكتبوا إليّ؟ فقالوا ما ندرى، ما تقول؟ و كان الحرّبن يزيد اليربوعيّ الرياحي من ساداتهم، فقال له: بلى والله لقد كاتبناك ونحن الذين قدّمناك فأبعد الله الباطل وأهله، والله لا اختار الدنيا على الآخرة، ثمّ ضرب رأس فرسه ودخل في عسكر الحسين عليه السلام فقال له الحسين عليه السلام: «أهلًا بك وسهلاً، أنت والله الحرّ في الدنيا وسعيدٌ في الآخرة».

لواعج الأشجان، سيّد محسن الأمين: ص ١١١- ثمّ حمل، وقال: أضرب في أعناقكم بالسيف* عن خير من حلّ منى والخيف. ثمّ حملت الرّجال على الحرّو تكاثروا عليه، فاشترك في قتله أيّوب بن مسرح ورجل آخر من خرسان أهل الكوفة، فاحتمله أصحاب الحسين حتّى وضعوه بين يدي الحسين وبه رمق فجعل يمسح التراب عن وجهه، ويقول: «أنت الحرّ كما سمّتك أمّك، حرّ في الدنيا وسعيدٌ في الآخرة». وفي رواية أنّه أتاه الحسين عليه السلام ودمه يشخب فقال: «بِحّ بخّ لك يا حرّ! أنت حرّ كما سمّيت في الدنيا والآخرة».

تسليّة المجالس: ج ٢ ص ٢٨٢- ثمّ استشهد رضوان الله عليه، فاحتمله أصحاب الحسين عليه السلام ثمّ وضعوه بين يديه فجعل عليه السلام يمسح وجهه ويقول: «أنت الحرّ، كما سمّتك أمّك، حرّ في الدنيا وسعيدٌ في الآخرة ...».

الفتوح، ابن أعثم الكوفي: ج ٥ ص ١٨٥ ثمّ لم يزل يقاتل حتّى قتل رحمه الله! فاحتمله أصحاب الحسين رضى الله عنه، حتّى وضعوه بين يديه، وفيه رمق، فجعل يمسح وجهه الحسين، ويقول: «أنت الحرّ! كما سمّتك أمّك حرّاً، وأنت الحرّ في الدنيا والآخرة».

وتذكرة الخواص: ص ٢٢٦ لما نادى الحسين: ياشبث بن ربعي، ويا حجار بن أبجر، ويا قيس بن الأشعث، ويا يزيد بن الحرث، ويا فلان، ويا فلان ألم تكتبوا إليّ؟ فقالوا ما ندرى، ما تقول؟ و كان الحرّبن يزيد اليربوعيّ الرياحي من ساداتهم، فقال له: بلى والله لقد كاتبناك ونحن الذين قدّمناك فأبعد الله الباطل وأهله، والله لا أختار الدنيا على الآخرة، ثمّ ضرب رأس فرسه ودخل

في عسكر الحسين عليه السلام فقال له الحسين عليه السلام: «أَهْلًا بِكَ وَ سَهْلًا، أَنْتَ وَ اللَّهُ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَ سَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ». ثم ناداهم الحرّ: ويحكم لا أمّ لكم أنتم الذين قدّمتموه فلمّا أتاكم أسلمتموه، فصار كالأسير، و منعموه و أهله الماء الجاري الذي تشرب منه اليهود و النصارى و المجوس، و يمرغ فيه خنازير السّواد، بسّما خلّفتم محمّداً صلّى الله عليه وآله في أهله و ذرّيّته. و إذا لم تنصروه و تفوا له بما حلفتم عليه، فدعوه يمضي حيث شاء من بلاد الله، أمّا أنتم بالله مؤمنون، و نبوة جدّه محمّد صلّى الله عليه وآله مصدّقون، و بالميعاد موقنون. ثمّ حمل و قال: أضرب في أعراضكم بالسيف* عن خير من حلّ منى و الخيف. و قتل منهم جماعة، ثمّ تكاثروا عليه من كلّ جانب فقتلوه رضوان الله عليه.

و مقتل الحسين عليه السلام، الخوارزمي: ج ٢ ص ٧-١٤ ح ٩- و بهذا الإسناد (و أخبرنا الشيخ الإمام الزاهد، سيف الدين أبو جعفر محمّد بن عمر الجمحي - كتابة -، أخبرنا الشيخ الإمام أبو الحسين زيد بن الحسن بن علي البيهقي، أخبرنا السيد الإمام النقيب علي بن محمد بن جعفر الحسيني الأسترآبادي، حدّثنا السيد الإمام نقيب النقباء زين الإسلام أبو جعفر محمد ابن جعفر بن علي الحسيني)، عن السيد أبي طالب هذا (يحيى بن الحسين ابن هارون بن الحسين بن محمد بن هارون بن محمّد بن القاسم بن الحسين ابن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام)، أخبرني أبي، أخبرني حمزة بن القاسم العلوي، حدّثني بكر بن عبد الله بن حبيب، حدّثني تميم ابن بهلول الضبي أبو محمد، أخبرني عبد الله بن الحسين بن تميم، حدّثني محمد بن زكريا، حدّثني محمد بن عبد الرحمن بن القاسم التيمي، حدّثني عبد الله بن محمد بن سليمان بن عبد الله بن الحسن بن الحسن، عن أبيه، عن جدّه، عن عبد الله بن الحسن، قال: لمّا عبأ عمر بن سعد أصحابه لمحاربة الحسين عليه السلام، ورتّبهم في مراتبهم، و أقام الزايات في مواضعها، و عبأ الحسين أصحابه في الميمنة و الميسرة، فأحاطوا بالحسين من كلّ جانب حتّى جعلوه في مثل الحلقة، خرج الحسين من أصحابه حتّى أتى الناس فاستنصتهم، فأبوا أن ينصتوا، فقال لهم:

ويلكم، ما عليكم أن تنصتوا إليّ، فتسمعوا قولي، وإمّا أدعوكم إلى سبيل الرشاد... قال أبو مخنف: ... ثمّ صاح عليه السّلام: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله تعالى؟ أما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله؟ فلمّا سمع الحرّين يزيد هذا الكلام، اضطرب قلبه، ودمعت عيناه، فخرج باكياً متضرّعاً، مع غلام له تركيّ، و كان كيفيّة انتقاله الى الحسين، أنّه لما سمع هذا الكلام من الحسين أتى إلى عمر بن سعد، فقال له: أمقاتل أنت هذا الرجل؟ قال: إي والله! قتالاً شديداً أيسره أن تسقط الرؤوس، وتطيح الأيدي، فقال: أما لكم في واحدة من الخصال التي عرض عليكم رضياً؟ فقال: والله، لو كان الأمر ليّ لفعلت، ولكن أميرك قد أبى ذلك. فأقبل الحرّ حتّى وقف عن النّاس جانباً ومعه رجل من قومه، يقال له: قترّة بن قيس، فقال له: يا قترّة! هل سقيت فرسك اليوم ماءً؟ قال: لا. قال: أما تريد أن تسقيه؟ قال قترّة: فظننت، والله، أنّه يريد أن يتنحّى فلا يشهد القتال، ويكره أن أراه يصنع ذلك مخافة أن أرفع عليه، فقلت له: لم أسقيه وأنا منطلق فأسقيه. قال: فاعتزلت ذلك المكان الذي كان فيه والله لو أطلعني على الذي يريد لخرجت معه إلى الحسين، فأخذ يدنو قليلاً قليلاً، فقال له رجل من قومه: يا أبا يزيد! إنّ أمرك لمريب، فما الذي تريد؟ قال: والله، إنّّي أخير نفسي بين الجنّة والنار، والله، لا أختار على الجنّة شيئاً ولو قطعت وحرّقت. ثمّ ضرب فرسه، و لحق بالحسين مع غلامه التركيّ، فقال: يا ابن رسول الله! جعلني الله فداك، إنّّي صاحبك الذي حبستك عن الرجوع، وسأيرتك في الطريق، و جعجعت بك في هذا المكان، والله الذي لا إله إلا هو، ما ظننت القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم، ولا يبلغون بك هذه المنزلة، وإنّي لو سوّلت لي نفسي أتهم يقتلونك ما ركبت هذا منك، وإنّي قد جئتك تائباً إلى ربّي ممّا كان منّي، ومواسيك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أفترى ذلك لي توبة؟ قال: «نعم!» يتوب الله عليك، ويغفر لك، ما اسمك؟ قال: أنا الحرّ. قال: «أنت الحرّ كما سمّتك أمك، أنت الحرّ في الدنيا والآخرة؛ انزل». فقال: أنا لك فارساً خير منّي لك راجلاً، أقاتلهم على فرسي ساعة، وإلى التّزول ما يصير أمري. ثمّ قال: يا ابن رسول الله! كنت أوّل خارج عليك، فأذن لي أن أكون

أول قتيل بين يديك؟ فلعلّي أن أكون ممن يصفح جدك محمّداً غداً في القيامة. فقال له الحسين عليه السلام: «إن شئت، فأنت ممن تاب الله عليه، وهو التّواب الرّحيم». فكان أول من تقدّم إلى براز القوم، الحرّ بن يزيد الرياحي، فأنشد في برازه:

إني أنا الحرّ وماوى الضيف * أضرب في أعناقكم بالسيف
عن خير من حلّ بوادي الحيف * أضربكم ولا أرى من حيف

وروي: أنّ الحرّ لما لحق بالحسين عليه السلام، قال رجل من بني تميم، يقال له يزيد بن سفيان: أما والله، لو لقيت الحرّ حين خرج لأتبعته السنن، فبينما هو يقاتل، وإنّ فرسه لمضروب على اذنيه و حاجبه، وإنّ الدماء لتسيل، إذ قال الحصين بن نمير: يا يزيد! هذا الحرّ الذي كنت تتمناه، فهل لك به؟ قال: نعم، و خرج إليه، فما لبث الحرّ أن قتله و قتل أربعين فارساً و راجلاً، و لم يزل يقاتل حتّى عرقب فرسه، و بقي راجلاً، فجعل يقاتل و هو يقول:

إن تعقروا بي فأنا ابن الحرّ
أشجع من ذي لبدة هزبر
ولست بالخوار عند الكرّ
لكنني الثابت عند الفرّ

ثمّ لم يزل يقاتل حتّى قتل، فاحتمله أصحاب الحسين عليه السلام حتّى وضعوه بين يدي الحسين و به رمق، فجعل الحسين يمسح التراب عن وجهه، و هو يقول له: «أنت الحرّ كما سمّتك به أمك، أنت الحرّ في الدنيا، و أنت الحرّ في الآخرة». ثمّ رثاه بعض أصحاب الحسين. و قال الحاكم الجشميّ: بل رثاه عليّ بن الحسين عليه السلام بقوله:

لنعم الحرّ حرّ بني رياح
صبور عند مشتبك الرماح
و نعم الحرّ إذ نادى حسيناً
فجاد بنفسه عند الصباح

تاريخ الطبري: ج ٥ ص ٤٢٨ - قال ابو مخنف: عن أبي جناب الكلبيّ، عن عدّي بن حرملة، قال: ثمّ إنّ الحرّ بن يزيد لما زحف عمر بن سعد قال له: اصلحك الله! مقاتل أنت هذا الرجل؟ قال: إي والله قتالاً ايسره ان تسقط الرءوس و تطيح الأيدي، قال: افما لكم في واحده من الخصال التي

عرض عليكم رضا؟ قال عمر بن سعد: اما والله لو كان الأمر الى لفعلت، ولكن اميرك قد ابى ذلك، قال: فاقبل حتى وقف من الناس موقفا، و معه رجل من قومه يقال له قره بن قيس، فقال: يا قره، هل سقيت فرسك اليوم؟ قال: لا، قال: انما تريد ان تسقيه؟ قال: فظننت والله انه يريد ان يتنحى فلا يشهد القتال، و كره ان أراه حين يصنع ذلك، فيخاف ان ارفعه عليه، فقلت له: لم اسقه، و انا منطلق فساقيه، قال: فاعتزلت ذلك المكان الذى كان فيه، قال: فوالله لو انه اطعننى على الذى يريد لخرجت معه الى الحسين، قال: فاخذ يدنوم من حسين قليلا قليلا، فقال له رجل من قومه يقال له المهاجر ابن أوس: ما تريد يا بن يزيد؟ ا تريد ان تحمل؟ فسكت و اخذه مثل العرواء، فقال له يا بن يزيد؟ ا تريد ان تحمل؟ فسكت و اخذه مثل العرواء، فقال له يا بن يزيد، و الله ان امرئ لمريب، و الله ما رايت منك في موقف قط مثل شيء أراه الان، و لوقيل لي: من اشجع اهل الكوفه رجلا ما عدوتك، فما هذا الذى ارى منك! قال: انى و الله اخير نفسي بين الجنة و النار، و والله لا اختار على الجنة شيئا و لو قطعت و حرقت، ثم ضرب فرسه فلحق بحسين ع، فقال له: جعلني الله فداك يا بن رسول الله! انا صاحبك الذى حبستك عن الرجوع، و سايرتك في الطريق، و جعجت بك في هذا المكان، و الله الذى لا اله الا هو ما ظننت ان القوم يردون عليك ما عرضت عليهم ابدا، و لا يبلغون منك هذه المنزله فقلت في نفسي: لا أبالي ان اطيع القوم في بعض امرهم، و لا يرون انى خرجت من طاعتهم و اما هم فسيقبلون من حسين هذه الخصال التي يعرض عليهم، و والله لو ظننت انهم لا يقبلونها منك ما ركبته منك، و انى قد جئتك تائبا مما كان منى الى ربى، و مواسيا لك بنفسى حتى اموت بين يديك، افترى ذلك لي توبه؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، و يغفر لك، ما اسمك؟ قال: انا الحربن يزيد، قال: أنت الحربن كما سمتك أمك، أنت الحربن شاء الله في الدنيا و الآخرة، انزل، قال: انا لك فارسا خير منى راجلا، اقاتلهم على فرسي ساعه، و الى النزول ما يصير آخر امرى قال الحسين: فاصنع يرحمك الله ما بدا لك فاستقدم امام اصحابه ثم قال: ايها القوم، الا تقبلون من حسين خصله من هذه الخصال

التي عرض عليكم فيعافيكم الله من حربته و قتاله؟ قالوا: هذا الأمير عمر بن سعد فكلمه، فكلمه بمثل ما كلمه به قبل، و بمثل ما كلم به اصحابه، قال عمر: قد حرصت، لو وجدت الى ذلك سبيلا فعلت، فقال: يا اهل الكوفة، لامكم المهبل و العبراذ دعوتوه حتى إذا أتاكم اسلمتموه، و زعمتم انكم قاتلوا انفسكم دونه، ثم عدوتم عليه لتقتلوه، امسكتم بنفسه، و أخذتم بكظمه، و أحطتم به من كل جانب، فنعمتموه التوجه في بلاد الله العريضة حتى يامن و يامن اهل بيته، و اصبح في ايديكم كالأسير لا يملك لنفسه نفعا، و لا يدفع ضرا، و حلائمته و نساءه و اصيبيته و اصحابه عن ماء الفرات الجاري الذي يشربه اليهودي و المجوسي و النصراني، و تمرغ فيه خنازير السواد و كلابه، و ها هم أولاء قد صرعهم العطش، بئسما خلفتم محمدا في ذريته! لا سقاكم الله يوم الظما ان لم تتوبوا و تنزعوا عما أنتم عليه من يومكم هذا في ساعتكم هذه فحملت عليه رجاله لهم ترميه بالنبل، فاقبل حتى وقف امام الحسين.

٤٠ - الإقبال بالأعمال الحسنة: ج ٣ ص ٧٣-٧٨ الفصل ١٤ فيما نذكره من زيارة الشهداء في يوم عاشوراء - رويها بإسنادنا إلى جدّي أبي جعفر محمّد بن الحسن الطوسي رحمه الله عليه قال: حدّثنا الشيخ أبو عبد الله محمّد بن أحمد بن عيّاش، قال: حدّثني الشيخ الصالح أبو منصور بن عبد المنعم بن النعمان البغدادي رحمه الله عليه، قال: خرج من التّاحية سنة اثنتين و خمسين و مائتين على يد الشيخ محمّد بن غالب الأصفهانيّ حين وفاة أبي رحمه الله، و كنت حديث السنّ، و كتبت استأذن في زيارة مولاي أبي عبد الله عليه السّلام و زيارة الشهداء رضوان الله عليهم، فخرج إليّ منه:.

و المزار الكبير: ص ٤٨٥-٤٩٣ الزيارة ٨ - زيارة الشهداء رضوان الله عليهم في يوم عاشوراء - أخبرني الشريف الجليل العالم أبو الفتح محمد بن محمد الجعفرية أدام الله عزه، قال: أخبرني الشيخ الفقيه عماد الدين محمد بن أبي القاسم الطبري، عن الشيخ أبي علي الحسن بن محمد الطوسي. و أخبرني عاليا الشيخ الفقيه أبو عبد الله الحسين بن هبة الله بن رطبة رضي الله عنه،

قال: أخبرني شيخي المفيد الحسن بن محمد الطوسي، عن الشيخ أبي جعفر محمد الطوسي، قال: حدثنا الشيخ أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عياش رحمه الله، حدثني الشيخ الصالح أبو ميسور بن عبد المنعم بن النعمان المعادي رحمه الله، قال: خرج من الناحية سنة اثنتين وخمسين ومائتين، إلي على يد الشيخ محمد بن غالب الأصفهاني حين وفاة أبي رحمه الله، وكنت حدث السن، فكنت أستأذن في زيارة مولاي أبي عبد الله عليه السلام وزيارة الشهداء رضوان الله عليهم، فخرج إلي منه:.

و مصباح الزائر: ص ٢٧٨ و مجاز ج ١٠١ ص ٢٦٩ و ج ٤٥ ص ٦٥ ...

٤١ - الإقبال بالأعمال الحسنة: ج ٢ ص ٧١٢ چاپ قديم و ج ٣ ص ٣٤٤ - ٣٤٦ الفصل ٥٣ چاپ جديد در زيارت شهداء دومين از اصحاب از غير اهل البيت عليهم السلام... ثم التفت فسلم على الشهداء فقل: السلام على سعيد بن عبد الله الحنفي، السلام على حرّ بن يزيد الرياحي، السلام على زهير بن القين، السلام على حبيب بن مظاهر، السلام على مسلم بن عوسجة... و در المزار، الشهيد الأول: ص ١٥١ - ١٥٤.

و مصباح الزائر: ص ٢٩٨ زيارته في أول رجب و النصف من شعبان أو في الأربعين. و از آنها: بحار الأنوار ج ٩٨ ص ٣٤٠ و ٣٤١.

و المزار الكبير: ص ٣٨٨ «... السّلام عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّونَ، أَنْتُمْ لَنَا فَرِطٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ وَ أَنْصَارٌ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ، وَ سَادَةُ الشُّهَدَاءِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، صَبَرْتُمْ وَ احْتَسَبْتُمْ وَ لَمْ تَهِنُوا، وَ لَمْ تَضَعُفُوا، وَ لَمْ تَسْتَكْبِرُوا، حَتَّى لَقِيْتُمْ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَ نَصْرِهِ، وَ كَلِمَةِ اللَّهِ التَّامَّةِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَ أَبْدَانِكُمْ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا، أَبَشِرُوا رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِمَوْعِدِ اللَّهِ الَّذِي لَا خُلْفَ لَهُ، اللَّهُ تَعَالَى مُدْرِكٌ بِكُمْ تَأْرَمًا وَعَدَّكُمْ، إِنَّهُ «لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ». أَشْهَدُ أَنَّكُمْ جَاهِدْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ قَاتَلْتُمْ عَلَى مِثْجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ابْنِ رَسُولِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الرَّسُولِ وَ ابْنِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَّقَكُمْ وَعَدَّهُ وَ

أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ».

٤٢ - بحار الأنوار ج ١٠١ ص ٢٠٨ و ص ٢٠٥: السّلام على الحرّبن يزيد الرياحى.

٤٣ - مقتل الحسين عليه السّلام، الخوارزمي: ج ٢ ص ٧-١٤ ح ٩.

٤٤ - الإرشاد: ج ٢ ص ١٠٢... ثمّ ضرب فرسه و لحق بالحسين عليه السّلام فقال له: جعلت فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجت بك في هذا المكان، و ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك ما عرضته عليهم، و لا يبلغون منك هذا المنزلة، و الله لو علمت أنّهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت مثل الذي ركبت، فإنّي تأب إلى الله ممّا صنعت، فترى لي من ذلك توبة؟ فقال له الحسين عليه السّلام: «نعم يتوب الله عليك، فانزل». از او: بحار الأنوار ج ٤٥ ص ١٠ و عوالم العلوم: ج ١٧ ص ٢٥٤ و الدّمة السّاكبة: ج ٤ ص ٢٩١ و إعلام الورى: ص ٢٤٢.

روضة الواعظين: ص ١٥٨... فـضرب الحرّ فرسه، فلحق بالحسين عليه السّلام فقال له: جعلت فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرّجوع و جعجت بك في هذا المكان، و الله لو علمت أنّهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت منك الذي ركبت، و إنّي تأب إلى الله عزّوجلّ ممّا صنعت، فترى ذلك توبة؟ فقال له الحسين: «يتوب الله عليك».

و مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج ٤ ص ٩٩... فـحرّك الحرّ دابّته حتّى استأمن إلى الحسين و قال له: بأبي أنت و أمّي! ما ظننت أنّ الأمر ينتهي بهؤلاء القوم إلى ما أرى، فأما الآن [فإنّي] جئتك تائباً، و مواسياً لك حتّى أموت بين يديك. أترى إلى ذلك توبة؟ قال: «نعم، يتوب الله عليك، و يغفر لك».

و مشير الأحران: ص ٣٠... ثمّ لحق بالحسين عليه السّلام و قال له: جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرّجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجت بك إلى هذا المكان، و ما ظننت أنّ القوم يبلغون منك هذه المنزلة، فهل لي توبة؟ قال: «نعم، يتوب الله

عليك». از او: بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ١٥ و عوالم العلوم: ج ١٧ ص ٢٥٨ و الذمعة السّاكبة: ج ٤ ص ٢٩٢ و نفس المهموم: ص ٢٥٦.

و أسرار الشّهادة: ص ٢٧٧... ثمّ ضرب فرسه و أتى إلى الحسين عليه السّلام، فقال: جعلت فداك يا مولاي! أنا صاحبك الذي منعتك عن الرجوع، و سايرتك في الطّريق، و ما ظننت أنّ القوم يصنعون معك ما بلغوا، و يعرضون عمّا عرضته، و قد جئتكَ تائباً، فهل يا مولاي لي من توبة؟ فقال الحسين عليه السّلام: «نعم، فانزل يا حرّ اليهم ...».

از منابع عامّه:

تاريخ الطبري: ج ٥ ص ٤٢٧ قال أبو مخنف: عن أبي جناب الكلبيّ، عن عديّ بن حرملة، قال: ... إنّني و الله أخير نفسي بين الجنّة و النار، و والله لا أختار على الجنّة شيئاً و لو قطّعت و حرّقت. ثمّ ضرب فرسه، فلحق بحسين عليه السّلام، از او: نفس المهموم: ص ٢٥٤؛ مقتل الحسين عليه السّلام، مقمّم: ص ٢٩٠. رك. معالي السّبطين: ج ١ ص ٣٦٤.

و الفصول المهمّة، ابن الصّبّاغ: ص ١٩٢... فعند ذلك صاح الحسين عليه السّلام: أما من ذابّ يذبّ عن حريم رسول الله صلى الله عليه وآله؟ و إذا بالحرّين يزيد الرّياحيّ الذي تقدّم ذكره الذي كان خرج إلى الحسين أوّلاً من جهة ابن زياد قد خرج من عسكر عمر بن سعد راكباً على فرسه، و قال: يا بن رسول الله! أنا كنت أوّل من خرج عليك عينا، و لم أظنّ أنّ الأمر يصل إلى هذه الحال، و أنا الآن من حزبك و أنصارك، أقاتل بين يديك حتّى أقتل، أرجو بذلك شفاعة جدّك. از او: نور الأبصار، الشّبلنجي: ص ٢٦٢.

و مرآة الجنان: ج ١ ص ١٣٣ و قيل: إنّ ابن زياد كان قد بعث على الجيش أميراً، و هو الحارث بن يزيد التّميميّ، فلمّا حقّت له الحقايق و رأى الأمر يؤول إلى ما آل، تاب و انحاز إلى فئة الحسين. منهم: الحرّ بن يزيد أمير مقدّمة جيش ابن زياد، فاعتذر إلى الحسين ممّا كان منهم، قال: و لو أعلم أنّهم على هذه النّيّة، لسرت معك إلى يزيد. فقبل منه الحسين.

و مقتل الحسين عليه السلام، الخوارزمي: ج ٢ ص ٩...: ... ثمّ ضرب فرسه، و لحق بالحسين مع غلامه التّركي، فقال: يا ابن رسول الله، جعلني الله فداك، إنّّي صاحبك الذي حبستك عن الرجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجت بك في هذا المكان، و الله الذي لا إله إلاّ هو، ما ظننت القوم يردّون عليك ما عرضت عليهم، و لا يبلغون بك هذه المنزلة، و إنّّي لو سؤلت لي نفسي أتهمّ يقتلونك، ما ركبت هذا منك، و إنّّي قد جئتك تائباً إلى ربّي ممّا كان منّي، و مواسيك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أفترى ذلك لي توبة؟ قال: نعم! يتوب الله عليك، و يغفر لك، ما اسمك؟ قال: أنا الحرّ. قال: أنت الحرّ كما سمّتك أمّك، أنت الحرّ في الدّنيا و الآخرة؛ انزل... .

و تجارب الأمم: ج ٢ ص ٧٠... فحرّك الحرّ دابّته، حتّى استأمن إلى الحسين، و قال له: بأبي أنت و أمّي، ما ظننت الأمر ينتهي بهؤلاء القوم إلى ما أرى، و ظننت أنّهم سيقبلون منك إحدى الخصال التي عرضتها عليهم، فقلت في نفسي: لا أبالي أن أطيع القوم في بعض أمورهم، و أمّا الآن فإنّي جئت تائباً، و مواسياً لك بنفسي حتّى أموت بين يديك، أترى لي ذلك توبة؟ قال: نعم. يتوب الله عليك و يغفر لك. انزل!

و الفتوح، ابن أعمّ الكوفي: ج ٥ ص ١٨٤ قال: ثمّ صاح الحسين: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله؟ أما من ذات يذبّ عن حرم رسول الله؟ قال: فإذا الحرّ بن يزيد الرّياحيّ قد أقبل يركض فرسه، حتّى وقف بين يدي الحسين رضی الله عنه، فقال: يا ابن بنت رسول الله! كنت أول من خرج عليك، أفأذن لي أن أكون أول مقتول بين يديك؟ لعليّ أبلغ بذلك درجة الشّهداء، فألحق بجدّك صلّى الله عليه (وآله) و سلّم. فقال الحسين: يا أخي! إن تبّت، كنت ممّن تاب الله عليهم، إنّ الله هو التّواب الرّحيم.

و الكامل في التاريخ: ج ٣ ص ٢٨٨... فلحق بالحسين، فقال له: جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع، و سايرتك في الطّريق، و جعجت بك في هذا المكان، و والله ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك، ما عرضت عليهم أبداً، و لا يبلغون منك هذه

المنزلة أبدأ! فقلت في نفسي: لا أبالي أن أطيع القوم في بعض أمرهم، ولا يرون أنني خرجت من طاعتهم، وأما هم فيقبلون بعض ما تدعوهم إليه و والله لو ظننت أنهم لا يقبلونها منك، ما ركبها منك. وإني قد جئتك تائباً مما كان مني إلى ربّي، مواسياً لك بنفسي حتى أموت بين يديك، أفترى ذلك توبة؟ قال: نعم، يتوب الله عليك، ويغفر لك. مانند آن: نهاية الإرب: ج ٢٠ ص ٤٤٤.

٤٥ - تسليمة المجالس: ج ٢ ص ٢٨٢.

٤٦ - تهذيب الأحكام: ج ٦ ص ٧٢ ب ٢٢ ح ٧، الخرائج و المجرأح: ج ١ ص ١٨٣ ب ٢، وسائل الشيعة: ج ١٤ ص ٥١٦ ب ٦٨ ح ١٩٧٢٤.

٤٧ - كامل الزيارات: ص ٢٦٦ ب ٨٨ ح ١ - حدّثني أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه قال: حدّثني أبو عيسى عبيد الله بن الفضل بن محمّد بن هلال الطائّي البصريّ ره قال: حدّثني أبو عثمان سعيد بن محمّد قال: حدّثنا محمّد بن سلام بن يسار [سيار] الكوفيّ قال: حدّثني أحمد بن محمّد الواسطيّ قال: حدّثني عيسى بن أبي شيبه القاضي قال: حدّثني نوح بن درّاج قال: حدّثني قدامة بن زائدة، عن أبيه قال: قال عليّ بن الحسين: عن زينب، عن أمير المؤمنين عليهم السّلام في حديث طويل:.

٤٨ - إقبال الأعمال: ج ٣ ص ٣٤٤-٣٤٦ فصل ٥٣ و المزار الشهيد الأول: ص ١٥٤.

٤٩ - ينابيع المودّة: ج ٣ ص ٧٦ عن أبي مخنف: ثمّ حمل (الحرّ) عليهم و قال: يا أهل الكوفة! هذا الحسين، لقد دعوتوه، و زعمتم أنّكم تنصرونه، و تقتلون أنفسكم عنده، فوثبتم عليه، و أحطتم به من كلّ جانب، و منعتم أهله من شرب الماء الذي تشربه الكلاب، و الخنازير، بئس ما صنعتم، لا سقاكم الله يوم العطش الأكبر إن لا ترجعون عمّا أنتم عليه. ثمّ حمل عليهم فقتل منهم خمسين رجلاً، ثمّ قتل رضي الله عنه، و اجتزوا رأسه و رموه نحو الإمام، فوضعه في حجره و هو يبكي و يمسح الدّم عن وجهه: «و الله ما أخطأت أمّك إذ سمّتك حرّاً، فأنت و الله حرّ في الدّنيا و

سَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ»، وهو يقول: فنعَم الحرّ حَرَبِي رِيح * صبورٌ عند مشتبك الرّماح
ونعم الحرّاذ واسبى حسيناً * وجاد بنفسه عند الصّفاح
لقد فازوا الذي نصرُوا حسيناً * وفازوا بالهداية والصّلاح.
٥٠ - إقبال الأعمال: ج ٢ ص ٧١٣.

٥١ - إقبال الأعمال: چاپ قديم: ج ٢ ص ٧١٣ و چاپ جديد: ج ٣ ص ٣٤٤-٣٤٦ فصل ٣ و
مصباح الرّائز: ص ٢٩٨ والمزار الكبير: ص ٤٩٣ ح ٨.

٥٢ - تسليية المجالس: ج ٢ ص ٢٨٢ و بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ١٤.

٥٣ - تنقيح المقال في علم الرجال: ج ١٨ ص ١٧٢ از تذكرة خواصّ الأئمة: ٢٥٢.

٥٤ - تذكرة الخواصّ: ص ٢٢٦.

٥٥ - تنقيح المقال: ج ١٨ ص ١٧٢ از تذكرة خواصّ الأئمة: ٢٥٢.

٥٦ - سورة (٩) التوبة آيه ١٠٥.

٥٧ - سورة (١٦) النحل آيه ١٠٠ و ١٠١.

٥٨ - سورة (١٠) يونس عليه السّلام آيه ٧٥.

٥٩ - تفسير القمي: ج ١ ص ٢٤٨- و حدّثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن ابن مسكان، عن أبي

عبد الله عليه السّلام: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ * وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ

أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ». قلت: معاينة كان هذا؟ قال: «نَعَمْ، فَثَبَّتِ الْمَعْرِفَةَ وَ نَسُوا

الْمَوْقِفَ وَ سَيَدَّكُرُونَهُ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرَ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ رَازِقُهُ. فَمِنْهُمْ مَنْ أَقْرَبِلِسَانِهِ فِي الدَّرْوِ

لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ، فَقَالَ اللَّهُ: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ». از او: مختصر البصائر: ص ٤١٢

ح ٤٧٨ / ٤٠ و بحار الأنوار: ج ٥ ص ٢٣٧ ب ١٠ ح ١٤.

٦٠ - سورة (٧) الأعراف آيه ٣٠.

٦١ - إرشاد القلوب: ج ٢ ص ٢٢٦- خرج ذات ليلة من مسجد الكوفة متوجّهاً إلى داره و قد مضى

ربع من الليل ومعه كميل بن زياد وكان من خيار شيعة ومحبّيه فوصل في الطريق إلى باب رجل يتلو القرآن في ذلك الوقت، ويقرأ قوله تعالى: «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذُرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» بصوت شجيّ حزين فاستحسن ذلك كميل في باطنه وأعجبه حال الرجل من غير أن يقول شيئاً، فالتفت إليه عليه السلام وقال: «يا كَمَيْلُ! لا تُعْجِبَكَ طَنْطَنَةُ الرَّجُلِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَسَأَنْبِئُكَ فِيمَا بَعْدُ». فتحيّر كميل لمشافهته له على ما في باطنه، وشهادته للرجل بالنار مع كونه في هذا الأمر وفي تلك الحالة الحسنة ظاهراً في ذلك الوقت، فسكت كميل متعجباً متفكراً في ذلك الأمر ومضى مدّة متطاولة إلى أن آل حال الخوارج إلى ما آل وقاتلهم أمير المؤمنين عليه السلام وكانوا يحفظون القرآن كما أنزل، والتفت أمير المؤمنين إلى كميل بن زياد، وهو واقف بين يديه والسيّف في يده يقطر دماً ورءوس أولئك الكفرة الفجرة محلّقة على الأرض، فوضع رأس السيّف من رأس تلك الرءوس وقال: «يا كَمَيْلُ! أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا» أي هو ذلك الشخص الذي كان يقرأ في تلك الليلة فأعجبك حاله، فقبل كميل مقدّم قدميه واستغفر الله. از او: بحار الأنوار ج ٣٣ ص ٣٩٩ ب ٢٣ ح ٦٢٠.

٦٢ - سورة (٦) الأنعام آية ٩٦ «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَاتَى تُؤْفَكُونَ».

سورة (١٠) يونس آية ٣٢ «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ».

سورة (٣٠) الروم آية ٢٠ «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ وَيُخْرِجُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ».

٦٣ - بصائر الدرجات: ص ٨٠ ب ١٢ ح ١ - حدّثنا محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبة، عن عبد الله بن محمّد الجعفيّ، عن أبي جعفر، عن عقبة، عن أبي جعفر

عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخُلُقَ، فَخَلَقَ مَنْ أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ، وَكَانَ (مَا-الْعِيَّاشِي) أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ، وَخَلَقَ مَنْ أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ وَكَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ يَخْلُقَهُ (خَلَقَهُ - الْعِيَّاشِي) مِنْ طِينَةِ النَّارِ ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظَّلَالِ». قال: قلت: أي شيء الظلال؟ قال: أَلَمْ تَرَ (ظَلَّلَكَ - الْعِيَّاشِي وَ الْبَحَارِ) إِذَا ظَلَّلَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ؟ ثُمَّ بَعَثَ فِيهِمْ (مِنْهُمْ) النَّبِيِّينَ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ، وَهُوَ قَوْلُهُ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ، ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ فَأَقْرَبَ بَعْضُهُمْ وَ أَنْكَرَ بَعْضُهُمْ، ثُمَّ دَعَاهُمْ (دَعَوْهُمْ - الْعِيَّاشِي) إِلَى وَلايَتِنَا، فَأَقْرَبَ اللَّهُ بِهَا مَنْ أَحَبَّ (اللَّهِ - الْعِيَّاشِي) وَ أَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَضَ، وَهُوَ قَوْلُهُ: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ». ثم قال أبو جعفر عليه السلام: «كَانَ التَّكْذِيبُ مَثَّةً».

و تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۱۲۶ ح ۳۷- عن عبد الله بن محمد الجعفي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: - مانند البصائر-.

والكافي: ج ۱ ص ۴۳۶ ح ۲ و ج ۲ ص ۱۱۸ ح ۳- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبة، عن عبد الله بن محمد الجعفي، عن أبي جعفر عليه السلام، وعن عقبة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: - مانند آن-.

و علل الشرائع: ج ۱ ص ۱۱۸ ح ۳- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبة، عن عبد الله بن محمد الجعفي و عقبة جميعاً، عن أبي جعفر عليه السلام قال: - مانند آن-.

٦٤ - تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۱۲۶ ح ۳۵- عن زرارة و حمران، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخُلُقَ وَ هِيَ أَظْلَةٌ، فَأَرْسَلَ رَسُولَهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ كَذَّبَهُ، ثُمَّ بَعَثَهُ فِي الْخَلْقِ الْآخَرَ، فَمَنْ بِهِ مَنْ كَانَ آمَنَ بِهِ فِي الْأُظْلَةِ، وَ جَحَدَهُ مَنْ جَحَدَ بِهِ يَوْمَئِذٍ»، فقال: «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ».

سوره (٧) الأعراف آیه ۱۰۲: «تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ

بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ».

سوره (١٠) يونس عليه السلام آيه ٧٥: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ».

٦٥ - تفسير العياشي: ج ٢ ص ١٢٦ ح ٣٦ - عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ... بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» قال: «بَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلَ إِلَىٰ الْخَلْقِ وَ هُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ، فَمَنْ صَدَّقَ حِينَئِذٍ صَدَّقَ بَعْدَ ذَلِكَ، وَ مَنْ كَذَّبَ حِينَئِذٍ كَذَّبَ بَعْدَ ذَلِكَ».

٦٦ - مختصر البصائر: ص ٥١٩ ح ٥٧٩ / ١٨ - من تفسير القرآن العزيز تأليف علي بن إبراهيم بن هاشم: و أما قوله: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» فَإِنَّهُ قَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: «إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ...». تفسير القمي: ج ١ ص ٢٤٧.

٦٧ - الغيبة، النعماني: ص ٩٠ ح ٢٠ - أخبرنا علي بن الحسين، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن حسن الرازي، عن محمد بن علي، عن محمد بن سنان، عن داود بن كثير الرقي قال: قلت لأبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام: جعلت فداك أخبرني عن قول الله عز وجل: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؟ قال: «نَطَقَ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ دَرَأَ الْخَلْقَ فِي الْمِيثَاقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِالْفِي عامٍ». فقلت: فسري ذلك. فقال: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّمَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِينٍ، وَ رَفَعَ هُمْ نَارًا، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ الْحَسَنَ، وَ الْحُسَيْنَ، وَ تِسْعَةَ مِنَ الْأُمَّةِ، إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ، ثُمَّ أَتَبَعَهُمْ بِشِعَتِهِمْ، فَهُمْ وَ اللَّهُ السَّابِقُونَ». از او: تأويل الآيات الظاهرة: ص ٦٢٠.

٦٨ - الأمالي، الشيخ الصدوق: ص ١١٢-١١٥ المجلس ٢٤ ح ٢.

فرائد السمطين: ج ٢ ص ٣٤ ب ٧ ح ٣٧١.

٦٩- تهذيب الأحكام: ج ٦ ص ٧٢ ب ٢٢ ح ٧، الخرائج و المجرائح: ج ١ ص ١٨٣ ب ٢، وسائل الشيعة: ج ١٤ ص ٥١٦ ب ٦٨ ح ١٩٧٢٤.

٧٠- الكافي: ج ٤ ص ٥٧٤ ح ١- عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن نعيم بن الوليد، عن يونس الكناسي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «ثُمَّ تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ وَ تَسَلِّمُ عَلَيْهِمْ وَ تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّونَ، ... أَنْتُمْ سَادَةُ الشُّهَدَاءِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، أَنْتُمُ السَّابِقُونَ وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارِ...».

و كامل الزيارات: ص ٢٠٤ ح ٣- حدّثني أبي و محمد بن الحسن، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن نعيم بن الوليد، عن يوسف الكناسي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «... ثُمَّ تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ، وَ تَسَلِّمُ عَلَيْهِمْ وَ تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّونَ، ... أَنْتُمْ سَادَةُ الشُّهَدَاءِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، أَنْتُمُ السَّابِقُونَ وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارِ...».

٧١- كامل الزيارات: ص ٢٥٣ ب ٨٤ ح ١- حدّثني أبي و محمد بن الحسن، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد؛ و حدّثني أبي و علي بن الحسين و محمد بن الحسن، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد؛ و حدّثني محمد بن الحسن، عن محمد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن نعيم بن الوليد، عن يوسف الكناسي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «... أَشْهَدُ أَنَّكُمْ شُهَدَاءُ نُجَبَاءُ، جَاهَدْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ قُتِلْتُمْ عَلَى مِمْهَاجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا، أَنْتُمُ السَّابِقُونَ وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارِ...».

برخی از تألیفات فارسی حضرت آیت الله شیخ حیدر تهرتی کربلایی مد ظله

آداب حج و عمره، اعمال و دعاهاى مستحب

از برکه غدیر تا بی کران عاشوراء

امامت اصل اصول دین محمدی صلی الله علیه وآله

امامت و رهبری حضرت فاطمه الزهرا سلام الله علیها

تبری و تولى اساس توحید

ترجمه زیارات ذبیح آل محمد صلی الله علیهم العاشورائیه

حجاب (نگاه، پوشش و روابط) از دیدگاه قرآن و عترت

حج در احادیث اهل بیت علیهم السلام

ربا اعلان جنگ با الله و رسولش

ریش تراشی از دیدگاه قرآن و عترت

غنا و موسیق از دیدگاه قرآن و عترت

پاک نهاد دیرین حضرت زهیر بن القین علیه السلام (دفاعیه)

پرسش و پاسخ جلد ۱ پرتوی حق (پاسخ شیعه به شبهات وارد شده از جانب وهابیان)

پرسش و پاسخ جلد ۲ (جبر و عصمت انبیاء، علم و عصمت اهل بیت علیهم السلام)

پرسش و پاسخ جلد ۳ فضل طینت نور (در عزاداری)

پژوهش و واکاوی منابع، سند و اعتبار حدیث شریف کساء یمانی (دفاعیه)

پژوهش و واکاوی منابع، سند و اعتبار دعای صمنی قریش (دفاعیه)

پژوهش و واکاوی منابع، سند و اعتبار زیارت جامعه کبیره (دفاعیه)

پژوهش و واکاوی منابع، سند و اعتبار زیارت عاشوراء معروفه (دفاعیه)

پژوهش و واکاوی منابع، سند و اعتبار زیارت عاشوراء ناحیه مقدسه (دفاعیه)

پژوهشی نو پیرامون حدیث شریف کسای یمانی به روایت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

حریم و حیا

حضرت حرّآزاد مرد شهید علیه السّلام (دفاعیّه)

حلاج مرتدی به دار آویخته (ردّ تصوّف و فلسفه)

حور و آتش (دفاع از حضرت فاطمه و خدیجه سلام الله علیهما)

در محضرفقیه معارفی جلد ۱ و ۲ و ۳ مجموعه ای نفیس از پاسخ به سوالات و شبهات معارفی،

قرآنی، فقهی، تاریخی، حدیثی، درایه و منبع شناسی

گزیده ای از فقه طه و آل یاسین علیهم صلوات الله (فقهی فتوائی؛ عبادات، معاملات و ...)

مناسک حج و عمره (فقهی فتوائی)

یکصد و ده حدیث معارفی

و ...



فقیه، حدیث شناس، محقق و مؤلف گران مایه،
آیه الله حیدر تربتی کربلانی از شمار برترین
پژوهش گران علوم دینی می باشند،

از جمله فعالیت های خطیر ایشان در گذشته و حال،
تدریس خارج فقه و خارج معارف اهل البیت
علیهم السلام، تشکیل کلاس های قرآن و عترت،
فقه و عقائد برای جوانان در مساجد، حسینه ها و
بیت ایشان، برگزاری جلسات پرسش و پاسخ، انجام
پژوهش های حدیثی، فقهی، عقیدتی، تفسیری،
فرقه شناسی و... بوده که اکثر آدرراستای مبارزه با
شبهات انجام شده و هم چنان ادامه دارد....